۱۵

بهار ۱۳۷۵

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی
تاریخی

میقات حج

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰ ۵۴۵۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

حج در کلام امام راحل- قدس سره-

ص: ۵

حج در کلام و پیام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی

حضرت آیهٔاللَّه العظمی امام خمینی- قدس سره الشریف-

در این اجتماع بزرگ حج که باید به نفع اسلام و مسلمین بهره‌برداری شود، با کمال تأسف دیده می‌شود که بعضی قلم‌های مسموم عمال استعمار برای تفرقه صفوف مسلمین، سال‌ها است که بر خلاف مقاصد صاحب وحی در مرکز وحی اوراقی را به اسم «الخطوط العریضه» و امثال آن نشر می‌دهند و به مستعمرین کمک می‌نمایند و می‌خواهند با دروغ و افترا یک جمعیت قریب صد و پنجاه میلیون نفری را از صفوف مسلمین جدا کنند. جای تعجب است که حکومت حجاز چگونه اجازه می‌دهد این اوراق گمراه کننده در مرکز وحی پخش شود!

بر ملت‌های اسلامی لازم است که از این گونه کتابها و نشریات تفرقه‌انگیز و استعماری اجتناب کنند و این اشخاص مخالف وحدت مسلمین را طرد نمایند و در این اجتماع مقدس حج، اولًا در مسائل اساسی اسلام و ثانیاً در مسائل خصوصی کشورهای اسلامی تبادل نظر کرده، ببینند که در داخل کشورها با دست استعمار و عمال آن بر برادران مسلمان آنان چه می گذرد.

اهالی هر کشوری باید در این اجتاع مقدس گرفتاری‌های ملت خود را به مسلمین جهان گزارش دهند ...

بر دانشمندانی که در این اجتماع شرکت می کنند، از هر کشوری که هستند لازم است برای

ص: ۶

بیداری ملت‌ها بیانیه‌های مستدلی با تبادل نظر صادر کرده و در «محیط وحی» بین جامعه مسلمین توزیع نمایند و نیز در کشورهای خود پس از مراجعت، نشر دهند و در آن بیانیه‌ها از سران کشورهای اسلامی بخواهند که اهداف اسلام را نصب العین خود قرار داده، اختلافات را کنار گذاشته برای خلاصی از چنگال استعمار، چاره بیاندیشند.

اگر سران کشورهای اسلامی از اختلافات داخلی دست بردارند و با اهداف عالیه اسلام آشنا شوند و به سوی اسلام گرایش پیدا کنند، این گونه اسیر و ذلیل استعمار نمی‌شوند. این اختلافات سران کشورهای اسلامی است که مشکله «فلسطین» را بوجود آورده و نمی‌گذارد حل شود. اگر هفتصد میلیون مسلمان با این کشورهای عریض و طویل رشد سیاسی داشتند و با هم متحد و متشکل شده در صف واحد قرار می‌گرفتند، برای دولت‌های بزرگ استعمار ممکن نبود که در ممالک آنها رخنه کنند، تا چه رسد به مشتی یهود که از عمال استعمارند. (۱) پی‌نوشتها:

۱- بخشهایی از پیام امام خمینی- قدّس سرّه الشریف- به زائران بیت‌اللّه الحرام. مورّخ ذیحجّه ۱۳۹۰ ه. ق.- بهمن ۱۳۴۹ ه. ش.

ص: ۷

حج در کلام رهبر معظم انقلاب- مدظله العالی-

حضرت آیةاللَّه خامنه‌ای- مد ظله العالی-

حـج، سرچشـمه جوشان تقوا و معنویت و خیر و برکت، همه ساله تا ابد، فیضان خود را بر جهان اسـلام و بر یکایک مسـلمانان موفق جاری می‌سازد تا هر کس و هر مجموعه، به اندازه ظرفیت و قابلیت خود از آن بهره بگیرد.

حجـاج بیت‌اللَّه‌الحرام، تنها بهره‌منـدان از این سرچشـمه فیاض نیسـتند. اگر این فریضه عظیم به درستی شـناخته و عمل شود ملت‌ها و آحاد مسلمان در همه جای جهان، مشمول برکات آن خواهند شد.

افراد و مجموعه‌هـای بشـری همـواره از دو سـو آسـیب می‌بیننـد؛ اوّل از درون خـود کـه منشـأ آن ضـعف‌های بشری وهوس‌هـای مهارگسیخته وتردیـدها وبی‌ایمانی‌هـا و خصـلت‌های منهـدم کننـده است، و دوّم ازدشـمنان بیرونی که بر اثر طغیـان و افزون طلـبی و تجاوز و ددمنشی، محیط زندگی را بر انسانها وملت‌هاتنگ و فشارآلود می‌سازند و با جنگ و ظلم و تحمیل و زورگویی، بلای جان آنان می‌شوند.

محیـط اسـلامی، چه افراد و چه ملت‌هـا، همواره در معرض این دو گونه تهدیـد قرار داشـته و امروز بیش از همیشه قرار دارد. ترویج متعمدانه فساد در کشورهای اسـلامی و تحمیل فرهنگ غربی که از سوی برخی رژیم‌های وابسته نیز به آن کمک می‌شود و از رفتار فردی تا شکل شهرسازی و محیط عمومی زندگی و مطبوعات و غیره را دربر می‌گیرد، از یکسو و فشارهای نظامی و سیاسی و

ص: ۸

اقتصادی بر بعض ملت‌های مسلمان و کشتارهای لبنان و فلسطین و بوسنی و کشمیر و چچنستان و افغانستان و غیره از سوی دیگر، شاهد بارز وجود این دوگونه تهدید در محیطهای اسلامی است.

حج، آن شط همیشه جاری و آن عطیه بی‌زوال الهی است که مسلمانان تا ابد می‌توانند غبار رنج و مرارت و آلودگی و بیماری خود را در آن بسترند و به کمک این ذخیره ابدی، هر دو نوع آسیب پذیر را در همه زمانها از خود دور سازند.

در حج، عنصر تقوا و ذکر و حضور و خشوع و توجه به حق متعال، متکفل مقابله با تهدید اول است و عنصر تجمع و وحدت و احساس عظمت و قدرت در امت بزرگ اسلامی، که حج مظهر آن است، عهده‌دار مقابله با تهدید دوم.

هر چه این دو جنبه در حج تقویت شود، مصونیت و مقاومت افراد و جامعه‌های اسلامی در مقابل آن دو گونه تهدید، بیشتر خواهد شد و هرگاه یکی از این دو جنبه یا هر دو، ضعیف یا منتفی گردد، به همان نسبت امت اسلامی، چه افرادش و چه ملت‌ها و کشورهایش، آسیب‌پذیرتر می‌گردند.

در متون شرع مقدس اسلام و در نص قرآن کریم، به هر دو جنبه حج تصریح شده و برای چشم‌های بینا و دلهای باانصاف، جای تردید گذاشته نشده است.

در کنار فرمان: «فاذكروا اللَّه كذكركم آباءكم أو أشدّ ذكراً.» دستور: «وأذان من اللَّه و رسوله الى الناس يوم الحجّ الأكبر أنّ اللَّه برىء من المشركين و رسوله.» آمده، و هماهنگ با کریمه حکمت‌آمیز: «لن ينال اللَّه لحومها ولادماؤها ولكن يناله التّقوى منكم كذلك سخّرها لكم لتكبروا اللَّه على ما هديكم و بَشّرالمحسنين» آهنگ امید بخش: «ليشهدوا منافع لهم» نازل گردیده است.

هر توصیه و تبلیغ و کوشش برای کمرنگ کردن یا کنار گذاشتن هر یک از این دو جنبه، مقابله با آیات و فرامین قرآن کریم است.

هیچ خسارتی برای امت اسلامی، سنگین‌تر از آن نیست که تعالیم و رهنمودهای اسلام که ذخیره‌های حیاتی ابدی برای مسلمانان و همه بشریّت است، دستخوش غفلت وجهالت رهبران‌دینی وسیاسی‌آنان گرددو مجال بهره‌مندی مردم از آن، سلب شود.

حج یکی از این ذخیره‌های ابدی است و بر همه مسلمین واجب است که آن را بهتر شناخته و بیشتر مورد بهره‌برداری امت اسلامی قرار دهند. (۱)پی‌نوشتها:

۱- بخشی از پیام حضرت آیةاللَّه خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی به حجاج بیت‌اللَّه الحرام. در تاریخ ۸ ذیحجّه ۱۴۱۶- ۴/ ۲/ ۱۳۷۵ ه. ش.

ص: ۹

اسرار و معارف حج

ص: ۱۰

اسرار و معارف حج

سیدعلی قاضی عسگر

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

هر یک از عبادات، راز و رمزی دارد که دستیابی به ثمرات شیرین و ارزشمند آنها، جز با فهم و درک صحیح آن رموز میسّر نیست. حج خانه خدا نیز از زمره همین عبادات است.

حاجیان از فرسنگها راه با دشواریها و سختی‌های فراوان و هزینه‌های سنگین، به سرزمین وحی آمده، با حضور در میقات، لباس و پوشش معمولی خود را از تن بدر می‌کنند و با پوشیدن دو جامه احرام و گفتن لبیک، محرم شده، به مکه می‌آیند و گرداگرد خانه کعبه به طواف می‌پردازند. نماز طواف می‌خوانند. از صفا به مروه می‌روند و بازمی‌گردند و در این مسیر گاهی عادی و گاهی تند می‌روند. پس از آن، قدری از مو و یا ناخن را کوتاه کرده، سپس در مراسم حج تمتّع، به عرفات می‌آیند. نیم روزی را آنجا می‌مانند، آنگاه حرکت کرده به مشعرالحرام می‌رسند، چند ساعتی را در آنجا بیتوته می‌کنند و با طلوع خورشید راهی منا می‌شوند. روز اوّل هفت سنگریزه به جمره عقبه و در روزهای بعد به هر یک از جمرات سه‌گانه، هفت سنگ می‌زنند. قربانی می‌کنند. تقصیر نموده، یا سر می‌تراشند و باز هم گرد کعبه آمده، طواف

ص: ۱۱

می کنند و سعی صفا و مروه و طواف نساء، و آنگاه حج پایان می‌یابد و حاجی به شهر و دیار خویش بازمی گردد.

آیا حج که عبادت عمر است و گاهی در طول زندگی انسان، تنها یکبار توفیق تشرف حاصل می گردد و قبل از آن نیز بارها با خواندن این دعا: «اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کلّ عام» به خدا التماس می کند تا حج نصیب او شود برای همین اعمال ظاهری است؟! آیا خداوند چنین اراده کرده است تا مسلمانان گرداگرد سنگهایی بگردند و بدون هیچگونه تغییری به موطن خود بازگردند؟! نه، هرگز چنین نیست، تمامی این رفتارها و اعمال، جنبه سمبلیک داشته، راز و رمزهای فراوانی را در خود نهفته دارد. پیشوایان معصوم برای پیشگیری از اینگونه تصوّرها و اندیشه‌های ناصحیح، مطالب مهم و ارزشمندی بیان داشته، معارف و اسرار دریاوار هر یک را بر شمرده‌اند.

هر کس بدون توجه به اسرار و معارف این عبادت بزرگ، به اعمال و رفتار حاجیان بنگرد شاید ابتدا چنین تصوّری در ذهنش جلوه کند که: این همه زحمت و رنج و تلاش و صرف هزینه برای چه؟ و این کارها و رفتارها چه معنا و مفهومی دارد؟

ابن ابی‌العوجاء که از مشرکان سرسخت و گستاخ دوران زندگی امام صادق- ع- است با قیافه‌ای روشنفکرانه به آن حضرت می گوید: (۱) «إلی کم تدوسون هذا البیدر؟ وتلوذونَ بهذا الحجر وتعبدون هذا البیت المرفوع بالطّوب والمدر؟ وتهرولون حوله هرولهٔ البعیر اذا نفر؟ من فکّر فی هذا وقدّر، عَلِمَ انّه فعل غیر حکیم ولا ذی نظر، فقل فإنّک رأس هذا الأمر وسنامه وأبوک أُسّه ونظامه.» (۲) «تا به کی این خرمن را می کوبید و به این سنگ پناه می‌آورید، واین خانه از سنگ و گِل برافراشته شده را می‌پرستید، و چونان شتران رم کرده، گرداگرد آن هروله (۳) می کنید، هر کس در این [رفتارها] اندیشه کرده، تأمّل کند می‌داند که اینها، کار انسان حکیم و صاحب نظر نیست!»

سپس خطاب به امام صادق- ع- می گوید:

«شما که در صدر و نوک پیکان این امر قرار دارید و پدرت نیز پایه‌گذار و شکل دهنده آن بوده است، پاسخ این سخن را بازگوی.»

امام- ع- لب به سخن گشوده، به گوشه‌ای از اسرار اشارتی می کند و می‌فرماید:

«هذا بیت استعبد اللَّه به خلقَهُ لیختبر طاعتهم فی اتیانه، فحثّهم علی تعظیمه

۱- وافی، ج ۲، کتاب الحج، باب ابتلاء الخلق واختبارهم بالکعبه، ص ۳۴

۲- بحار، ج ۱۰، ص ۲۰۹

۳- به تندی راه رفتن.

ص: ۱۲

وزيارته، وجعله قبلةً للمصلّين له، فهو شعبة من رضوانه، ويؤدّى الى غفرانه ...»

«این خانه‌ای است که خدا بوسیله آن، بندگانش را به پرستش واداشت تا با آمدن به این مکان، میزان پیروی و اطاعت آنان را بیازماید. از این رو بندگان خود را به بزرگداشت و زیارتِ این خانه برانگیخت و آن را قبله نمازگزاران ساخت، پس کعبه مرکزی برای کسب خشنودی خداوند و راهی به سوی آمرزش اوست. خداوند آن را دو هزار سال پیش از گستراندن زمین آفرید. پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش را گردن نهاد، و از نواهی او دوری گزید، خدایی است که چهره‌ها و جان‌ها را آفرید.» (۱)

نگرشی عمیق و همه جانبه به آیات و روایات، بخوبی این معنا را ثابت می‌کند که حج را ظاهری است و باطنی، آنچه را مردم در ظاهر می‌بینند با حقیقت حج فاصله بسیار دارد و حال آن که خداوند طالب آن حقیقت است: حجی را می‌خواهد که مبرور باشد و حاجی با بازگشت به موطن خویش تحوّلی اساسی در روحش پدید آید. حجی را می‌خواهد که مناسک آن، مناسک زندگی صحیح اسلامی باشد. حجی را می‌طلبد که حاجی پس از برگشت، به غیر خدا لبیک نگوید و گرد غیر خدا نگردد. حجی را می‌خواهد که حاجی در آن با شیطان بستیزد و هر آنچه از دنیا نزدش عزیز است در راه خدا قربانی کند و جز خدا چیزی را نبیند و چیزی نخواهد و ...

حج عبادتی خشک و بی‌روح نیست بلکه هر عملی در حج نکته‌ها و معارف فراوان و والایی دارد که هدف اصلی حج را تشکیل می‌دهند.

فضل بن شاذان از هشتمین امام، علی بن موسی الرضا- ع- از علل تشریع حج می‌پرسد و حضرت پاسخ می‌دهد:

«لعلّة الوفادة الی اللَّه»؛ «حج به سوی خدا رفتن و در پیشگاه باری تعالی حاضر شدن است.» (کسی که معنای حضور در پیشگاه حیّ داور را بداند و بفهمد، به غیر او توجه نکرده، خود را به گناه نمی‌آلاید.)

«وطلب الزیادة»؛ «حج زیادت‌طلبی و کمال‌خواهی و از خدا پاداش و ثواب فراوان خواستن است.»

«والخروج من كلّ ما اقترف العبد، وتائباً مما مضی، مستأنفاً لما یستقبل»؛ «حج، از گذشته تاریک و پرگناه خارج شدن و از آنچه در گذشته انجام شده توبه کردن و برای آینده کار خوب و نیک را از نو آغاز کردن است.»

۱- ارشاد مفید، طرف من فضائل ابو عبداللَّه الصادق- ع-.

ص: ۱۳

«مع ما فیه من اخراج الأموال»؛ « (حج وسیله‌ای برای) خارج نمودن و جداسازی دارایی‌ها از یکدیگر است؛ خمس و زکات و دیون واجب را پرداختن و حق فقرا و محرومان و دیگر حقوق دینی را ادا کردن است.»

«وتعب الأبدان والاشتغال عن الأهل والولد وحظر الأنفس عن اللّذات»؛ «حج بدن را به سختی انداختن، از زن و فرزند دور شدن، و جان را از هواهای نفسانی و شهوات و لذّتهای نامشروع منع کردن و تمرین خودسازی و گناه نکردن است.»

«... مع ما فی ذلک لجمیع الخلق من المنافع فی شرق الأرض وغربها ومن فی البرّ والبحر ممّن یحجّ وممّن لا یحجّ، من بین تاجرٍ وجالب وبائعٍ ومشتری وکاسب ومسکینٍ ومکارٍ وفقیرٍ وقضاء حوائج أهل الأطراف فی المواضع الممکن لهم الاجتماع فیها.»

«در حج برای تمامی مردم در شرق و غرب زمین و آنانکه در دریا و خشکی بسر می‌برند؛ چه آنها که حج می‌گزارند و چه غیر آنان، از تاجر، وارد کننده، فروشنده و خریدار، کاسب و کرایه دهنده مرکب و فقیر و مسکین، سودمند بوده و نیازهای مردم در اطراف و اکناف زمین را برمی‌آورد.»

«مع ما فیه من التّفقّه ونقل أخبار الأئمة- علیهم‌السلام- الی کلّ صُقعٍ وناحیة، کما قال اللَّه تعالی: فلولا نفر من کلّ فرقةٍ منهم طائفة ینفقّهوا فی الدین ... ولیشهدوا منافع لهم.»

«علاوه بر آن، حج جایگاه فراگیری فقه و احکام دین، و انتقال و گسترش اخبار پیشوایان- علیهم‌السلام- به تمامی گوشه و کنار [جهان] است. همانگونه که خداوند فرمود: پس چرا کوچ نمی‌کنند از هر فرقه و ...» (۱) آن حضرت سپس به برخی از اعمال حج اشاره نموده، نکاتی را در فلسفه هر یک بیان می‌کند و به حاجیان می‌نمایاند که: حج واقعی فراتر از یک سلسله رفتارها و کارهای خشک و بی‌روح است. آنگاه می‌افزاید:

«اگر کسی بگوید: چرا مردم به احرام مأمور شده‌اند؟ پاسخش آن است که: تا (حاجیان) قبل از ورود به حرم خداوند بلند مرتبه، خاشع و خدا ترس شوند و از اشتغال به چیزی از دنیا و زینت‌ها و لذّتهای دنیایی و از هر سرگرمی و هوسرانی خود را دور داشته، با تمام وجود روی بسوی او کنند ...» (۲)

۱- عیون اخبار الرضا، باب ۳۴، مروی از ابن شاذان؛ با همین مضمون در باب ۳۳ نیز نقل شده است.

۲- همان.

ص: ۱۴

اسرار حج در نهج البلاغه

علی بن ابیطالب- ع- در نهج البلاغه درباره اسرار و معارف این واجب الهی فرمود:

«خداوند حج را بر شما واجب کرده، آنجا را قبله مردمان ساخت، و آن را برای دینداران نشانه فروتنی در برابر عظمت او و اعتراف به عزّت و بزرگواری خداوند قرار داد. و از میان بندگان خود، گوش بفرمانانی را برگزید، که دعوت او را پذیرفته، گفتارش را گوش فرا دادند و بر جایگاه پیامبران ایستادند، و چونان فرشتگانی شدند که بر گرداگرد عرش خدا طواف کردند و در بازار عبادت حق تعالی، سودها برگرفتند ...

خداوند کعبه را برای اسلام نشان و برای پناه آورندگان به آن، حرم قرار داد.

حج‌گزاری را واجب کرد، حق او را به مردم شناساند و زیارتش را بر شما نوشت و فرمود: بر هر کسی که می‌تواند و استطاعت دارد که بر این خانه راه یابد حج واجب است و آن که کفر ورزیده سرباز زند، پس همانا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.» (۱) و در خطبه قاصعه فرمود:

«خداوند خانه‌اش را، که وسیله قیام و قوام مردم است، در منطقه‌ای کوهستانی و پر از سنگلاخ و در میان کوههایی سخت و شن‌هایی نرم و چشمه‌هایی کم آب و روستاهایی پراکنده قرار داد و از آدم و فرزندان او خواست تا روی به آن خانه نهند و دل‌های خود را به سوی آن متوجه سازند ... تا از روی خواری شانه‌هاشان را جنبانده، گرداگرد آن لا اله الّا اللّٰه گویند و خاک آلوده و مو پریشان گام بردارند، لباس‌ها را پشت سر انداخته و از تن بیرون افکنند. با زدن موها، زیبایی خود را از دست دهند و بدینسان در امتحانی بزرگ و آزمایشی سخت و دشوار فرمانبرداران را از نافرمانان جدا سازد.

اگر خدا می‌خواست می‌توانست خانه خود را در بهترین و زیباترین نقطه روی زمین قرار دهد و سنگهای آن را از زمرّد سبز و یاقوت سرخ فام بپا سازد؛ لیکن خداوند بندگان خود را با انواع سختی‌ها آزمایش می‌کند و با مجاهدتهای گوناگون به بندگی وامی‌دارد، با دشواریها و ناخوشایندیها آنان را می‌آزماید تا کبر و خودپسندی را از قلوبشان بزدایند و فروتنی را جایگزین آن سازند.» (۲) نگرشی اینچنین به حج واعمال آن، در فرموده‌های بسیاری از امامان- علیهم‌السلام- پدیدار است. امام باقر- ع- به هنگام تشرف به حج و پس از ورود به مسجدالحرام، مردمی را دیدند که گرداگرد کعبه طواف می‌کنند، نگاهی به آنان افکنده فرمود: «هکذا یطوفون فی الجاهلیة»؛ «در زمان جاهلیت نیز اینچنین طواف می‌کردند.» (بسان این مردم، هفت بار کعبه را دور

۱- نهج البلاغه، خ ۱

۲- نهج البلاغه، خ ۱۹۲

ص: ۱۵

می‌زدنـد.) سـپس فرمود: «به اینان چنین فرمان نداده‌انـد، بلکه آنها مأموریت یافته‌اند تا گرداگرد کعبه طواف نموده، سـپس بسوی ما بیاینـد و دوستی و محبت و یـاری خویش را به مـا عرضه کننـد ...» (۱) از همین رو فرموده‌انـد: «من تمام الحـجّ لقاء الامام»؛ «حـج با دیدار امام و رهبری پایان می‌پذیرد.» و حج بدون رهبری و ولایت در واقع حج نیست.

اسرار حج از زبان امام سجاد- ع-

یکی از گویـاترین گفتگوها که به روشـنی نشان از مـدّعای این نوشـتار دارد سـخنان امام سـجاد- ع- با شـبلی است که از سـفر حج بازگشته است. امام از او پرسیدند:

(آقای شبلی!) آیا حج گزاردی؟ گفت: آری فرزند رسول خدا، فرمود: آیا به میقات فرود آمدی و لباس‌های دوخته خویش را از تن بدر کردی و غسل نمودی؟ شبلی پاسخ گفت: آری.

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۲

ص: ۱۶

امام– ع–: آنگاه که به میقات درآمدی نیت کردی که لباس معصیت و نافرمانی را از تن درآورده، و جامه طاعت و فرمانبری خداوند را بجای آن پوشیده‌ای؟

شبلی: نه.

امام– ع–: هنگامی که لباس‌های دوخته را درآوردی، آیا نیت کردی که خود را از ریا و دورویی و ورود در شبهه‌ها برهنه و دور سازی؟ شبلی: نه.

امام– ع–: به هنگام غسل کردن، نیّت کردی که خود را از اشتباهات و گناهان شستشو دهی؟

شبلی: نه.

امام– ع–: [پس تو در حقیقت] نه به میقات درآمده‌ای، و نه لباس‌های دوخته را از تن کنده‌ای و نه غسل کرده‌ای ..! سپس از او می‌پرسند: آیا خود را تمیز کردی و احرام پوشیدی و پیمان حج بستی؟

شبلی: آری.

امام– ع–: آیا این نیت را داشتی که خود را با نور توبه خالص پاکیزه می‌سازی؟

شبلی: نه.

امام– ع–: به هنگام محرم شدن، نیت آن کردی که هر چه را خداوند بر تو روا نداشته، بر خود حرام بداری؟

شبلی: نه.

امام– ع–: به هنگام بستن پیمان حج، آیا قصد آن کردی که هر پیمان غیر الهی را گشوده‌ای (رها کرده‌ای)؟

شبلی: نه.

امام– ع–: نه احرام بسته‌ای، نه پاکیزه شده‌ای و نه نیت حج کرده‌ای! آنگاه چنین پرسید: آیا به میقات داخل شدی و دو رکعت نماز احرام بجای آوردی و لبیک گفتی؟

شبلی: آری.

امام– ع–: به هنگام خواندن دو رکعت نماز (طواف)، نیت آن داشتی که به بهترین کارها و بزرگترین نیکی‌های بندگان (که همان نماز است)، خود را به خدا نزدیک می کنی؟ شبلی: نه.

امام– ع–: آنگاه که لبیک گفتی، نیّت آن کردی که به هر چه فرمانبرداری محض خداوند است سخن می گویی و از هر نافرمانی و معصیتی سکوت می کنی؟

شبلی: نه.

امام– ع–: نه در میقات داخل شده‌ای، نه نماز گزارده‌ای و نه لبیک گفته‌ای! وباز

ص: ۱۷

پرسید: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟

شبلی: آری.

امام-ع-: به هنگام ورود به حرم نیت آن کردی که هر غیبت و بد گویی مسلمانی از جامعه اسلامی را بر خود حرام می‌کنی؟

شبلی: نه.

امام-ع-: به هنگام رسیدن به مکه، نیت کردی که فقط خدا را می‌خواهی [و می‌جویی]؟

شبلی: نه.

امام-ع-: پس نه به حرم وارد شده‌ای و نه کعبه را دیده‌ای و نه نماز گزارده‌ای! و ادامه داد: گرداگرد خانه خدا طواف کردی؟ و ارکان خانه را لمس نمودی؟ وسعی انجام دادی؟

شبلی: آری.

امام-ع-: به هنگام سعی، نیّت آن داشتی که (از شرّ شیطان و نفس) به خدا پناه می‌بری و او که آگاه به پنهان‌هاست، نسبت به این مسأله داناست؟

شبلی: نه.

امام-ع-: پس نه طواف خانه کرده‌ای، نه ارکان را لمس نموده‌ای و نه سعی بجا آورده‌ای!

سپس فرمود: آیا با حجر الاسود دست دادی، کنار مقام ابراهیم ایستادی، و دو رکعت نماز خواندی؟

شبلی: نه.

در این هنگام امام فریادی برآورد چونانکه گویی نزدیک است از دنیا برود، سپس فرمود: آه، آه ... آنگاه فرمود: کسی که با حجرالاسود دست داده، مصافحه کند، در حقیقت با خداوند متعال دست داده است، پس ای نادار ناتوان بنگر و بیاندیش، و پاداش آنچه را حرمت قائل شده و بزرگ داشته‌ای، ضایع مگردان و همچون معصیت کاران، دستی که به خدا دادی (و پیمانی را که با خدا بستی) نگسل و نشکن. (۱) برخی عقیده دارند که حج از دو حرف «حاء» و «جیم» ترکیب شده. «حا» ی حج اشاره به «حلم حق» و «جیم» آن اشاره به «جرم خلق» است. در صورتی که حج گزار حج مبرور و سعی مشکور داشته باشد، خداوند با حلم خود، که بر خشم او برتری دارد (یا من سبقت رحمته غضبه)، جرم بندگان را پوشانده و از آن درخواهد گذشت. حج مبرور نیز آن حجّی است که حج

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۱۸

گزار با نیتی پاک و خالص به خانه حق پاگذاشته و خود را از معاصی برهاند و با خدا پیمان بندد که در بازگشت، بکلّی از شیطان گسسته، رضای خدا را بجوید و غیر از راه محبوب راهی را نپوید. (۱) اسرار حج از زبان امام خمینی- قدّس سرّه-

حضرت امام خمینی- قدّس سرّه- نگرشی همچون امامان معصوم- علیهم‌السلام- به حج داشت و در پیامهایی که به مناسبت مراسم حج صادر کرده، به گوشه‌ای از این راز و رمزها اشارت‌ها داشته، می‌فرمایند:

«لبیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که نـدای حق را به گوش جان شـنیده و به دعوت اللّٰه تعالی به اسم جامع، جواب می‌دهند. مسأله، مسأله حضور در محضـر است و مشاهـده جمال محبوب. گویی گوینده از خود در این محضـر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می کند و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق آن می‌نماید که اهل اللّٰه می‌دانند نه شریک در الوهیت فقط. گر چه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است؛ مثل «... الحمـد لک والنعمـهٔ لک ...» و حمـد را اختصاص می‌دهـد به ذات مقدس، همچنین نعمت را. و نفی شـریک می کند و این نزد اهل معرفت غایت توحیـد است و به این معناست که هر حمـدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد، حمد خدا و نعمت خداست، بـدون شـریک. و در هر موقف و مشـعری و وقوف و حرکتی و سـکون و عملی این مطلب و مقصـد اعلی جـاری است و خلاف آن شرک به معنای اعم است که همه ما کوردلان به آن مبتلا هستیم.» (۲) در جای دیگر می‌فرمایند:

«در لبیک، لبیک، «نه» بر همه بت‌ها گوییـد و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشـید و در طواف حرم خدا که نشانه عشـق به حـق است دل را از دیگران تهی کنیـد و جـان را از خـوف غیر حـق پـاک سازیـد و به مـوازات عشق به حق، از بت‌هـای بزرگ و کوچک وطاغوت‌ها و وابسـتگانشان برائت جویید، که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بریء هستند.

و در لمس «حجرالاسود» بیعت با خدا بندید که با دشـمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشـمن باشـید و به اطاعت وبندگی آنان هر که باشد و هر جا باشد- سر

۱- محمد القاری الهروی المکی، انوار الحجج فی اسرار اللجج، ص ۴۵

۲- پیام حج مورخ ۷/ ۶/ ۶۳، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲

ص: ۱۹

ننهید و خوف و زبونی را از دل بزدایید ...

و در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا، سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت‌های دنیاوی گسسته شود و همه شک‌ها و تردیدها فرو ریزد ...

و با حالت شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیافزایید ...

پس به منا روید و آرزوهای حقانی را در آن جا دریابید که آن قربانی نمودنِ محبوبترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است و بدانید تا از این محبوب‌ها که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است نگذرید، به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند. (۱) با توجّه به آنچه آمد و نیز رازها و رمزهای فراوان نهفته در آیات و روایات، می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود که:

۱- حج، مظهری از مظاهر توحید است و هدف از تشریع آن، پرستش خدای یگانه، و انجام عمل خالص برای اوست، از این رو در قرآن آمده است:

«و اذ بوّأنا لابراهیم مکان البیت أن لا تُشرک بی شیئاً و طهّر بیتی للطائفین والقائمین والرّکّع السّجود»؛ (۲) «و هنگامی که ابراهیم را در مکان این خانه فرود آورده، جای دادیم [او را فرمان دادیم] که با من چیزی را شریک مدار و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع و سجود کنندگان پاک نمای.»

ابراهیم-ع- نیز در قرآن رمز توحید و شکننده بت‌ها و سمبل مبارزه با شرک معرفی شده است.

۲- حج پذیرش دعوت خداوند، و پیمودن صراط مستقیم او است و حاجی با اظهار لبیک، پذیرش دعوت خدا را اعلان نموده، خود را به اجرای فرموده‌های الهی مکلّف می‌سازد.

۳- حج پایگاه اعلان مخالفت مسلمانان با جهل و آثار بجای مانده از دوران جاهلیت است. همان کاری که رسول خدا- ص- انجام داد و آن را در خطبه حجهًْالوداع بیان فرمود.

۴- حج پیوند جامعه اسلامی در عصر حاضر با صدر اسلام و یادآور خاطرات شکوهمند آن دوران شیرین و سرنوشت ساز است، بخصوص دو شهر مکه و مدینه که وجب به وجب آن

۱- پیام حج مورخ ۱۲/ ۶/ ۶۳ صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۸۷

۲- حج: ۲۵

ص: ۲۰

مملوّ از خاطرات تلخ و شیرین آن روزگار سراسر شرف و فضیلت است.

۵- حج تجلّی بخش برادری، برابری و وحدت اسلامی است و جلوه عینی این حدیث شریف است که: «الناس من آدم و آدم من تراب، لا فضل لعربی علی أعجمی ولا لأبیض علی أسود الّا بالتقوی.»

۶- حج مُطَهّر روح آدمیان است. انسانهای آلوده به عصیان و گناه با حضور در سرزمین وحی، بخصوص عرفات، از گذشته سیاه خود اظهار پشیمانی نموده، خود را از گناه شستشو می‌دهند و تربیت شده به موطن خویش بازمی گردند.

۷- حج جایگاه تربیت انسانها است. حاجیان با ترک زندگی و خانه و کاشانه و زن و فرزند و پذیرش زحمت و رنج، خویشتن را از رفاه زدگی و دنیا خواهی، جدا می‌سازند و خود را برای پذیرش سختی‌ها در مسیر تحقق آرمانهای الهی آماده می کنند.

۸- حج یادآور صحنه‌های حضور انسانها در قیامت و صحرای محشر است. لباسی چون کفن مردگان بر تن کرده، در صحرایی به دور از امکانات شهری وقوف می‌نماید و کسی جز خدا فریادرس انسان نیست. در نتیجه می‌تواند گوشه‌ای از هیجان و ترس و اضطراب آنچه را که انسان در آینده با آن روبروست به نمایش بگذارد.

۹- حج تمرین بریدن از شهوات و گناهان و هواهای نفسانی است. احرام به حاجی می‌آموزد تا از پاره‌ای گناهان دوری کند و فرمانبری و دوری از معصیت را تمرین نماید.

خدای در قرآن فرمود:

«الحجّ أشهرٌ معلومات فمن فرض فیهنّ الحج، فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج»؛ (۱) «حج ماههایی معین است، پس هر کس در این ماه‌ها حج بجای آورد [این را بداند] که آمیزش، زشتکاری و مجادله در حج نیست.»

۱۰- حج تمرین نظم است. خداوند به حاجی می‌آموزد که حتماً طواف را از حجرالاسود آغاز نماید. با شکل خاصی طواف کند. نماز را پشت مقام ابراهیم بخواند. سعی را حتماً از صفا شروع به مروه ختم نماید و ...

۱۱- حج گردهمایی همه نیکان و پاکان و کنگره جهانی برای حلّ مشکلات مسلمانان است که قرآن فرمود:

«وأذّن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالًا وعلی کلّ ضامرٍ یأتین من کلّ فجٍّ عمیق

۱- بقره: ۱۹۷

ص: ۲۱

لیشهدوا منافع لهم»؛ (۱) «و در میان مردم بانگ حج بردار تا پیاده یا سواره از هر راه دوری بسوی تو آیند [و] در آنجا منابع بسیار برای خود فراهم بینند.»

و بالاخره حج از این راز و رمزها و درسها فراوان دارد. امید آن که تمامی حاجیان با این نگرش به حج بروند و در دریای موّاج رحمت حق، خود را از گناهان دورسازند و تربیت شده برای ساختن جامعه‌ای اسلامی و نمونه به شهرها و کشورهای خویش بازگردند.

پی‌نوشتها:

۱- حج: ۲۷

ص: ۲۲

سفید

ص: ۲۳

فقه حج

ص: ۲۴

رساله حجّیه

محقق اردبیلی/ سیدابوالحسن مطلبی

مروری کوتاه بر زندگینامه مؤلف:

در شرح حال زندگی تندیس تقوا و قداست، عالم گرانقدر مرحوم مقدّس اردبیلی سخن بسیار است که مجال تفصیل آن در این مقال- که بنای آن بر اختصار است- نیست (۱). این چهره پرفروغ در کنگره بزرگداشت مقدّس- که ان‌شاء اللّه در تابستان ۱۳۷۵ برگزار خواهد شد- معرفی می‌شود و در اینجا به عنوان مقدمه رساله تنها مختصری از شرح حال این عالم بزرگ را از کتاب «ریحانهٔ الأدب» نقل می کنیم. صاحب ریحانه در شرح احوال او می‌نویسد:

«احمد بن محمد آذربایجانی اردبیلی الأصل والولاده، نجفی المسکن و المدفن از مفاخر علمای امامیه عهد صفویه می‌باشد که بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن، فقیه عابد، متکلّم زاهد، محقّق مدقّق، قدسیّ السّمات، ملکوتیّ الصفّات، در کلمات اجلّه، به عالم ربانی موصوف، به «مقدس» و «مقدس اردبیلی» و «محقق اردبیلی» معروف، در زهد و ورع و تقوا و عبادت و وثاقت بی‌بدل و مانند سخاوت حاتم ضرب‌المثل، اورع و اتقی و اعبد و ازهد اهل زمان خود بود.

۱- برای اطلاع بیشتر به این منابع مراجعه فرمایید: «الاعلام» ج ۱، ص ۲۲۳؛ «اعیان الشیعه» ج ۳، ص ۸۰؛ «بیدارگران‌اقالیم قبله» ص ۲۱۱؛ «جامع الرواهٔ» ج ۱، ص ۶۱؛ «روضات الجنات» ج ۱، ص ۷۹؛ «ریاض العلماء» ج ۱، ص ۵۶؛ «ریحانهٔ الأدب» ج ۵، ص ۳۶۶؛ «فوائد الرضویه» ص ۲۴؛ «الکنی والالقاب» ج ۳، ص ۱۶۶؛ «مستدرک الوسائل» ج ۳، ص ۳۹۲ چاپ سه جلدی؛ «معارف الرجال» ج ۱، ص ۵۳؛ «نگاهی به حیات و آثار محقق اردبیلی» «پیام حوزه» شماره هفتم و ...

ص: ۲۵

کراماتی در کلمات اکابر بدو منسوب و به فرموده مجلسی در بحار و صاحب حدائق در لؤلؤةالبحرین، مقدّس اردبیلی در فضل و زهد و ورع و تقوا به غایت رسیده و نظیر او در متقدّمین و متأخّرین مسموع نگردیده و کتابهای او در نهایت دقّت و تحقیق و از کسانی می‌باشد که به فیض ملاقات حضرت ولیّ عصر- عجّل اللّٰه فرجه- نایل و ملوک وقت در همه گونه تجلیلات وی اهتمام تمام داشته‌اند. وقتی نامه‌ای به جهت اعانت سیّدی به شاه تهماسب نوشته و به برادرش مخاطب کرده بود، آن شاه دیانت اکتناه، وصیّت نمود که آن نامه را در کفنش بگذارند که در موقع سؤال نکیر و منکر به همان عنوان برادری مقدّس، احتجاج نماید. شاه عباس نیز اصراری وافی داشت که مقدّس تشریف فرمای ایران باشد لیکن شرافت اقامت در ارض اقدس نجف را به همه چیز ترجیح داد و قبول ننمود و به حسب خواهش یک نفر از مقصرین که از ترس شاه عباس اوّل به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین- ع- ملتجی و پناهنده بوده، نامه‌ای بدین روش بنگاشت:

بانی ملک عاریت عبّاس بداند اگر چه این مرد اوّل ظالم بود اکنون مظلوم می‌نماید.

چنانچه از تقصیر او بگذری، شاید که حقّ سبحانه و تعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت

احمد اردبیلی

جواب شاه:

به عرض می‌رساند عباس، خدماتی که فرموده بودید به جان منّت داشته به تقدیم رسانید، امید که این محبّ را از دعای خیر فراموش نکنند.

کتبه کلب آستانه علی

عباس

مقدّس از کثرت ورع و تقوا در سفر زیارت کربلا که از نجف مشرف می‌شده، به نماز قصر اکتفا نکرده و احتیاطاً جمع مابین قصر و تمام می‌کرد و در وجه آن می‌فرمود که:

طلب علم واجب است و زیارت حضرت امام حسین- ع- مستحبّ؛ از این رو می‌ترسم که به جهت عمل استحبابی ترک واجب کرده و سفرم سفر معصیت باشد، با وجود این که در سفر نیز از مطالعه و تفکّر در حلّ اشکالات علمیّه فارغ نبودی.

از کرامات مقدس، موافق آنچه از سید جزائری نقل شده، آن که در گران سالی تمامی طعام‌های خود را با فقرا قسمت می‌کرد و برای خودش نیز مثل سهم یک فقیر بر می‌داشت تا

ص: ۲۶

وقتی زوجه‌اش برآشفت که در مثل چنین سال اولاد خود را بی‌آذوقه می‌گذاری که در نتیجه، محتاج به سؤال مردم باشند، مقدّس چیزی نفرمود و به قرار عادت معمولی به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت. روز دوم آن، مردی آرد و گندم خوبی به خانه‌اش آورده و گفت صاحب خانه این را فرستاده و خودش هم در مسجد کوفه معتکف است، پس از آن که مقدّس که اصلًا بی‌اطّلاع بوده به خانه آمده و از قضیه مستحضر گردید، دانست که از جانب خدا است و به لوازم حمد و شکر الهی قیام نمود. نیز از مقامات سید جزائری نقل است که هرگاه مسأله‌ای به مقدّس مشتبه می‌شد شبها خود را به ضریح مقدّس رسانیده و جواب می‌شنید و گاهی بوده که حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- نیز هنگامی که حضرت صاحب‌الامر- علیه‌السلام- در مسجد کوفه تشریف می‌داشته، بدانجا حواله می‌کرده که اشکالات خود را از آن بقیهٔ‌اللَّه حل نماید و غیر اینها از کرامات دیگر که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند.

بالجمله، جلالت و عظمت و دارای مراتب اخلاقیّه و علمیّه و عملیّه بودن مقدّس و اهتمام او در قضای حوائج مردمان، مشهور جهان و محتاج به اقامه شاهد و برهان نمی‌باشد.

با این همه زهد و ورع و اعمال خالصه که داشته، یکی از مجتهدین بعد از وفات در خوابش دید که با هیئت نیکو و جامه پاکیزه از حرم مطهّر علوی بیرون آمد، از وی پرسید که بواسطه کدام عمل بدین مقام رسیدی؟ گفت سودی نبخشید ما را مگر محبت و ولایت صاحب این قبر.

مقدّس با شیخ بهایی و میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال و نظائر ایشان معاصر بوده و از بعض تلامذه شهید ثانی و اکابر فضلای عراقین تحصیل معقول و منقول کرده و ملا عبداللَّه شوشتری و صاحب مدارک و صاحب معالم و بسیاری از اجلّای وقت از تلامذه وی بوده‌اند و از تألیفات طریفه او است:

۱- آیات الاحکام، که نامش زبدهٔ‌البیان و ذیلًا مذکور است ۲- اثبات الواجب، به فارسی که همان اصول‌الدین مذکور ذیل است ۳- استیناس المعنویه، به عربی در علم کلام ۴- اصول الدین و یک نسخه از آن در کتابخانه رضویه موجود است ۵- حاشیه شرح تجرید قوشچی ۶- حاشیه شرح مختصر الأصول عضدی ۷- حدیقهٔ الشیعه ۸- الخراجیه، که دو رساله در مسأله خراج و مالیات نوشته و هر دو در سال هزار و سیصد و هیجدهم قمری در حاشیه کفایهٔ‌الأصول آخوند خراسانی چاپ سنگی شده‌اند ۹- زبدهٔ البیان فی شرح آیات احکام القرآن،

ص: ۲۷

که به فوائـد و تحقیقـات بسـیاری مشـتمل و به آیات الاحکام اردبیلی معروف و در سال نهصـد و هشـتاد و نهم هجرت از تألیف آن فارغ و در این اواخر در ایران چاپ و چنـد نسـخه خطی آن نیز به شـماره ۲۰۴۸- ۲۰۵۲ در کتابخانه مدرسه سپهسالار [مدرسه عالی شهید مطهری کنونی] موجود است ۱۰- مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، که شرح ارشاد علّامه بوده و در ایران چاپ سنگی شده و دارای تحقیقات عمیقه می‌باشد و غیر از اینها تألیفات دیگری نیز داشته است.

وفات مقدّس در ماه صـفر نهصد و نود و سیّم هجرت در نجف اشرف واقع شد و قبر شریفش در ایوان طلای حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- معروف است و در ردیف اشخاص موسوم به احمد از نخبهٔ‌المقال گوید:

والأردبیلی من الأعاظم منه استجاز صاحب المعالم

مقدس ذو ورع و عفّهٔ وفاته فی الألف الّاالسبعهٔ (۱)

تصحیح رساله:

از این رساله چهارده نسخه در کتابخانه‌ها موجود است که تعدادی از آنها نزد راقم بوده است:

۱- کتابخانه جامع گوهرشاد، رساله سوم مجموعه ش ۹۹۸، تحریر سنه ۹۸۸ ق.

(فهرست ج ۳/ ۱۳۶۵).

این نسـخه حواشی ملا عبداللَّه شوشتری شاگرد مقدس اردبیلی را به همراه دارد و در آخر نسخه آمده: «... والختم بالصلاهٔ ... بمشهد المقدّسهٔ الرّضویهٔ فی یوم الجمعهٔ ۱۲ شهر جمادی الأُولی سنهٔ ۹۸۸.»

حواشی ملا عبداللَّه شوشتری بر این رساله، موجب ارزش مضاعف این کتاب شده است.

۲- کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۲۳۷۳، تحریر سنه ۱۰۱۷ در حیدرآباد دکن (فهرست الفبایی، ص ۲۱۹، فهرست رضوی، ج ۲/ ۴۹).

در برگ اوّل این نسخه چنین آمده: «رساله حجّیه، ملا احمد اردبیلی به فارسی که ملا

۱- ریحانهٔ‌الأدب، ج ۵، ص ۳۷۰- ۳۶۶ با اندکی تلخیص.

ص: ۲۸

عبداللَّه شوشتری [شاگرد ملا احمد] بر آن تعلیقات نوشته و ایرادات بر او نیز گرفته».

و در پایان نسخه آمده: «قد وقع الفراغ من استنساخه عاجلًا ضحوهٔ یوم السبت ست عشر شهر شعبان المعظم، سنهٔ ۱۰۱۷ فی بلدهٔ حیدرآباد دکن، لأجل أُستاذ العلماء و فحول (کذا) الفضلاء، جامع المعقول و المنقول، أفضل المتقدّمین و أعلم المتأخرین، المستغنی عن خلق اللَّه الغنی، مولانا موسی الجیلانی أیده اللَّه ...»

و نیز آمده: «هذه رسالهٔ وجیزهٔ فی واجبات الحجّ من مصنّفات الشیخ الإمام العلّامهٔ المجتهد جمال الدین أحمد بن فهد الحلّی- نوّر اللَّه مرقده-»

رساله‌حجّیه ابن‌فهدبه زبان عربی در هفت صفحه ضمیمه رساله مقدّس اردبیلی است.

۳- کتابخانه مقدرسه فیضیه، رساله چهارم مجموعه ش ۳۹۳، تحریر سنه ۱۰۶۶ (فهرست ج ۲/ ۱۰ مجموعه‌ها).

۴- کتابخانه حسینیه شوشتریها، رساله دوّم مجموعه ش ۳۸، تحریر سنه ۱۰۹۵، ۷ برگ، با یک واسطه از نسخه اصل، نشریه دانشگاه، ج ۱۱ و ۱۲/ ۸۲۵.

۵- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، رساله ششم، مجموعه ش ۸۷۸ (فهرست، ج ۵/ ۱۸۷۰).

۶- کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، رساله هفتم، مجموعه ش ۵۹۸۶ (فهرست، ج ۴/ ۲۸۶) تحریر سده دوازدهم و آخر رساله ناقص است.

۷- کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، رساله سوم مجموعه ش ۲۹۱۱، تحریر سنه ۱۰۹۲ (فهرست، ج ۴/ ۶۱) تحریر سده یازدهم است.

۸- کتابخانه مدرسه حجّتیه قم رساله دوّم مجموعه ش ۵۹۷ (فهرست ص ۱۱۵).

۹- کتابخانه حضرت آیهٔاللَّه نجفی مرعشی، رساله چهارم، مجموعه ش ۳۰۰۸، تحریر سنه ۱۰۴۵ (فهرست، ج ۸/ ۱۸۵).

۱۰- کتابخانه حضرت آیهٔاللَّه نجفی مرعشی، رساله پنجم، مجموعه ش ۳۰۰۸ تحریر سنه ۱۰۴۵ (فهرست، ج ۸/ ۱۸۵).

۱۱- کتابخانه آستان شاهچراغ، ضمن مجموعه ش ۳۲ (ردیف ۱۹۲)، (فهرست، ج ۲/ ۱۸۹).

ص: ۲۹

۱۲- کتابخانه‌ای در دهخوارقان (ریاض العلما، ج ۱/ ۵۷، تعلیقه أمل الآمل، ص ۹۷).

۱۳- کتابخانه آیة‌اللَّه لاجوردی در قم، ضمن مجموعه‌ای از رسائل مقدّس اردبیلی.

۱۴- کتابخانه ملّی ملک، رساله چهاردهم، مجموعه ش ۵۷۱۲ (فهرست، ج ۸/ ۴۷۵).

در اینجا لازم است از استاد ارجمند حضرت آیة‌اللَّه استادی که تصحیح این رساله را بر

ص: ۳۰

عهده بنده گذاشتند و نسخه‌های خطی آن را در اختیار حقیر نهادند و مرا در این امر خیر و احیای این اثر، سهیم نمودند تشکر کنم؛ در ضمن گفتنی است که حواشی ملا عبداللَّه شوشتری بر رساله را، حضرت ایشان بر این مقال افزودند؛ همچنین از فاضل گرامی جناب آقای علی‌اکبر زمانی‌نژاد که اطلاعات نسخه شناسی مربوط را به اینجانب سپردند، سپاسگزارم.

حجّیه

(مناسک حج مقدس اردبیلی- ره-)

بسم‌اللَّه الرحمن الرحیم

الحمدللَّه ربّ العالمین و الصلاهٔ علی محمّد و آله الطاهرین

بدان که چون کسی متوجّه مکّه معظّمه شود به قصد گزاردن حجّ واجب، باید که در حین بیرون آمدن از منزل خود نیّت (۱) چنین کند که:

«می‌روم به جانب مکّه معظّمه جهت ادای حجّ واجب اسلام از برای رضای خدای تعالی.»

و چون به جایی رسد که در شرع قرار یافته که از آنجا احرام گیرند؛ مثل مسجد شجره، اگر از راه مدینه رود، اول غسل احرام کند (۲) و نیّت چنین کند که:

«غسل احرام عمره حجّ تمتّع اسلام می‌کنم از برای خدای تعالی.»

پس اگر مرد باشد برهنه شود [و] دو جامه بپوشد که مرد را در او نماز صحیح باشد و مخیط نباشد (۳) یکی را لنگ کند (۴) و دیگری را ردا سازد و رخت دوخته نپوشد، و اگر زن باشد رخت‌های دوخته تواند پوشید؛ امّا بهتر آن است که رخت‌های ابریشمی نباشد.

پس مرد، و زن- اگر حیض و نفاس نداشته باشد- بهتر آن است که در درون مسجد شجره رفته احرام گیرند، و اگر زن حائض و نفساء باشد، از بیرون مسجد احرام گیرد و احرام عبارت است از قصد بر ترک مُحَرّماتی که در این وقت لازم می‌شود تا فارغ شدن از اعمال و افعال و نیّت چنین کند که:

«احرام عمره واجب (۵) حجّ تمتّع اسلام می‌گیرم و چهار تلبیه جهت بستن این احرام

۱- ظاهراً این نیّت واجب نیست. ع «ع» علامت حواشی ملاعبداللَّه شوشتری است.

۲- ترک این غسل نکند و اکتفا در نیّت به قربت کند. ع

۳- آنچه از اخبار ظاهر می‌شود آن است که اجتناب از مخیطی باید کرد که به کیفیت قبا و پیراهن و امثال آن باشد امّااجتناب از مطلق مخیط، اگر چه در ازار باشد، دلیل واضحی ندارد. ع

۴- احوط آن است که او را گره نکند و از گره کردن همیان از بر بالای آن ممنوع نیست. ع

در نسخه اصل، جای این حاشیه تعیین نشده بود و عبارت هم همینطور بود.

۵- قصد وجوب لازم نیست. ع

ص: ۳۱

می گویم واجب (۱) از برای رضای خدای تعالی.»

پس پیوسته به نیّت «لبّیک ألّلهمّ لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک انّ الحمد و النعمهٔ والملک لک (۲) لا شریک لک» را بگوید و مقارنت به تلبیه مذکور مشهور است و شرطیت معلوم نیست (۳) و بهتر آن است که چون به «بیداء» (۴) رسد که آن محلی است بعد از یک میل (۵) از مسجد شجره، یک بار دیگر قصد احرام کرده پیوسته به تلبیه مذکور دارد جهت احتیاط (۶) و بعد از عقد احرام و گفتن تلبیه چیزی دیگر لازم نیست تا رسیدن به مکّه الّا استدامت بر حکم نیّت احرام (۷).

و چون به مکّه رسد بعد از غسل سنتی (۸)- اگر میسّر باشد- و پاک ساختن لباس و بدن اگر نجس باشد و غسل واجبی اگر واجب باشد و وضو ساختن اگر طواف واجبی (۹) باشد، برابر حجر ایستاده تکبیر و ثنای حضرت حق سبحانه و تعالی بگوید و صلوات بر حضرت رسالت- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرستد و حجر را در بغل گیرد و ببوسد اگر تواند (۱۰) و الّا از

۱- کلمه «واجب» در برخی نسخه‌ها نیست.

۲- والنعمهٔ لک والملک لا شریک لک. نسخه تلفظ به این تلبیه بدون اضافه «انّ الحمد ...» مختار محقّق و «مختلف» وظاهر «تهذیب» و میل «منتهی» است و این است که در صحیحه معاویه مذکور است و عمل به این بهتر است بلکه معیّن است و آنچه از روایت مذکور معلوم می‌شود آن است که «انّ الحمد ...» واجب نیست و تلفظ به آن بهتر است.ع

۳- بلکه مطلق وجوب مقارنت معلوم نیست و در «دروس» نیز تنبیه به این شده.

نه وجوب مقارنت تلبیه معلوم است و نه شرطیت او، بلکه آنچه از صحیحه معاویهٔ بن عمّار معلوم می‌شود، رجحان تأخیر است تا برخاستن و به راه افتادن، و لفظ روایت این است:

«إذا فرغت من صلاتک و عقدت ما ترید فقم و امش هنیئهٔ فإذا استوت بک الأرض، ماشیاً کنت أو راکباً فلبّ» وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۴

پس احوط آن است که یک مرتبه مقارن نیّت تلبیه بگوید و یک مرتبه دیگر، بعد از وقوع نیّت چون به راه افتد تلبیه بگوید و تلبیه را مقارن نیّت ندارد.ع

۴- به وسائل الشیعه: ج ۹، ص ۴۴ رجوع شود.

۵- سه میل یک فرسخ است.

۶- نعم هذا هو الأحوط و إن ترک أعاد النیّهٔ فلا ترک کذا التلبیهٔ.ع

۷- در نسخه دیگر، به جای این جمله چنین آمده: «الّا اجتناب از محرّمات احرام»

۸- لزوم این غسل همچو غسل احرام نیست.ع

۹- در طواف مستحب، وضو احوط است و از ابی الصلاح منقول است که طواف مستحب بی‌وضو صحیح نیست و عموم‌بعضی از اخبار به این دلالت دارد.ع

۱۰- تا ممکن باشد ترک بغل گرفتن حجر نکند.ع

ص: ۳۲

دور به دست خود به او اشاره نماید (۱)، پس [جانب چپ به حجر و خانه کرده (۲)] نیّت چنین کند که:

«هفت بار گرد خانه کعبه می‌گردم در طواف عمره حجّ تمتّع اسلامِ واجب، از برای رضای خدای تعالی»

و خانه را در دست چپ گرفته هفت بار بر گرد آن گردد و باید که طواف میان خانه و مقام باشد و در جانبی که مقام نباشد، از خانه به مقدار دوری مقام دورتر نشود، و باید که طواف در عقب حجر باشد چنانچه حجر نیز داخل خانه باشد.

آنچه متأخرین اصحاب بیان کرده‌اند در ایستادن وقت نیّت آن است که روی به طرف مقام کرده جانب چپ به حَجَر کند؛ به وجهی که اگر خطّی از جزء اوّل حَجَر که در طرف رکن یمانی است بکشد متّصل شود- علماً أو ظنّاً- به جزء اول طائف که مقدّم باشد بر باقی اجزاء او، مثل سرانگشت پا در اکثر مردم، و بعد از آن نیّت کند و مقارن نیّت به همان وضع که ایستاده است، شروع در طواف کند و در شوط هفتم به همان طریق که اوّل ستاده بود بایستد و طواف [را] ترک کند. و وجه این بر فقیر ظاهر نیست و گمان آن است که نزد حجر به هر وجهی که بایستد و نیّت کند مجزی است (۳) بلکه تکبیر نیز بگوید.

و چون فارغ شود (۴) به مقام حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- آمده و در آن مقام دو رکعت نماز طواف بگزارد (۵) و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز طواف عمره حجّ تمتّع اسلام واجب ادا می‌گزارم واجب از برای رضای خدای تعالی.»

و مقرون به نیّت، اللَّه اکبر بگوید، و شروع در قرائت کند و در رکعت اوّل بعد از «الحمد»، «قل هو اللَّه أحد» بخواند و در رکعت دوّم، بعد از «الحمد»، «قل یا أیّها الکافرون» و چون خلاص شود (۶) بیرون مسجد رفته و از اوّل صفا نیّت چنین کند که:

«هفت بار میانه صفا و مروه تردّد می‌کنم در عمره واجب (۷) حجّ تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و سواره نیز تردّد توان نمود. پس مقرون به نیّت از صفا جدا شده متوجّه مروه شود و باید که چون به مروه رسد، این را یک بار حساب نماید و چون باز گردد و به صفا رسد دوبار، و همچنین تا هفتم، باز به مروه ختم نماید.

۱- در نسخه دیگر آمده: «والّا از دور اشاره به آن نماید، و تکبیر بگوید و صلوات بر پیغمبر فرستد.ع»

۲- این جمله در برخی نسخه‌ها نیست.

۳- بنده را نیز این به خاطر می‌رسد و دور نباشد که رو به حجر کردن و بعد از نیت شروع در طواف کردن بهتر باشد و احوط جمع کردن میان این و آن وضع است که از بعضی متأخرین منقول شده به این که دو طواف کند و در ابتد هر کدام به یکی از این دو وضع شروع کند. و باید که چون به حذاء حِجر اسماعیل رسد، بسیار از حجر دور نشود تا بُعد از این جهت بیشتر از بُعد میان مقام و خانه نشود.ع

۴- و باید که بعد از فارغ شدن، به چیزی دیگر متوجه نشود، تا نماز بجای آورد.ع

۵- چنان کند که مقام را در پیش انداخته، سر خود را متصل به عمارات او کند.ع

۶- اگر ضرورتی داشته باشد، مثل گرمی هوا، تأخیر سعی تا هوا سرد شود، جایز است همچنانکه از بعضی اخبار معلوم می‌شود ولیکن او را به روز دیگر نیندازد.ع

۷- لزوم نیّت وجوب همچنانکه مذکور شد، لازم نیست.ع

ص: ۳۳

پس تقصیر نماید؛ یعنی از موی سر خود یا از ناخنهای خود (۱) چیزی ببُرّد و نیّت چنین کند که:

«تقصیر می‌کنم در عمره واجب حجّ تمتّع اسلام واجب از برای رضای خدای تعالی.»

و پیوسته به نیّت یکی از آنها را ببُرد [و این آخر افعال عمره است] (۲) پس حلال شود بر او جمیع چیزها الّا سر تراشیدن، و بهتر آن است که به همان وضع باشد تا وقت احرام به حجّ گرفتن و بعد از تقصیر، بهتر آن است که به مسجد رفته نزد حَجَر رود به طریق سابق، و طواف نساء بجای آورد و نیّت چنین کند که:

«هفت بار گرد خانه می‌گردم جهت طواف نساء عمره حجّ تمتّع اسلام واجب از برای رضای خدای تعالی.»

بعد از آن به مقام رفته دو رکعت نماز طواف نساء گزارد و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز طواف نساء عمره تمتّع حجّ اسلام واجب می‌کنم از برای رضای خدای تعالی.»

و أولی آن است که روز هشتم ذی الحجّه از مکّه معظّمه احرام گیرد، و بهتر آن است که غسل نموده مرد و زن، خالی از حیض و نفاس به درون مسجد رفته از مقام حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- احرام گیرد، و حکم زنی که به مکّه رسد و حایض باشد، در آخر این رساله مذکور خواهد شد- إن شاء اللّٰه تعالی- و نیّت چنین کند که:

«احرام می‌گیرم به حجّ واجب تمتّع اسلام و چهار تلبیه واجب می‌گویم از برای رضای خدای تعالی.»

و مقرون به نیّت، تلبیه احرام مذکور را بگوید و مقارنت نیّت به تلبیه مذکور، مشهور است و شرطیت معلوم نیست (۳) بعد از این باز از محرّمات احرام اجتناب نماید و متوجّه عرفات شود.

و روز نهم ذی الحجّه در عرفات، بعد از علم به وقت ظهر، نیّت (۴) چنین کند که:

«می‌باشم در عرفات تا فرو رفتن آفتاب، در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب، از برای خدای تعالی.»

و چون آفتاب فرو رود (۵) بازگشته متوجّه مشعرالحرام شود.

و چون به اوّل مشعر رسید، نیّت (۶) چنین کند که:

«امشب را به روز می‌آورم در مشعرالحرام در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای

۱- از موی ریش، اگر داشته باشد، بهتر است به هر حال اگر اقتصار به یکی کند اقتصار به گرفتن مو بهتر است و به گرفتن‌ناخن اکتفا نکند و به دندان بریدن ظاهراً که مجزی است. ع

۲- این جمله در برخی نسخه‌ها نیست.

۳- نعم بل فی روایهٔ عمر بن یزید: «ثمّ صلّ رکعتین خلف المقام ثمّ أهلّ بالحجّ فإن کنت ماشیاً فلبّ عندالمقام و إن کنت‌راکباً فإذا نهض بک بعیرک.» ع- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۶۹

۴- لزوم نیّت بعد از ظهر بلا فاصله و وقوف به موقف بعد از آن ظاهر نیست و لفظ روایت معاویهٔ بن عمّار موصوفه به صحّت این است: «إنّما تعجّل الصلاهٔ و تجمع بینهما لتفرغ نفسک للدعاء فانّه یوم دعاء و مسألهٔ ثمّ تأتی الموقف و علیک السّکینهٔ والوقار.»- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۸۲. و این روایت همچنانکه می‌بینی دلالت می‌کند بر این که بعد از آن که نماز در غیر موقف شود و این مستلزم آن است که ایستادن بعد از ظهر بلافاصله واجب نباشد. ع

۵- به این که حمره از جانب مشرق زایل شود و اکتفا به غیبوبت قرص نکند. ع

۶- وجوب این نیّت موقوف است بر وجوب مبیت و اثبات آن خالی از اشکالی نیست، و احتیاط ظاهر است، و اختیار «تذکره» عدم

وجوب است.ع

ص: ۳۴

رضای خدای تعالی.»

و بهتر آن است که آن شب را به طاعت و عبادت گذرانـد و بایـد که در این مقام به ذکر الهی اشـتغال نمایـد و چون صـبح متحقّق شود چنین نیّت (۱) کند که:

«می‌باشم در مشعرالحرام تا برآمدن آفتاب در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و در ایـن وقـت نیز ذکر الهی را ترک نکنـد. پس هفتـاد سـنگ ریزه بلکه بیشـتر جهت احتیـاط که اگر بعضـی از اینهـا ردّ شـود آن دیگری را بزند، از آنجا برچیده، جهت انداختن جمرات متوجّه مِنا شود، بعد از برآمدن آفتاب.

و چون به منا رسـد، اوّل (۲) جمره عقبه را که میـل اوّل است از جـانب مکّه معظّمه به هفت سـنگ بزنـد. بهتر آن است به این طریق باشد که رو به جانب جمره، پشت به قبله بایستد و یک سنگ را بر انگشت بزرگ دست راست نهد (۳) و نیّت چنین کند که:

«به هفت سنگ می‌زنم این میل را در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

پس پیوسته به نیّت، به انگشت شهادت همان دست، آن سنگ را به میل اندازد، پس مابقی را یکایک به این طریق بر میل زند و اگر یکی رد شود بر میل نخورد، دیگری به عوض آن بر میل زند.

پس متوجّه قربان کردن شود و بایـد که قربانی فربه باشد به ظنّ آن که بر گرده پیه دارد و کور و لنگ که لنگی ظاهر و مغز شاخش شکسته و گوش بریده نباشد و خصیّ نیز نباشد و اگر گوسفند باشد باید که ماه هفتم را تمام کرده باشد (۴) و اگر بز باشد سال اوّل را. و چون مرد و زن خود قربان نتوانند کرد، دست خود بر بالای دست کُشنده آن نهند و نیّت چنین کند که:

«می‌کُشم این قربان را در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای رضای خدای تعالی.»

و آن کُشـنده نیز نیّت کند، و باید که در وقت ذبح مستحضر نیّت بوده (۵) تسمیه بگوید و بی‌فاصله ذبح کند پس سه یک [۱۳] آن را (۶) به مؤمنی هدیه نماید. (۷) [بهتر آن است که فقیر باشد] و نیّت چنین کند که:

«به هدیه می‌دهم سه یک این قربانی را در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای رضای خدای تعالی.»

۱- ظاهراً که اگر نیت در شب کرده باشد جهت بودن تا بعد از صـبح اکتفا به آن توان کرد و بالجمله وجوب دو وقوف در این مقام یکی از شب تا صـباح و دیگری از صـباح تا طلوع آفتاب معلوم نیست و لفظ حسـنه معاویه این است که: «أصبح علی ظهر فتقف إن شئت قریباً من الجبل و إن شـئت حیث شـئت- إلی أن قال:- ثمّ افض حیث یشـرف لک نبیر و تری الإبل مواضع اخفافها.ع- وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۴۵

۲- و اگر مؤخّر دارد از ذبح و حلق باطل نمی‌شود، لکن تا تواند مراعات ترتیب کند و شـیخ در «خلاف» تصـریح به اسـتحباب‌ترتیب کرده استع

۳- لفظ روایت ابن ابی نصر این است که: «تخذ فهنّ خذفاً و تَضَعَها علی الإبهام و تدفعها بظفر السبابهٔ.ع»- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۷۳

۴- این احوط است و احتمال دارد که اکتفا به این که شـش ماه تمام داشـته باشـد توان کرد، چنانکه از بعضـی از کلمات «منتهی» و «تحریر» معلوم می‌شود.ع

۵- دقت بسیار در این استحضار لازم نیست.ع

۶- تقسیم حقیقی، که ثلث یقیناً یا ظناً باشد، ظاهر نیست و همچنین در بواقی.ع

۷- و باید که مهدی الیه نوع احتیاجی داشته باشد و به غنی اکتفا نکند. ع

ص: ۳۵

و سه یک دیگر را به مؤمنی فقیر تصدّق نماید و نیّت چنین کند که:

«به صدقه می‌دهم سه یک این قربانی را در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای رضای خدای تعالی.»

و سه یک دیگر از آن اوست هر چه خواهد کند امّا واجب است که قدری از آن بخورد و در وقت خوردن نیّت چنین کند که:

«می‌خورم از گوشت این قربانی در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

پس تقصیر نماید؛ یعنی از موی خود (۱) یا ناخن چیزی بِبُرد یا سر بتراشد؛ اگر مرد باشد (۲) و سر تراشیدن بهتر است و نیّت چنین کند که:

«تقصیر می کنم در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

پس پیوسته به نیّت، یکی از اینها را بِبُرد و پس حلال شود بر او محرّمات احرام الّا صید و نساء و طیب.

پس در همین روز یا فردایش (۳) به مکه آید و در برابر حَجَر و به همان طریق بایستد و ثنا و ستایش پروردگار و صلوات بر پیغمبر- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم- بجای آورد، پس نزد حجر نیّت چنین کند که:

«هفت بار گِرد خانه می گردم در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و به طریق سابق هفت بار دیگر گِرد خانه بگردد.

و بعد از فراغ به همان طریق به مقام آید و به همان طریق که بیان شد دو رکعت نماز بگزارد و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز واجب طواف حجّ تمتّع اسلام واجب ادا می گزارم از برای خدای تعالی.»

و بعد از اتمام آن، طیب بر وی حلال شود (۴).

پس بعد از ریختن آب زمزم بر خود و خوردن آن، به جانب صفا رود و بر آن ایستاده نیّت چنین کند که:

«هفت بار میانه صفا و مروه تردّد می کنم در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و به دستور [و شیوه] سابق هفت بار تردد نماید.

۱- دور نباشد که از مو گرفتن اولی باشد و ظاهراً که جمع میان مو گرفتن و ناخن احوط است.ع

۲- خصوصاً نسبت به کسی که هنوز از وی حجّی واقع نشده باشد و اگر ... او کرده باشد ظاهراً که حلق واجب شود، چنانکه از بعضی فقها منقول است.ع

۳- و در همین روز کردن بهتر است و متمتع تأخیر از فردا نکند و موسّع است مر قارن و مفرد را تأخیر تا روز سیم که آخرایّام تشریق است.ع

۴- نعم یحلّ بعد الطواف والسعی.ع

ص: ۳۶

و چون از سعی فارغ شود باز به درون مسجد رفته به همان طریق برابر حجر بایستد و حمد و ثنا جهت طواف نساء گوید و نیّت چنین کند که:

«هفت بار گِرد خانه کعبه می‌گردم جهت طواف نساء حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و به همان طریق هفت بار گِرد خانه گردد.

و چون فارغ شود باز به مقام آید و دو رکعت نماز بگزارد و به دستور سابق نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز واجب طواف نساء حجّ واجب تمتّع اسلام واجب می‌گزارم، ادا از برای خدای تعالی.»

و بعد از اتمام آن، زن نیز حلال شود و صید بر آن حرام باشد مادام که در حرم باشد.

و چون فارغ شود، متوجّه منا شود و شب در مکّه نماند (۱) و باید که شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم در منا باشد و در اوّل هر شب نیّت چنین کند که:

«امشب را به روز می‌آورم در منا در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و باید که در هر یک از این سه روز، هر یک از سه میلی که در منا واقع است به هفت سنگ بزند و ابتدا از اوّل میلی کند که به جانب عرفات است پس نزد آن میل بایستد و یک سنگ را برانگشت بزرگ دست راست نهد و نیّت چنین کند که:

«به هفت سنگ می‌زنم این میل را در حجّ واجب تمتّع اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

پس آن سنگ به میل زند به طریق سابق، و همچنین مابقی را یکایک بزند پس به میل میانه آید و همچنین بایستد و سنگ را به میل زند پس به میل آخر آید و برابر او بایستد و به همان طریق نیّت کند و سنگ اندازد و این آخر افعال حجّ است و این سه روز و سه شب از برای کسی است که در احرام خود از صید و نساء پرهیز نکرده باشد والّا دو شب و دو روز، و در روز دوازدهم بعد از انداختن جمرات و بعد از ظهر به هر جا که خواهد برود و اگر روز دوازدهم نرود تا شب در آید، باید که نرود تا روز سیزدهم بعد از انداختن جمرات، بنابر مشهور، و اولی آن است که همه کس هر سه روز و هر سه شب باشد و عمل کند و باید دانست که اگر زن وقتی که احرام عمره تمتّع گرفته و به مکّه رسد، حیض یا نفاس داشته باشد، اگر تا وقتی که

۱- آنچه از اخبار معتبره معلوم می‌شود که اگر در مکه بماند تا صباح و مشغول به مناسک خود و به عبادت نباشد و پیش ازنصف شب از منا بیرون رفته باشد بر وی کشتن گوسفند لازم آید و اگر این که تمام شب در مکه نباشد و پیش از صبح به منا رسد بر وی چیزی نباشد و همچنین اگر در مکه به مناسک خود و عبادت مشغول باشد یا آن که بعد از آن که نصف شب در منا کرده باشد، متوجه مکه شده باشد. و در روایت صحیحه وارد است- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۰۹، حدیث ۱۷ چون از بیوت مکه بیرون آید و خواب کند تا صباح شود و به منا برسد پیش از طلوع صبح بر او چیزی نیست. و بالجمله تا میسّر باشد عمل به آنچه در اصل این رساله مذکور است کند، اگر چه اثبات لزوم آن مطلقاً خالی از اشکال نیست. ع

ص: ۳۷

عرفات از او فوت نشود پاك شو د، صبر نماید پس چون پاك شود غسل نموده طواف عمره نماید و ما بعد آن را از افعال که مذکور شد بجای آورد و احرام به حج گرفته متوجّه عرفات گردد، به طریقی که مذکور شد و اگر تا دریافتن عرفات پاك نشود (۱) همچنان متوجّه عرفات می‌شود و در خاطر خود می‌گذراند که این احرام عمره تمتّع خود را گردانیدم احرام حجّ افراد قربةً الی اللّه.

و حجّ افراد آن است که افعال عمره‌اش بعد از افعال حجّش بوده باشد، به خلاف حجّ تمتّع.

و چون [صحّت افعال و] (۲) بودن در عرفات و مشعر و منا، موقوف بر طهارت نیست آنها را به همین حال می‌گزارد و بعد از بازگشتن، هرگاه پاك می‌شود غسل نموده طواف نماید و ما بعد آن را از نماز و سعی و طواف نساء و نماز طواف نساء بجا می‌آورد بر وجهی که معلوم شد.

پس بیرون حرم رفته [به ادنای حِلّ] (۳) احرام گیرد و نیّت چنین کند که:

«احرام عمره واجب حجّ افراد واجب اسلام می‌گیرم از برای رضای خدای تعالی.»

پس باز از محرّمات اجتناب نموده متوجّه به مکّه معظّمه شود و به همان طریق برابر حَجَر بایستد و حمد و ثنا و صلوات گوید، پس نزد حجر آید و نیّت چنین کند که:

«هفت بار گرد خانه کعبه می‌گردم جهت طواف عمره واجب حجّ افراد واجب اسلام از برای خدای تعالی.»

و چون از طواف فارغ شود به مقام رفته، به دستور سابق دو رکعت نماز بگزارد و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز واجب طواف عمره واجب حجّ افراد واجب اسلام می‌گزارم ادا از برای رضای خدای تعالی.»

و بعد از فراغ از نماز، بیرون مسجد رفته بر صفا بایستد و نیّت چنین کند که:

«هفت بار میانه صفا و مروه تردّد می‌کنم در عمره واجب حجّ افراد اسلام واجب از برای خدای تعالی.»

و به دستور سابق هفت بار سعی نماید.

پس تقصیر نماید، یعنی پاره‌ای از موی خود یا از ناخن بُرد و نیّت چنین کند که:

«تقصیر واجب می‌کنم در عمره واجب حجّ افراد واجب اسلام از برای رضای خدای تعالی.»

۱- در این مدّعا، در معتبر نقل اتّفاق کرده و بعضی از متأخرین نسبت این به شهرت داده و بعد از آن از جمعی از اصحاب‌نقل کرده که حائض به آنچه مذکور شد عمل نمی‌کند، بلکه سعی را بجای می‌آورد و چون فارغ از حج شود با طواف حج، طواف عمره را بجای می‌آورد؛ یعنی همان حجّ تمتّع می‌کند غایتش آنکه طواف عمره را قضا می‌کند و بعضی از اخبار به این معنا دلالت دارد. امّا ظاهراً که عمل به آنچه در این رساله مذکور است، اولی است و ظاهراً که زن چون حج افراد بر وجهی که مذکور است کند برئ‌الذمّه از حجّ تمتع می‌شود و اگر چه استطاعت در سال دوّم داشته باشد و ظاهراً که همچنین است حال کسی که از ضرورت، نقل تمتع به افراد کند؛ چنانکه از غیر این رساله مفهوم می‌شود، اگر چه به آن نصّی از اهل‌البیت- علیهم‌السّلام- نمی‌داند. ع

۲- این جمله در برخی نسخه‌ها نیست.

۳- این جمله در برخی نسخه‌ها نیست.

ص: ۳۸

و باز نزد حَجَر آید و به جهت طواف نساء بایستد و نیّت چنین کند که:

«هفت بار گِرد خانه کعبه می‌گردم جهت طواف نساء واجب عمره حجّ افراد واجب اسلام از برای خدای تعالی.»

پس هفت بار گِرد خانه گشته به مقام آید و آنجا دو رکعت نماز به دستور سابق بگزارد و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز واجب طواف نساء عمره حجّ افراد واجب اسلام می‌گزارم واجب از برای خدای تعالی.»

و سنّت است که در حین بیرون آمدن از مکّه معظّمه، طواف وداع نموده بیرون آید و طریقش آن است که به دستور سابق نزد حجر بایستد و حمد و ثنا گوید و نیّت چنین کند که:

«هفت بار گِرد خانه می‌گردم جهت طواف وداع خانه کعبه از برای رضای خدای.»

پس هفت بار گِرد خانه بگردد و دو رکعت نماز در مسجد گزارد و نیّت چنین کند که:

«دو رکعت نماز طواف وداع خانه می‌گزارم از برای رضای خدای تعالی.»

پس بیرون آید و متوجّه شود.

بدانکه در هر نیّتی باید که معنای اجزاء آن نیّت را [فی الجمله] دانند، چنانکه فقها- رحمهم‌اللَّه- تصریح به آن کرده‌اند. پس کسی که می‌گوید:

«احرام عمره حجّ تمتّع اسلام واجب می‌گیرم قربهٔ الی اللَّه»

می‌باید که معنای احرام و عمره و حجّ و تمتّع و اسلام و واجب و قربت را بدانند و فی‌الجمله در آن وقت به خاطر بگذرانند و ما یکایک را بیان کنیم:

امّا معنای «احرام می گیرم»؛ یعنی «جازم می‌شوم که از این زمان تا آخرِ افعال عمره- که تقصیر است-، ترک محرمات احرام نمایم که آن بیست و سه چیز است به طریقی که فقها- رضوان اللَّه علیهم- در کتب، مذکور ساخته‌اند، هفده آن مشترک میان مرد و زن است.»

اوّل: صید کردن (۱).

دوّم: بهره گرفتن مرد و زن از یکدیگر.

سوّم: استعمال بوی خوش مطلقاً (۲).

چهارم: سرمه سیاه در چشم کشیدن (۳).

پنجم: روغن بر خود مالیدن (۴).

۱- آنچه دلیل بر آن دلالت کرده و علّامه نقل اجماع بر آن کرده حرمت صید برّی است نه مطلق صید. و چنانکه اجتناب از صید کردن لازم است، اجتناب از خوردن و کشتن و دلالت به گرفتن آن کردن لازم است و همچنین اجتناب از تخم آن نیز بکند. و از این معنا استثنا شده کشتن ضبع و نمر و صغر و شبه آن و کشتن موش و مار و عقرب و چیزی انداختن از بالای سر بر غراب.ع

۲- این احوط است، اگر چه در اثبات حرمت ماعدای مشک و عنبر و ورس و زعفران اشکالی هست.ع

۳- آنچه ظاهر می‌شود، عدم منع است اگر حاجتی از ضعف باصره و شبه آن به کشیدن سرمه باشد بلکه اثبات حرمت اگر به قصد زینت نباشد و اگر چه حاجتی به آن نداشته [باشد خالی از اشکال نیست].ع جمله اخیر را برای تکمیل مطلب افزودیم.

۴- اگر ضرورتی به آن باشد؛ مثل آن که دستش ترکیده باشد منع مشکل است.ع

ص: ۳۹

ششم: بیرون آوردن خون از اندام خود (۱).

هفتم: چیدن ناخن.

هشتم: دور کردن موی از اندام خود.

نهم: بریدن و کندن درخت تر (۲) و گیاه از زمین حرم؛ مگر درخت میوه (۳) از ملك خود و اذخر (۴) و چوب بکره (۵).

دهم: دروغ گفتن مطلقاً.

یازدهم: سوگند خوردن مطلقاً؛ مثل «لا واللّه» و «بلی واللّه» (۶).

دوازدهم: پوشیدن انگشتری جهت زینت.

سیزدهم: حنا نهادن جهت زینت (۷).

چهاردهم: در آیینه نظر کردن جهت زینت (۸).

پانزدهم: سلاح پوشیدن از روی اختیار.

شانزدهم: کشتن جانوران (۹)بدن را مثل شپش، یا دور افکندن.

هفدهم: دندان کندن.

و چهار چیز مخصوص به مردان است:

اوّل: پوشیدن رخت دوخته.

دوّم: پوشیدن سر، به هر چه باشد (۱۰).

سوّم: سایه کردن بر سر خود در وقت راه رفتن.

چهارم: پوشیدن پشت پا علی المشهور (۱۱).

و دو چیز مخصوص به زنان است:

اوّل: پوشیدن روی، و جایز است که چیزی بر سر اندازند که بر روی ایشان فرود آید، به شرط آن که چیزی را مانع سازند از رسیدن آن بر روی.

دوّم: پوشیدن زینتی که عادت ایشان نبوده باشد و آنچه عادت ایشان باشد به قصد زینت اگر بپوشند جایز است امّا باید که به شوهر خود (۱۲) ننماید.

و عمره عبارت است از نیّت احرام و احرام که این قصد بود و دو جامه احرام پوشیدن مردان را و تلبیه گفتن که «لبّیک اللّهم لبّیک» تا آخر، و طواف خانه کعبه کردن هفت بار و دو

۱- بی ضرورتی، و اگر چه اثبات حرمت خون بیرون آوردن که از خاریدن بدن بهم رسد، خالی از اشکالی نیست.ع

۲- وجه تخصیص به تر، ظاهر نیست و حرمت خصوصیت به مُحرم ندارد.ع

۳- در نسخه دیگر: میوه‌دار.

۴- اذخر یك نوع گیاه. و چوب بکره دو چوبی که در طرف چاه نصب می‌کنند برای آب کشیدن از چاه.

۵- مستندی که جهت استثنای آن به این کمینه رسیده ضعفی دارد.ع

۶- آنچه ظاهر می‌شود آن است که حرمت مخصوص همین عبارت است اگر چه احوط اجتناب از مطلق عبارتی است که به آن

سوگند خورند.ع

۷- این احوط است و اگر چه اثبات حرمت مشکل است.ع

۸- منع مطلق احوط است.ع

۹- این احوط است و امّا اثبات حرمت مشکل است.ع

۱۰- آنچه از اطلاق بعضی روایات معلوم می‌شود آن است که از سایه کردن بر خود ممنوع است نه آن که این معنا مخصوص به سر است، چنانکه این کلام مفهم آن است.ع

۱۱- عمل به این احوط است و اگر چه اثبات حرمت لبس ماعدای خف و جورب و آنچه مثل اینها باشد، خالی از اشکال نیست و دغدغه در پوشیدن نعلین نیست.ع

۱۲- وجه تخصیص به شوهر ظاهر نیست و ظاهراً که حرمت اظهار آن به اجانب به طریق اولی لازم آید امّیا حرمت اظهار آن به محارم اگر چه از این وجه لازم نمی‌آید بلی ولی ظ عموم بعضی از اخبار مقتضی آن است و عمل به آن احوط است.ع

ص: ۴۰

رکعت نماز در مقام ابراهیم- علیه‌السلام- گزاردن و هفت بار سعی میان صفا و مروه کردن و تقصیر نمودن.

و حجّ تمتّع عبارت است از حجّی که عمره‌اش بر افعال حجّ مقدّم باشد چنانکه ذکر کردیم در این رساله، و تمتّعش جهت آن می‌گویند که بعد از تقصیر عمره، چیزها بر او حلال می‌شود و از چیزها تمتّع و نفع می‌تواند گرفت.

و معنای اضافه به اسلام آن است که این عمره یا حجّ به اصل شرع اسلام واجب شده به تکلیف شارع؛ نه به تکلیف مکلَّف بر خود؛ به مثل نذر یا اجاره و غیر آنها.

و معنای «واجب» آن است که کننده‌اش مثاب است و تارکش عاصی و مستحقّ عقاب.

و معنی «قربهً إلی اللَّه» یا هر چه قائم مقام آن باشد، آن است که این فعل را خالصاً مخلصاً از برای فرمان برداری و محض خواهش پروردگار مستحق طاعت می‌کنم.

و بر این قیاس، معنای اجزاء نیّت را تمامی دانسته در وقت نیّت قصد آنها کند چنانکه فقها- رحمهم اللَّه- بیان کرده‌اند.

واللَّه اعلم بالصواب

پی‌نوشتها:

ص: ۴۱

ص: ۴۲

ص: ۴۳

ص: ۴۴

سفید

ص: ۴۵

تاریخ و رجال

ص: ۴۶

عقیل بن ابی‌طالب در میزان تاریخ صحیح

محمدصادق نجمی

بطوری که در مقاله گذشته اشاره نمودیم مخالفان خاندان عصمت، بخصوص امویها، بر اساس کینه خاصی که نسبت به عقیل در دل داشتند، برای تحقیر و شکست شخصیت وی تلاش فراوان نمودند و می‌توان محور این تلاش را در سه موضوع از حوادث زندگی وی، بدین ترتیب خلاصه نمود:

۱) اسلام و هجرت عقیل

۲) ملاقات وی با معاویه

۳) عدم حضور او در جنگها

آری این سه موضوع از دوران زندگی عقیل، مورد توجه مخالفان بوده و مورد بهره‌برداری تبلیغی آنان بر ضدّ برادر امیرمؤمنان علی-ع-قرار گرفته است و تا آنجا که ممکن بوده، بزرگ نمایی کرده‌اند و بعنوان مطالبی حساس مطرح نموده‌اند و این مطالب به تدریج با تعبیرات مختلف از سرزبانها به کتابهای دست ساخته سیاست، بنام «منابع تاریخی» راه یافته و مورّخان و رجال شناسان خودی و دوستان اهل بیت نیز تأثیر پذیرفته و بدون توجه

ص: ۴۷

به حقیقت امر، همان راه را پیموده‌انـد. گاهی با اشاره و تلویح و گاهی به صـراحت، همان نظریات خلاف را مورد تأیید قرار داده‌اند و از این روست که راه شـناخت صحیح برای خواننده نیز مشکل گردیده است؛ زیرا محور بحثها و مطالعات، نوعاً همان منابع بوده و قیـافه عقیل بنی هاشم هم از همین دریچه و با همین عینک مورد مطالعه قرار گرفته است. بایـد گفت که در مقابل همه این جریانات انحرافی، باز هم می‌توان از گوشه و کنار منابع، مطالبی و لو به انـدازه کم و نارسا، به دست آورد که بتوانـد هر شـخص منصف را تا حدّی با حقیقت آشنا کند و غبار اوهام را، که در قرنهای گذشته برتاریخ زندگی عقیل نشسته است، برطرف سازد.

عقیل از دیدگاه رجال شناسان اهل سنت:

قبـل از بررسـی مطـالب سه گـانه که پیشتر اشاره شـد، لازم است در اینجا به عنوان اسـتدراک و تکمیل بحثِ «حـدیث پیامبر از زبان عقیل»، که در مقاله گذشته آوردیم، نگاهی داشته باشیم به نظریه رجال شناسان اهل سنت.

در این بحثِ «شخصـیت عقیـل از دیـدگاه رجال شـناسان اهل سـنت» این مطلب مطرح است که تخصّـِص آنها علمِ رجال و کارشان معرفی ناقلاـن حـدیث از لحـاظ موقعیت معنوی و مورد اعتمـاد بودن آنها و یا عکس آن است. اینان عقیل را نه از نظر کثرت و قلّتِ حـدیث ونه از زاویه تاریخ و صـحابی بودن، بلکه از این جهت از وی یاد کرده‌اند که او از رجال حدیث و ناقلان اثر و سـنت رسول خدا- ص- است. از جمله رجال شناسان و منابعی که در اختیار داریم عبارتند از:

۱- سرسلسـله رجـال شـناسان اهل سـنت، ابوحاتم رازی (متوفای ۳۲۷ ه. ق.) اسـت کـه عقیـل را جزء نـاقلین حـدیث معرفی کرده و کسانی را که از وی اخذ حدیث نموده‌اند، چهار نفر می‌شمارد و چنین می‌گوید:

«عقیل جزء صحابه رسول خدا است و ناقلان حدیث پیامبر از وی؛ عبارتند از:

موسی بن طلحه، عطاء بن ابی ریاح، حسن (بصری) و مالک بن ابی عامر» (۱) ۲- و از کسانی که عقیل را با این سمت معرفی نموده است، ابن حجر عسقلانی است در «تهذیب التهذیب»، ولی او تعداد ناقلان حدیث از عقیل را هفت نفر ذکر نموده، می‌نویسد:

«نقل کنندگان حدیث از وی؛ عبارتند از فرزندش محمد، نواده‌اش عبداللَّه بن محمد و

۱- الجرح و التعدیل، ج ۶، ص ۲۱۸

ص: ۴۸

علاوه بر اینها عطاء، ابوصالح سمّان، موسی بن طلحه، حسن بصری و مالك بن ابی عامر اصبحی». (۱) ابن حجر در کتاب دیگرش «تقریب التهذیب» نیز از عقیل به عنوان یکی از رجال حدیث یاد نموده است. (۲) ۳- حافظ شمس‌الدین ذهبی، ناقلان حدیث از عقیل را همانند ابن حجر، به استثنای مالك بن ابی عامر، می‌شمارد و می‌نویسد: «روی عنه ابنه محمد و ...» (۳) اسلام عقیل و مهاجرت او

همانگونه که اشاره شد، اوّلین جوسازی بر ضد عقیل را می‌توان موضوع «اسلام آوردن» و همچنین «مهاجرت او به مدینه» دانست؛ زیرا از آنجا که سردمداران و رؤسای خاندان اموی، تا مرحله قطعی شکست ستون فقرات کفر و تا پیروزی قطعی اسلام، در جزیرهٔ العرب در شرك و بت پرستی خود باقی ماندند و همچنان پرچم کفر را به دوش کشیدند و با فتح مکه به دست مسلمانان مجبور به قبول ظاهری اسلام گردیدند و این موضوع در پیشانی این خاندان، که بعدها خود را بعنوان جانشینان پیامبر مطرح نمودند، به صورت لکه ننگی باقی بود و لذا این خاندان و حامیانشان برای کم رنگ نشان دادن این لکه سیاه، به هر وسیله ممکن دست یازیدند. یکی از ترفندهایشان این بود که در این عمل برای خود شریک بتراشند و عضوسازی نمایند آنهم از بنی‌هاشم!

برای رسیدن به این هدف در کنار تأمین هدفهای دیگر، عقیل پسر عموی رسول خدا- ص- و برادر امیر مؤمنان علی- ع- را برگزیدند و بر ضدّ وی جوسازیها کردند و دروغ‌ها پراکندند.

در این میان مورخان اهل سنت نیز بر اساس همان جوسازیها و دروغ پردازیها، در این مورد حرفهای مختلف و متناقضی را عنوان نمودند، تا جایی که وانمود کردند اسلام و مهاجرت عقیل بعد از فتح مکه بوده است! درست به موازات کسانی که پس از فتح مکه با اجبار واکراه تظاهر به اسلام نمودند!

در مقاله پیش نمونه‌هایی از این نظرات را نقل کردیم و در اینجا فقط مطلبی از بلاذری می‌آوریم؛ او می‌گوید:

۱- ج ۷، ص ۲۵۴

۲- الجرح و التعدیل، ج ۲، ص ۲۹

۳- تاریخ اسلام عهد معاویه، ص ۸۴

ص: ۴۹

«و امّا عقیل بن ابیطالب ... اسِرَ یوم بدر مع قریش ففداه العباس بأربعهٔ آلاف درهم و کان اسلامه بعد الفتح» (۱)«عقیل فرزند ابوطالب در جنـگ بـدر همراه قریش بود که به اسـارت مسـلمانان درآمـد و عباس چهار هزار درهم داد و او را آزاد کرد و پس از فتـح مکه اسلام را پذیرفت.»

مسلمان شدن عقیل در تاریخ صحیح

بدلائلی که در مقاله گذشته از منابع اهل سنت نقل نمودیم، چند نفر از بنی‌هاشم قبل از جنگ بدر در مکه به اسلام گرویده بودند و بنـا به مصـالحی و از روی تقیه، از اظهـار آن امتناع می‌ورزیدنـد و شـرکت نمودن آنان به همراه مشـرکین در جنگ بـدر نیز از روی اجبـار و اکراه بـوده است. (۲) و لـذا رسول خـدا- ص- به اصـحاب خود دسـتور داد که «در این جنگ (بـدر) تعـدادی از بنی‌هاشـم شرکت نموده‌اند که نیازی در جنگ نداشتند، اگر به آنان دست یافتید از ریختن خونشان خودداری کنید.»، که از جمله آنان عباس، عقیل و ابوالبختری بودند. (۳) عقیل و عباس پس از آنکه در جنگ بدر به اسارت مسـلمانان در آمدند، اسلام خود را علنی نمودند. ابن قتیبه دینوری در این مورد می گوید:

«فاسـلم العباس و أمر عقیلًا فأسلم، و لم یسلم من الأساری غیر هما» (۴) «از اسیران مکه که در اختیار مسلمانان قرار گرفته بودند، بجز عباس و عقیل کسی اسلام را نپذیرفت.»

مسـلمان شدن عقیل اگر قبل از جنگ بدر هم نبود، بطور مسلم و یقین در جنگ بدر و از سال دوم هجرت، به اسلام گرویده و جزء مسلمانان بوده است.

هجرت عقیل در تاریخ صحیح

در مورد مهاجرت عقیل به مـدینه، آنچه از منابع شـیعه به دست می‌آیـد و شواهد و قرائن عقلی نیز آن را تأیید می کند، این است که او پس از آن که در جنگ بـدر اسـلام خود را علنی ساخت و به مکه مراجعت نمود، فشار مشـرکین بر وی به عنوان یک مسـلمان و یکی از نزدیک‌ترین اقوام پیامبر، شدیدتر شد و سـکونت در محیط مکه برایش غیر قابل تحمل گردید و سـرانجام به فاصـله کوتاه از جنگ بدر و در ماههای آخر سال دوم، به سوی مدینه هجرت

۱- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۶۹

۲- ابن سعد در طبقات، ج ۴، ق ۱، ص ۳۰ می گوید: «و کان عقیل ممّن أخرج من بنی‌هاشم کرهاً الی بدر فاسر یومئذ.»

۳- تاریخ طبری حوادث سال دوم هجرت؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۹؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۷

۴- معارف، چاپ دوم، ص ۶۸

ص: ۵۰

نمود و به سایر مهاجران و خاندان بنی‌هاشم در این شهر پیوست.

چند شاهد تاریخی بر این مطلب:

۱) حضور عقیل در مراسم ازدواج امیر مؤمنان- ع- با حضرت زهرا- سلام اللَّه علیها-.

باید توجه داشت که جنگ بدر در آخر جمادی‌الثانی سال دوم هجرت رخ داده و ازدواج امیر مؤمنان با فاطمه زهرا- س- پنج ماه پس از این جنگ در اول یا ششم ذی حجه همان سال و مراسم زفاف آنان در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم سال سوم هجرت واقع شده است. (۱) طبق گفته منابع شیعه، عقیل در دو مرحله از مراسم این ازدواج، حضور و مشارکت داشته است:

مرحله اول: طبق گزارش «اربلی» محدث و مورخ معروف در کشف الغمه، ضمن روایت مشروحی از امیر مؤمنان- ع-، در مورد ازدواج آن حضرت با فاطمه- س- چنین آمده است:

«پس از گذشت یک ماه از مراسم عقد، برادرم عقیل نزد من آمد و ضمن اظهار مسرّت از ازدواجم با دختر پیامبر چنین گفت: برادرا! چرا از رسول خدا درخواست نمی‌کنی تا اجازه دهد همسرت را به خانه‌ات بیاوری و با تشکیل زندگی جدید چشممان روشن‌تر و قلبمان شادمان‌تر شود؟ گفتم برادرا! شرم و حیا از رسول خدا- ص- مانع از این درخواست گردیده است. آنگاه به من قسم داد که به همراه او به محضر رسول خدا- ص- برویم و ...» (۲) مرحله دوم: بزرگ محدث شیعه، شیخ صدوق- ره- ضمن روایتی، جریان بدرقه و مشایعت حضرت زهرا به خانه امیر مؤمنان- ع- را نقل نموده و در آن روایت چنین آمده است که:

«رسول خدا- ص- فاطمه را بر شتر شهبا سوار نمود. سلمان افسار شتر را به دست گرفت و رسول خدا و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از پشت سرش با شمشیر کشیده، می‌رفتند و همسران پیامبر نیز در پیشاپیش، در حالی که سرود می‌خواندند، در حرکت بودند. (والنّبی و حمزة و عقیل و جعفر و أهل البیت یمشون خلفها مشهرین سیوفهم ...) (۳)

۱- مرحوم سید بن طاوس در اقبال با اسناد از شیخ مفید در کتاب حدائق الریاضش در اعمال ماه محرم نقل می‌کند: «ولیلة احدی و عشرین منه و کانت لیلة خمیس سنة ثلث من الهجرة کانت زفاف فاطمة بنت رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- الی منزل امیر المؤمنین- علیه السلام- یستحب صومه شکراً للَّهبما وقف من جمع حجته و صفیته».

۲- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۰

۳- به نقل مناقب، ج ۳، ص ۳۵۴، از مولد فاطمه- سلام اللَّه علیها-.

ص: ۵۱

۲) دفن شدن فاطمه بنت اسد در خانه عقیل

دومین شاهد تاریخی بر این که: مهاجرت عقیل به مدینه، در سالهای اول هجرت رسول خدا، پس از جنگ بدر (بی آن که فاصله‌ای باشـد) بوده است، این است که پیکر پاک فاطمه بنت اسـد، که در سال شـشم از دنیا رفته، در داخل خانه‌ای که متعلّق به عقیل بود و در کنار بقیع قرار داشت، دفن گردیده است و طبیعی است داشـتن خانه مسکونی در شهری، ایجاب می کند که شخص از مدتی قبل در آنجـا سـکونت و اقـامت داشـته باشـد. و عقیـل طبق رسم آن روز، که به جهت احترام شخصـیتها پیکر آنـان را در داخل منازل به خاک می‌سپردنـد، پیکر مادرش را در داخل خانه خود با مباشـرت رسول خدا- ص- دفن نموده است و در سالهای بعد جنازه عباس و همچنین اجساد مطهّر ائمه چهارگانه- علیهم‌السلام- در همین محل به خاک سپرده شده است. (۱) ملاقات عقیل با معاویه

یکی دیگر از مسائـل دوران زنـدگی عقیـل بن ابیطـالب، مسافرت او به شام و ملاقات وی با معاویه است. مخالفان سرسـخت عقیل و کسانی که از او کینه به دل داشـتند، برای تحقیر و اهانتش، از این سـفر حـداکثر اسـتفاده تبلیغی را کردند و این موضوع را تحریف، بزرگ نمایی و به صورت مطلبی حساس و گاهی با لحن و تعبیر مخالفت و ضدیت با امیر مؤمنان- ع- و جدا شدن از آن حضرت و پیوسـتن به معـاویه عنوان نمودنـد و بر ضـد او بکار بردنـد و دوسـتانش نیز ماننـد سایر محورها و مسائل مورد بهره برداری مخالفان، همین مطالب را عنوان و تکرار کردند.

در اینجـا به چنـد نمونه از تعبیراتی که بعضـی از مورّخـان در این زمینه آورده‌انـد، اشـاره می کنیم و آنگـاه به بررسـی اصـل موضوع می‌پردازیم:

۱- ابن اثیر جزری می گوید:

«و کان ممّا أعانهم علیه مفارقته أخاه علیاً و مسیره الی معاویهٔ بالشّام» (۲) «در تهاجم مخالفان عقیل بر او، چیزی که به نفع آنان تمام شد و یاریشان نمود مفارقت و جدا شدن او! از برادرش علی و رفتنش به جانب معاویه در شام بود.»

۲- همین جمله را ابن عبدالبرّ قرطبی بکار برده ولی به جای «مفارقته أخاه»،

۱- گفتنی است که در شـماره‌های پیشـین این فصـلنامه، در این زمینه بطور مشـروح و مسـتدل بحث نموده‌ایم از این رو، در اینجـا به همین اشاره، بسنده می کنیم.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳

ص: ۵۲

«مغاضبته أخاه» آورده است؛ یعنی مخاصمه و دشمنی وی با علی! و سفرش به شام، بر مخالفانش کمک کرد. (۱) ۳- ابن حجر عسقلانی چنین تعبیر می کند:

«أو کان قد فارق علیاً و وفد الی معاویهٔ» (۲) «از علی جدا گردید و به معاویه پیوست.»

۴- زرکلی می گوید:

«و فارق اخاه علیاً فی خلافته فوفد الی معاویهٔ فی دین لحقه» (۳) ۵- و ظاهراً ترجمه همین جمله است که در لغتنامه دهخدا آمده است:

«هنگامی که برادرش علی به خلافت رسید، از وی جدا شد و به معاویه پیوست.» (۴) ۶- و شاید نارواترین نسبتی که در مورد سفر عقیل بنی‌هاشم به وی داده شده، مرتبط کردن این سفر با ردّ درخواست کمک مالی وی از سوی امیر مؤمنان-ع- می‌باشد که چون آن حضرت برای رفع نیاز و درخواست کمک عقیل پاسخ مثبت نداد، او هم بلافاصله راه شام را در پیش گرفت و با معاویه ملاقات نمود و خواسته خود را از دست دشمن اسلام که در حال جنگ و ستیز با برادرش امیر مؤمنان-ع- بود تأمین نمود!

از جمله این مورخان، ابن اثیر جزری است که می گوید:

عقیل پس از یأس از امیرمؤمنان گفت:

«انی آتٍ معاویهٔ فأذن له فأتی معاویهٔ»؛

«منهم به سوی معاویه می‌روم علی بدو اجازه داد او هم به نزد معاویه رفت.» (۵) ۷- در عمدهٔ الطالب آمده است:

«هرب عقیل الی معاویهٔ»؛ «عقیل از امیر مؤمنان جدا شد و به سوی معاویه فرار نمود.» (۶) ۸- ذهبی هم می‌نویسد:

«چون علی-ع- به خواسته او جواب مثبت نداد، عقیل گفت:

«أذهب إلی من أوصل منک، فذهب إلی معاویهٔ»؛

«منهم نزد کسی خواهم رفت که از تو مهربانتر و دلجوتر است! لذا به نزد معاویه رفت.» (۷) ۹- و بالأخره مامقانی-ره- با این که بعضی از فضائل عقیل را نقل نموده، ولی ظاهراً

۱- استیعاب مطبوع در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۱۵۸

۲- اصابهٔ، ج ۲، ص ۴۹۴

۳- اعلام، ج ۴، ص ۴۴۲

۴- واژه عقیل.

۵- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳

۶- عمدهٔ الطالب، ص ۳۱

۷- تاریخ اسلام عهد معاویه، ص ۸۶

ص: ۵۳

تحت تأثیر گفتار نویسندگانی مانند جزری و ذهبی قرار گرفته، می‌گوید:

«و ممّا ورد فی ذمّه مانطق بمضیّه إلی معاویهٔ لأجل حطام الـدنیا و ترکه أخاه علیّاً ... و نحن اکراماً لأجل أخیه علی و ابن عمّه رسول اللَّه و ابنه مسلم لنسکت عنه! لیکنا لانثق بخبره.» «۱» این بود چند نمونه از آنچه که مورّخان درباره سفر عقیل به شام و ملاقات وی با معاویه نوشته‌اند و طبیعی است هر خواننده‌ای به این منابع و کتابها مراجعه کند و گفتار این نویسندگان از شیعه و اهل سنت را مورد مطالعه قرار دهد، قضاوتی همانند نظریه همین منابع و نویسندگان خواهد داشت که نه از راه تحقیق بلکه به صورت تقلید، نویسنده‌ای به نقل متن یا ترجمه گفتار نویسنده دیگر بسنده نموده است. ولی به طوری که ملاحظه خواهید کرد و از دلایل زیاد از جمله نامه عقیل به امیر مؤمنان- ع- و پاسخ آن حضرت، که یک سند زنده و محکم است، به دست می‌آید این است که مسافرت عقیل به شام نه بعنوان مفارقت و یا به صورت فرار از حکومت امیر مؤمنان- ع- و نه اصلًا در حال حیات آن حضرت صورت گرفته، بلکه:

اولًا: این سفر پس از شهادت آن بزرگوار و در زمانی است که صلح ظاهری حاکم بود.

ثانیاً: منظور از این سفر نه پیوستن به معاویه و یا به جهت نیل بحطام و زخارف دنیایی بود بلکه با هدف تبیین فضائل و مظلومیت و اعلان موضع حقانیت امیر مؤمنان- ع- و انتقاد و اعتراض بر انحراف معاویه انجام گرفت.

تاریخ ملاقات عقیل با معاویه

به طوری که اشاره شد، دلائل متعدد تاریخی، مؤید این واقعیت است که ملاقات عقیل با معاویه، پس از شهادت امیر مؤمنان و بعد از انعقاد صلح و آتش‌بس بین امام مجتبی- ع- و معاویه و پس از برقراری نوعی ارتباط در میان مدینه و شام و پیدایش جوّ عدم تخاصم علنی در میان دربار اموی و خاندان عصمت صورت گرفت، که اینک برای تأیید این موضوع، از سه مطلب استفاده می‌کنیم:

(۱)- تنقیح المقال، واژه عقیل.

ص: ۵۴

۱- مفهوم مکاتبه عقیل با امیر مؤمنان

یکی از این دلائل، متن مکاتبه‌ای است که میان عقیل و امیرمؤمنان- ع- به عمل آمده است (۱) و این مکاتبه شاهد گویا است بر این که این سفر پس از شهادت امیر مؤمنان به وقوع پیوسته است؛ زیرا این نامه که تاریخ نگارش آن اواخر دوران حیات امیر مؤمنان است، بیانگر کمال اخلاص و ارادت عقیل نسبت به مقام ولایت و اظهار از خودگذشتگی او و فرزندانش نسبت به امیر مؤمنان- ع- است و پاسخ آن حضرت که تأیید ادعای عقیل و صحّه گذاشتن بر این حقیقت می‌باشد، بیانگر این است که ملاقاتی بین عقیل و معاویه قبل از این تاریخ صورت نگرفته است چرا که: از نظر زمان، در بقیه ایام حیات امیر مؤمنان برای چنین ملاقاتی فرصتی باقی نبود.

و از لحاظ فکری- عقیدتی نیز با توجه به متن نامه در دوران حیات امیر مؤمنان- ع- چنین امری قابل قبول نیست؛ زیرا عقیل در این نامه پیوستن گروه عبداللَّه بن أبی سرح به معاویه را به عنوان عداوت و دشمنی با خدا و رسول و دلیل بر اطفا و خاموش کردن نور الهی معرفی می کند و می گوید:

«فقلت لهم الی أین یا أبناء الثانئین أبمعاویه تلحقون عداوة واللَّه منکم قدیماً غیر مستنکرة تریدون بها اطفاء نوراللَّه و تبدیل أمره»

چگونه ممکن است که او با این فکر و عقیده و بینش، خودش بدون تغییر جو حاکم و تحول وضع موجود و در شرایطی که فشارها و دشمنیها از سوی معاویه نسبت به امیر مؤمنان- ع- و شیعیانش هر روز تشدید می‌شود جبهه حق را ترک کند و به سوی معاویه و جبهه باطل روی آورد و این گناه بزرگ را، که خود آن را عداوت با خدا و اطفای نور الهی» تعبیر می کند، مرتکب شود.

۲- نظر مورخان

دلیل دیگر بر این حقیقت، نظر مورّخان مورد اعتماد و محقق است که طبق نقل ابن ابی الحدید این گروه از مورّخان معتقدند که سفر عقیل به شام، پس از شهادت امیر مؤمنان- ع- انجام گرفته است. او می گوید:

«فامّا عقیل فالصحیح الذی اجتمع علیه ثقات الرّوات علیه انه لم یجتمع مع معاویة

۱- متن این نامه را در شماره ۱۴ فصلنامه ملاحظه فرمایید.

ص: ۵۵

الّا بعد وفاة امیر المؤمنین– ع–». (۱) خود او نیز در جای دیگر همین نظریه را تأیید می کند و می گوید:

«وهذا القول هو الأظهر عندی» (۲) ویکی‌از دلائل آن همین نامه عقیل را ذکر می کند که ما قبلًا در این مورد بحث کردیم.

۳- مضمون مکالمه معاویه با عقیل

سومین مسأله‌ای که در مورد ملاقات عقیل با معاویه مطرح است و دلیل بر وقوع آن پس از شهادت امیر مؤمنان– ع– است پرسش و پاسخی است که بین معاویه و عقیل روی داده و معاویه درباره موقعیت اجتماعی امام حسن مجتبی و ابن زبیر و ابن عمر و ابن عباس و مروان پرس و جو کرده و در این مورد از عقیل نظرخواهی نموده است. و اینها افرادی بودند که پس از شهادت امیر مؤمنان– ع– هر یک به عنوانی و بلحاظ خاصی در صحنه اجتماعی و مذهبی ظاهر گردیده و برای معاویه رقیب و مخالف محسوب می‌شوند که با وجود امیر مؤمنان– ع– و در حال حیات آن حضرت چنین موقعیت برای آنان وجود نداشت.

بلاذری در این مورد نقل می کند:

«روزی در حالی که یاران معاویه در اطراف او جمع بودند، عقیل وارد مجلس گردید.

معاویه در ضمن گفتگو خطاب به وی چنین گفت:

«یا ابایزید أخبرنی عن الحسن بن علی»؛ «از حسن بن علی برایم بگو.»

عقیل: از امروز موجّه ترین و شریفترین شخصیت در خاندان قریش است.

معاویه: اما ابن زبیر؛ او دارای چه موقعیتی است؟

عقیل: او، هم زبان، هم نیزه و سنان قریش است، اگر خودش را تباه نکند.

معاویه: ابن عمر چگونه است؟

عقیل: او دنیا را در حالی که روی آورده بود ترک نمود و آن را به شما واگذاشت و به سوی آخرت روی آورد ولی به هرحال فرزند فاروق است.

معاویه: مروان چگونه است؟

عقیل: اوه! او مردی است که به شدّت علاقمند به اقوامش می‌باشد؛ بطوری که اگر کودکان شیرخوار قریش هم از او حمایت کنند دنیایشان آباد خواهد شد.

معاویه: از ابن عباس بگو.

عقیل: آنچه می‌توانست از دانش فراگرفت، «او با سیاست کاری ندارد ...»

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۰

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۱

ص: ۵۶

پرسش‌های معاویه درباره این افراد، که پس از شهادت امیر مؤمنان وارد صحنه شده‌اند و چند تن از آنان نیز، پس از مدتی نه چندان دور، هر یک در بخشی از کشور بزرگ اسلامی به خلافت ظاهری دست یافته‌اند و پاسخ عقیل درباره شخصیت حسن بن علی- ع- و موقعیت ابن عمر و ابن عباس، همه نشانگر این است که این ملاقات و گفتگو، به هنگامی صورت گرفته است که از دیدگاه معاویه رقیب اصلی؛ یعنی امیر مؤمنان- ع- با شهادت خود از صحنه خارج گشته و معاویه از این جهت نگرانی نداشته و به جای وی افراد دیگری پیدا شده‌اند که هر یک از آنان بلحاظ خاصی مورد توجه گروهی قرار گرفته‌اند و ممکن است برای معاویه مشکل آفرین باشند. آری با وجود امیرمؤمنان، عقیل نبایستی امام مجتبی- ع- را بعنوان اولین شخصیت از لحاظ وجهه معرفی کند و ....

نتیجه این که هم متن مکاتبه عقیل و هم نظریه مورّخان موثق و مورد اعتماد و هم محاوره و گفتگوهایی که میان معاویه و عقیل واقع شده، همه مؤید این معنا است که ملاقات عقیل با معاویه در حال حیات امیر مؤمنان- ع- صورت نگرفته است.

کیفیت ملاقات

در کیفیت ملاقات عقیل با معاویه، دو نکته جالب و مهم وجود دارد که متأسفانه از دید مورّخان مخفی مانده و یا احیاناً در مخفی کردن آن تعمّدی در کار بوده است.

۱- سخن گفتن از موضع قدرت

معمولًا کسانی که نزد معاویه می‌رفتند و با وی ملاقات می‌کردند، حتی بیشتر افرادی که به هر انگیزه‌ای از امیر مؤمنان جدا شده و به معاویه می‌پیوستند، در گفتگوهای خود با وی، از روی ترس و اجبار و یا از روی تملّق و چاپلوسی، از موضع ضعف سخن می‌گفتند و معاویه را به عنوان «امیر المؤمنین!» یا «خلیفه رسول اللَّه!» مخاطب قرار می‌دادند. در این میان تعداد انگشت شماری از یاران امیر مؤمنان- ع- بودند که در ملاقاتشان با معاویه، با وجود جوّ اختناق و ارعاب و تهدیدی که حاکم بوده، جان برکف نهاده و به جای اظهار عجز و ضعف با درشتی و از موضع قدرت با وی سخن گفته و به جای «یا امیرالمؤمنین» از کلمه «یا معاویه»

ص: ۵۷

استفاده نمودنـد و عقیل بن ابیطالب یکی از این افراد است که آنچه در منابع تاریخی در گفتگوی وی با معاویه نقل شـده، شاهد بر این مدعاست و اگر غیر از این بود مسلّماً نقل می گردید، همانگونه که درباره دیگران نقل گردیده است.

و بـاتوجه به شـرایط آن روز و سـخت گیریهای درباریان معاویه، این یک حقیقتی است والا و قابل تحسـین و شاهـد دیگری است بر این که در ملاقـات عقیل با معاویه کوچکترین تمایل نسـبت به وی و یا پیوسـتن بـدو و فاصـله گرفتن از خط و مشـی و اهـداف امیر مؤمنان و جدا شدن از مقام ولایت در میان نبوده است.

۲- بیان فضائل امیر مؤمنان- ع-

علی‌رغم حساسـیت عجیبی که نسبت به این ملاقات و ضبط و نقل گفتگوهای عقیل و معاویه و حذف و اضافه‌هائی که در این مورد وجود داشـته و بخشـهای متعـددی از این محاورات در منابع تاریخی هواداران حکومتها نقل گردیـده است، در تمام این گفتگوها تا آنجـا که به دست ما رسـیده، آنچه از سوی عقیل مطرح شـده دفاع از شخصـیت امیر مؤمنان و بیان فضائل و توصـیف زهـد و تقوای امیرمؤمنـان- ع- و تعریف و حمـایت از یـاران آن حضـرت و نکوهش از معـاویه بوده است و علی‌رغم خواست معـاویه و سؤال پیچ نمودن وی که بلکه بتوانـد کلمه‌ای در مـدح خود و ذم و قدح امیرمؤمنان از زبان عقیل بشـنود، حتی به یک مورد و به یک جمله‌ای که در آن کوچکترین بی‌توجهی به شخصـیت امیر مؤمنان و تعریض بر عملکرد و انتقاد از روش آن حضـرت و یا مُشعر بر تعریف و توصـیف از معـاویه باشـد، دست نیـافتیم، گرچه یک مطلب جعلی دست مایه مخالفان عقیل باشـد که اگر در این جهت کوچکترین مطلبی وجود داشت، نه تنهـا به نقل آن مبادرت می‌ورزیدنـد بلکه همین موضوع را بزرگ نمایی نموده، هماننـد اصل سـفر عقیل به صورت بهترین وسیله تبلیغی بر ضد وی بکار می گرفتند.

آری عقیـل در ملاقـات بـا معـاویه، گذشـته از دفـاع از شخصـیت امیر مؤمنان و بیان شخصـیت یاران آن حضـرت، از بعضـی فضائل امیرمؤمنان- ع- سـخن گفته است که اگر او نمی گفت و از زبان او نقل نمی گردید، مانند خیلی از فضائل آن بزرگوار، کسی بر آن آگاهی نمی‌یافت و بطور کلی به دست فراموشی سپرده می‌شد.

ص: ۵۸

عقیل در شرایطی این فضائل را نقل نموده است که نه تنها نقل فضائل امیر مؤمنان در سراسر جهان اسلام ممنوع بود و نقل فضیلت او بزرگترین جرم محسوب می‌شد، بلکه به جای فضائل حدیثهای ساختگی در نکوهش آن بزرگوار رواج داشت و آن حضرت در خطبه‌های جمعه مورد لعن قرار می‌گرفت. (۱) عقیل در شرایطی و در مجلس و محفلی به نقل این فضائل لب گشوده و از مظلومیت امیر مؤمنان- ع- دفاع نموده است که خود آن حضرت چنین دفاع را، حتّی از سوی کسانی که بعنوان اعتراض او را ترک نموده و به معاویه پیوسته‌اند، ستوده و کشته شدن آنها را در این راه، شهادت در راه خدا معرفی کرده است. (۲)اینک چند نمونه از گفتگوهای عقیل و معاویه را، که درباره امیر مؤمنان بوده، می‌آوریم تا روشن شود آنچه عقیل درباره آن حضرت گفته است، دفاع و بیان فضیلت و تجلیل صریح از شخصیت آن بزرگوار و نکوهش از معاویهٔ بن ابو سفیان بوده است:

۱- ثقفی در الغارات نقل می‌کند:

پس از ورود عقیل به شام، معاویه یکصد هزار درهم پول در اختیار وی قرار داد و این جمله را هم گفت: «یا ابایزید انا خیرلک أم علی؟»؛ «عقیل! آیا من برای تو بهترم یا برادرت علی؟!»

عقیل در پاسخ وی گفت: «وجدتُ علیاً أنظر لنفسه منه لی و وجدتک أنظر لی منک لنفسک.»

«معاویه! علی را چنین یافتم که دقت و نظارتش برای نجات خویش بیش از این بود که مرا ملاحظه کند و تو را چنین یافتم که ملاحظات نسبت به من بیش از نجات خویشتنت می‌باشد.» (۳) ۲- و نیز بنا به نقل بلاذری، معاویه در مجلسی به عقیل گفت:

«یا أبا یزید أنا خیر لک من أخیک علی!»؛ «من برای تو از برادرت علی بهترم!» عقیل در پاسخ وی گفت:

«ان أخی آثر دینه علی دنیاه و أنت آثرت دنیاک علی دینک، فاخی خیر لنفسه منک علی نفسک و أنت خیر لی منه» (۴) «برادرم دینش را بر دنیا مقدم ساخت و تو دنیا را بر دینت، پس برادرم برای دین خود بهتر است از تو نسبت به دینت و لذا برای دنیای من تو بهتر از او هستی.»

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴ تا ۴۶ و سیری در صحیحین از نویسنده مقاله، ج ۱، ص ۴۴

۲- آنگاه که امیر مؤمنان- ع- به نجاشی شاعر مخصوصش حدّ شرابخواری جاری نمود، اعضای فامیل او؛ از جمله طارق بنی نهدی به همراه نجاشی از کوفه فرار و به معاویه پیوستند. در یک جلسه، معاویه از امیر مؤمنان- ع- بدگویی کرد، طارق با این که از آن حضرت بریده بود ولی نتوانست تحمل کند و به مقام پاسخگویی برآمد. این جریان که در حضور امیر مؤمنان- ع- نقل شده حضرت فرمود: «لو قتل أخوبنی نهد یومئذ لقتل شهیداً». نک: الغارات ثقفی، ج ۲، ص ۵۴۵- ۵۴۰

۳- الغارات، ج ۲، ص ۵۵۱

۴- اناب الأشراف، ج ۲، ص ۷۳

ص: ۵۹

۳- در مجلس دیگری معاویه چنین گفت:

«اگر عقیـل نمی‌دانست که من برای او بهتر از برادرش هسـتم، هیچگـاه در نزد مـا توقف نمی‌کرد، عقیل در پاسـخ وی گفت: «أخی خیرٌ لی فی دینی و أنت خیر لی فی دنیای و قـد آثرت دنیای و اسـئل اللَّه تعالی خاتمـهٔ الخیر.» (۱)؛ «برادرم از لحـاظ دینی برایم بهتر بود و تو از لحاظ دنیا، و من اینک دنیا را در پیش گرفته‌ام و از خدا می‌خواهم عاقبت کارم را نیکو گرداند.»

۴- روزی معاویه از عقیل پرسید:

«کیف ترکت علیاً و أصحابه؟»؛ «علی و یارانش را چگونه دیدی؟» عقیل گفت:

«کأنّهم أصـحاب محمّد الّا أَنَّهم لم أر رسول اللَّه فیهم. و کأنّک و أصـحابک أبوسـفیان و أصـحابه الّا انی لم أر أباسـفیان فیکم» (۲)؛ «گویی آنان یاران و اصـحاب پیامبرنـد، فقط رسول خـدا را در میانشان ندیـدم اما تو و یارانت را هماننـد ابوسـفیان و یاران ابوسـفیان دیدم، جز این که خودِ ابوسفیان را در میان شما ندیدم.»

۵- فضیلتی که تنها از زبان عقیل می‌شنویم:

درباره اهتمام امیر مؤمنان به بیت‌المال و این که همه افراد در بهره‌برداری از آن، حتی از نظر زمان نیز مساوی و برابرند و برای کسـی حق تقـدم نیست، مطلبی از عقیل نقل شـده که او حادثه و فضـیلتی را در مجلس معاویه مطرح نموده است و ظاهراً از هیچ کس نقل نشده و در هیچیک از منابع تاریخی و حدیثی نیامده است و اگر این فضـیلت را از زبان عقیل نشنیده بودیم؛ مانند فضائل بسیار دیگر از امیر مؤمنان و سایر ائمه- علیهم السلام- به دست فراموشی سپرده می‌شد.

ابن ابی الحدید این حادثه جالب تاریخی را چنین آورده است:

معاویه روزی داستان آهن داغ شده را، که در میان او و امیر مؤمنان- ع- واقع شده، پرسید. (۳) عقیل گریه کرد و گفت:

«معـاویه! برادرم علی در مورد بیت‌المال داسـتانی جالبتر از این دارد، اول آن را بگویم سـپس داسـتان آهن داغ شـده را. آنگاه چنین گفت: برای حسـین فرزنـد برادرم میهمـانی وارد شـد و او برای پـذیرایی میهمان یک درهم قرض کرد و با آن نان تهیه نمود و چون برای خـورشت چیزی نـداشت از قنبر خـادم علی- ع- خواست تـا یکی از چنـد مشک عسـلی را که از یمن آمـده بود، بـاز کنـد و مقداری عسل برای پذیرایی میهمان در اختیار وی قرار دهد. پس از چند روز که چشم علی به مشک افتاد، فرمود: قنبر!

۱- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳ استیعاب مطبوع در حاشیه؛ اصابه، ج ۳، ص ۱۵۸

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۲۳

۳- جریان آهن داغ شده در نهج‌البلاغه، در ضمن خطبه ۲۱۹ آمده است.

ص: ۶۰

گویا این مشک باز شده است. قنبر جریان را برای حضرت عرض کرد و علی از این پیشامد خشمگین گردید و فرمود: حسین را حاضر کنید، آنگاه تازیانه را به سوی وی بلند کرد که صدای حسین بلند شد: «بحقّ عمّی جعفر!»؛ «پدرجان تو را به جان عمویم جعفر آرام باش!» هرگاه او را به حق جعفر قسم می‌دادند، ساکت می‌شد.

وقتی ناراحتی‌اش فرو نشست، فرمود: فرزندم! چرا قبل از تقسیم بیت‌المال از عسل برداشته‌ای؟! عرض کرد: پدر! ما هم در آن سهمی داریم و به هنگام تقسیم محاسبه می‌کنیم. علی-ع- فرمود: «پدرت به قربانت، گرچه تو در آن حق داری، لیکن نباید پیش از سایر مسلمانان از حق خود استفاده کنی؛ «اما لو لا أنّی رأیت رسول اللّه- ص- یقبّل ثنیّتک لأوجعتک ضرباً»؛ «اگر خود شاهد نبودم که رسول خدا لب و دندانت را می‌بوسید، با تازیانه می‌آزردمت. عقیل می‌گوید: آنگاه علی یک درهم از لای پیراهنش درآورد و به قنبر داد و دستور داد که با آن بهترین عسل را تهیه کند، معاویه! بخدا سوگند من به دستهای علی تماشا می‌کردم که چگونه دهانه مشک را باز کرده و قنبر آن عسل را به مشک می‌ریخت و خود علی دهانه مشک را محکم می‌بست و این در حالی بود که اشک از چشمان وی جاری بود و در حق حسین-ع- دعا می‌کرد. (واللّه لکأنّی أنظر إلی یَدَی علی و هی عَلی فم الزق و قنبر یقلب العسل فیه، ثم شده و جعل یبکی و یقول اللّهم اغفر للحسین فانه لم یعلم) (۱) معاویه وقتی این جریان را از زبان عقیل شنید، گفت:

از کسی یاد کردی که فضیلتش قابل انکار نیست. خدا رحمت کند ابوالحسن را. او بر گذشتگان سبقت جست. و آیندگان را بر خاک عجز نشانید.» عقیل! اینک داستان حدیده محماهٔ را بگو.

عقیل گفت: ماجرا از این قرار است که قحطی و تنگ دستی سختی بر من روی آورد و از علی-ع- استمداد نمودم، اما او اعتنایی نکرد. دست اطفالم را گرفتم در حالی که فقر و نداری از سر و صورت آنان ظاهر بود. نزد او رفتم و برای رفع فقر و گرسنگی یاری جستم. علی گفت: اول مغرب به نزد من آی. وقت موعود در حالی که یکی از فرزندانم دست مرا گرفته بود در نزد وی حاضر شدم. به فرزندم گفت: تا دور شود، آنگاه به من گفت: عقیل! بگیر، من هم، از آنجا که فقر و تنگ‌دستی عذابم می‌داد، به خیال این که کیسه درهم و دیناری تحویلم می‌دهد با حرص و اشتیاق گرفتم. ناگاه دستم را به قطعه آهنی داغ گذاشتم. آنچنان داغ بود که گویی آتش از آن متصاعد است! آن را دور انداختم و مانند گاوی که در زیر کارد سلّاخ قرار گیرد، نعره

۱- این جریان گویای مراعات احتیاط شدید و سخت گیری امیر مؤمنان-ع- در مقام امامت مسلمانان و حمایت آن حضرت از اموال عمومی، به عنوان «رهبر جامعه» است که کوچکترین اغماض را و لو در باره فرزندش روا نمی‌داند و اما در مورد حسین بن علی-ع- بعنوان فردی از افراد جامعه، با شرایط خاص و ضرورتِ موجود، استفاده نمودن از سهم اختصاصی خود، با نظارت خازن بیت‌المال کار خلافی نبود؛ زیرا به فرض وقوع عمل خلاف، هیچ رادع و مانعی نمی‌توانست امیر مؤمنان-ع- را از اجرای تعزیر جلوگیری کند.

ص: ۶۱

کشیدم. علی گفت: «مادر به عزا! این نعره تو، از آهنی است که با آتش دنیا داغ شده است، فردا من و تو چگونه خواهیم بود اگر با زنجیرهای جهنّم ما را ببندند! و این آیه را خواند: «اذا لأغلال فی أعناقهم والسلاسل یسحبون» (۱) سپس فرمود: عقیل! تو در نزد من بیش از سهمی که خدا قرار داده، حقی نداری، مگر آنچه را که می‌بینی. اینک به خانه‌ات باز گرد.»

معاویه با شنیدن این حادثه از سر اعجاب، این جمله را بر زبان می‌راند: «هیهات هیهات که مادرها از آوردن فرزندی مانند علی عقیمند. (عقمت النّساء أنْ یَلِدْنَ مِثْلَهُ) (۲) ۶- دفاع عقیل از یاران امیر مؤمنان- ع-

در این چند نمونه از گفتگوهای عقیل با معاویه، ملاحظه نمودید که او گاهی با یک جمله کوتاه و گاهی با بیان یک حادثه، توانسته است حق مطلب را درباره امیر مؤمنان- ع- بیان کند و برخلاف خواسته معاویه از روش آن حضرت با مدح و نیکی یاد کند و در عین حال از راه و روش معاویه انتقاد نماید.

گفتنی است، مراجعه به منابع، این حقیقت را ثابت می‌کند که دفاع عقیل منحصر به شخص امیر مؤمنان- ع- نبوده بلکه گاهی که بحث و گفتگو به اصحاب و یاران آن بزرگوار منتهی می‌شد، عقیل با صراحتِ کامل از آنها نیز دفاع می‌نمود و علی رغم کراهت معاویه از شنیدن فضائل و صفات نیک آنان، به ذکر آنها پرداخته است.

یکی از این موارد را مسعودی، طی گفتار مشروحی که بین عقیل و معاویه واقع شده، نقل نموده است و ما خلاصه آن را می‌آوریم: وی می‌نویسد:

روزی عقیل وارد مجلس معاویه شد و معاویه از این که برادر علی بن ابیطالب به نزدش آمده، شادمان گردید و در ضمن اکرام و احترام از وی پرسید: عقیل! علی را چگونه دیدی؟

عقیل پاسخ داد: «عَلی ما یحبّ اللَّه و رسوله و ألقیتک علی ما یکره اللَّه و رسوله»؛ «او را آنچنان دیدم که خدا ورسولش از وی راضی بود و تو را آنچنان دیدم که خدا و پیامبرش از تو ناراضی است»

معاویه: عقیل! اگر میهمان ما نبودی، پاسخ تو آنچنان بود که تورا می‌آزرد. سپس برای این که گفتار عقیل را قطع کند تا سخن تلخ دیگری از وی نشنود، مجلس را

۱- غافر: ۷۱

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳

ص: ۶۲

ترک نمود. روز بعد بار دیگر عقیل را احضار و همان پرسش قبل را تکرار کرد: «کیف ترکت علیاً أخاک؟» عقیل پاسخ داد: «ترکته خیراً لنفسه منک و أنت خیرٌ لی منه.»؛ «او را بگونه‌ای دیدم که برای خودش بهتر بود و تو برای من بهتری»

معاویه: عقیل! پیری و گذشت زمان، تو را تغییر نداده و هنوز هم با وجود افرادی از بنی‌هاشم، به خود می‌بالی.

عقیل: «ولکن أنت یا معاویهٔ اذا افتخرت بنوامیّهٔ فیمن تفتخر؟»؛ «معاویه! اگر بنی امیه بخواهد با وجود افرادی از این قبیله افتخار کند، تو با کدام یک از سرشناسان آنها به خود افتخار می کنی»

معاویه: ای ابایزید، به خدایت سوگند، ساکت باش؛ زیرا من منظوری نداشتم اما می‌خواهم از وضع یاران علی که به آنها آگاهی کامل داری بپرسم، معاویه آنگاه از آل «صوحان» که چند برادر و در ارادت و صمیمیت نسبت به امیر مؤمنان شهرت داشتند، شروع کرد. عقیل از میان آنان اول درباره صعصعه سخن گفت: «عظیم الشأن، عضب اللسان، قائد فرسان، قاتل أقران، قلیل النظیر»؛ «او مردی است دارای مقامی بس بلند، در گفتار شیرین زبان، در جنگ فرماندهی شجاع، قاتل هماوران و بالأخره مردی است کم نظیر.»

آنگاه چنین گفت: و اما برادرانش زید و عبداللّه به سیلی می‌مانند که صفوف دشمن در مقابلش تاب مقاومت ندارد و به کوه بلندی شبیهند که دیگران در سختیها به آنها پناه می‌برند. مردانی‌هستند سراپااراده وتصمیم، بطوری که هیچ سستی بدان راه ندارد.

نامه تشکرآمیز صعصعهٔ بن صوحان

مسعودی می گوید:

چون گفتگوی عقیل با معاویه و حمایت و دفاع او از فرزندان صوحان، به صعصعه رسید، طی نامه‌ای از عقیل تشکّر و سپاسگزاری نمود. جملاتی از نامه‌اش را می آوریم:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، ذکراللّه اکبر و به یستفتح المستفتحون و أنتم مفاتیح الدنیا و الآخرهٔ، فقد بلغ مولاک کلامک عدواً له و عدو رسوله فحمدت اللّه علی ذلک و سألته أن یفی بک الی الدرجهٔ العلیا ...»

«... یاد خدا بزرگترین ذکرها است و هر امری باید با یاد و نام او شروع شود و شما خاندان، مفاتیح و کلیدهای خیر دنیا و آخرت هستید. این خادم و غلام تو گفتار تو را

ص: ۶۳

که با دشمن خدا و دشمن رسولش انجام گرفته دریافت نمود، از خداوند مسألت دارم تو را بر این اظهار حقیقت از مقامی والا برخوردار سازد.» (۱) نتیجه:

نتیجه‌ای که از این بخش از بحث می‌گیریم این است که طبق دلائل و شواهدی که ذکر کردیم، سفر عقیل به شام در حال حیات امیر مؤمنان-ع- صورت نگرفته بلکه این سفر در شرایط هدنه و آتش بس و در زمانی که به صورت ظاهر معاویه حاکم و فرمانروای مطلق کشور اسلامی بود، به وقوع پیوسته و طبعاً عناوینی مانند مفارقت وی از امیر مؤمنان و پیوستن او به معاویه یا جواب رد دادن امیر مؤمنان به خواسته او و فرارش به سوی معاویه بی‌اساس و ساختگی خواهد بود. گرچه چنین عناوین و انگیزه‌ها در اثر تکرار و انتقال از یک کتاب به کتاب دیگر در خواننده موجب شک و تردید شود، بخصوص اگر این کتابها دارای اسم و رسمی باشند یا به وسیله پیروان اهل بیت تألیف و تصنیف گردند.

گذشته از این، آنچه در مورد این سفر و از ملاقات عقیل با معاویه نقل شده، بیان فضائل امیر مؤمنان و یاران آن حضرت و نکوهش از معاویه و یاران او بوده است و این واقعیت بیانگر یک هدفِ مقدس و انگیزه معنوی است جز آنچه مورّخان عنوان نموده و بر ضد عقیل کار برده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱- مشروح این بخش از گفتار عقیل و نامه صعصعه در مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۴۵ آمده است.

ص: ۶۴

ص: ۶۵

حکم فتح راه حجاز

به انشای عطاملک جوینی در سال ۶۶۷

به کوشش: رسول جعفریان

متن حاضـر همانطور که در عنوان آمـده به انشای علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی نگاشـته شده است. وی صاحب تاریخ جهانگشای و رئیس تمامی عراق عرب در زمان اباقا بن هولاگو بوده است. شـرح حال وی را محمد قزوینی در مقدمه «تاریخ جهانگشای» به تفصیل آورده است. وی در دوره هولاگو حکومت بغداد را داشت.

زمانی که هولاگو در ۱۹ ربیع الثانی سال ۶۶۳ درگذشت و فرزند او اباقا بر سر کار آمد، سونجاق، یکی از امرای مغول، به حکومت عراق رسـید و عطاملک به نیابت وی عراق را اداره می‌کرد. وی تا پایان سـلطنت اباقا (سال ۶۸۰) و یک سال در عهـد احمد تکودار حکومت عراق را داشت و جمعا ۲۴ سال بر این دیار حکومت کرد. زمانی که ارغون به بغـداد درآمد، بنای بدرفتاری با عطاملک را گذاشته و وی اندکی بعد درگذشت.

تاریـخ درگذشت عطاملک روز چهارم ذی حجه سال ۶۸۱ بوده است. او در مغان درگـذشت و پس از مرگش جسـدش را به تبریز آوردند در مقبره چرنداب دفن کردند.

عطاملک نثری دلنشین و ادیبانه داشته و تاریخ جهانگشای گواه بر نثر عالی اوست. در

ص: ۶۶

متن این اعلان به برادرش شمس‌الدین محمد جوینی هم اشارتی شده است. شمس الدین وزارت اباقا را داشت.

اعلان حاضر در سال ۶۶۷ نوشته شده و هدف آن اعلان امنیت راه حج برای زائران خانه خداست. می‌دانیم که بغداد در سال ۶۵۶ به دست مغولان گشوده شد. قاعدتاً به دلیل درگیری آنان با قدرتهای محلی و منازعه‌ای که با قدرتهای موجود در سایر دیار داشتند، راه حج مسدود بوده است. محتمل آن است که مسدود بودن به دلیل عدم وجود امنیت در این مسیر بوده است. به هر روی اعلان حاضر مربوط به ده سال پس از فتح بغداد بوده و ضمن آن اعلام شده است که راه حج باز شده و برای کسی عذری برای نرفتن باقی نمانده است.

این حکم که به اصطلاح مغولان «یرلیغ» خوانده شده، در مجموعه‌ای به شماره ۲۴۴۹ (و میکروفیلم ش ۲۳۸۹) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که با راهنمایی دوست دانشور جناب آقای دکتر سید حسین مدرسی طباطبائی به آن راه یافتم و ساعتی در خدمت دوست عزیز جناب آقای اشک شیرین آن را مقابله کردم. به هر روی این متن سندی است در ارتباط با حج‌گزاری ایرانیان و ساکنان عراق در سال ۶۶۷.

متن را از لحاظ املایی تغییری نداده‌ام و دلیل این امر البته روشن و واضح است.

اینک متن یرلیغ:

جای دست نوشته

ص: ۶۷

جای دست نوشته

من انشاء الصاحب علاءالدین رحمه الله

در فتح راه حجاز و سفر کعبه به حکم یرلیغ

بسم اللّه الرحمن الرحیم، «قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور (۱)»

بحکم آنک توفیق و سعادت مکنون و مدّخرست و بر مثال جنین در ضمیر روزگار مخزون و مضمر، نه هر دَوری وقت ظهور آنست و نه هر ذاتی را استعداد قبول حاصل و خوذ هر کاری را به زمانی مخصوص کرده‌اند «و الأمور مرهونة بأوقاتها» و آن کار را به ذاتی مفوّض

۱- مائده: ۱۶- ۱۵

ص: ۶۸

و معلّق «و کلّ مُیسَّر لِما خُلِق له» تا هنگام آن کار در نیایذ جدّ و جهد منجح نیست و کوشش و کشش نافع نه، و چون ذات بی‌همال باذشاه زاده عالم، مالک رقاب امم، شاه شاهان عرب و عجم منشأ سعادات و منبع خیراتست، هر سعادت کی ایام در جیب غیب نهاذه بوذ و هر خیر کی زمان در حجاب کتمان آماذه کرده، اینک در عهـد همایون و دور میمون اباقا از عـدم بوجود آیذ و از قوت بفعل تا اعتزای آن بدولت از ماده او باشد و انتساب آن بروزگار خجسته او کشذ:

ور نیست باورت اینک بدار گوش

بعد از آنک امیذهای خلایق بریذه کَشته بوذ و از مدتهای مدید و سالهای بسیار باز طوایف اسلام از زیارت بیت اللهالحرام بازمانده و دل برداشته و رکن حج اسـلام کی «ولِلّه عَلَی النّاس حِجُّ البیت من اسْـتطاعَ الیهِ سَبیلا (۱)» و آن یک رکن است از ارکان خمسه کی خراب مانـده است و اسـلام بحقیقت بر مثـال ذاتیست و ارکـان خمسه را مثـابت حـواس خسـمه کی ضـعف یکی از آن ضـعف ذاتست و در این وقت کی مواکب کتبی‌رای مدینهٔ السلم بغداد را بِسمِّ مراکب متوج گردانیذ از جمله عنایتهای باذشاهانه و عواطف شاهنشاهـانه که صـادر شـذ و بـذان یرلیغ نفاذ یافت فتـح راه مکه و اجازت طوایف اسـلام بزیارت کعبه معظمه و تعیین لشـکر برسـم بـدرقه و سـبل و صـدقه بود. اشـاعت این خیر عـام و افشـای این حسـنه بِانام بر حسب یرلیغ جهان پیمای و فرمان بنـدگشای و منشور غم‌زدای و مثـال رهنمـای بنـدگان دولت روزافزون عطاملک و محمـد پسـران محمـد جوینی به آوازی بلنـد نـدای «و أذِّن فی النّاسِ بِالحجِّ یَأتوکَ رجالًا و علی کلِّ ضامرٍ یأتین من کُلّ فَجٍّ عمیق لِیَشْهدوا منافِعَ لهم و یَذکُرُوا اسْم اللّه فی أیّامٍ معلومات (۲)» در می‌دمند و بر عقب این می گویند:

ایها العشاق باز آن دلستان آمد پدید جان بر افشانید کان آرام جان آمد پدید

وقتست کی اربـا وجـد و صـفا و عاشـقان مروه و صـفا که سالهـا است ناله شوق تقبیل عتبه کعبه چشم انتظار بر دریچه غیب نهاذه‌اند لبیک زنان احرام بندنـد و عاشق‌وار پای در راه نهنـد و روی بکار آرند و ماسوی الله را پشت پای زنند؛ «عسـی ربّکم أن یکفّر عنکم سیِّئـآتکم و یـدخلکم جنـات تجری مـن تحتهـا الأنهـار» و جمعی کی پنبـه غفلت در گـوش نهـاذه بوذنـد به حجت آنـک راه حجـاز مسـدودست و عـذر دفع «من اسـتطاع الیه سبیلا» موجود، یقین داننـد کی آن عذر به فضل باری تعالی و یمن دولت قاهره زایل شد و آن بهانه کرانه گرفت، بعد از این چه گویند و به چه

۱- آل عمران: ۹۷

۲- حج: ۲۷

ص: ۶۹

حجت تمسک جویند اگر هیچ گونه انوار ایمان و سعادات از صحیفه دلشان محو نگشته است و بزنگار غفلت مبدل نشده وقت فوت نکنـد و قـدرت فرصت از دست نگذارنـد «و الفُرص تمر مرَّ السـحاب» و کار امروز با فردا نیفکننـد، فی الجمله چون فیض حق تعالی شامل شد و مرحمت و سیورغامیشی (۱) باذشاه حاصل آمذ این بشارت بخاص و عام و دور و نزدیک و ترک و تازیک رسانیذه شذ تا تمامت مؤمنان از مرد و زن، خاص و عام، شریف و وضیع، شیخ و رضیع به تضرع و ابتهال دست نیاز به حضرت ذوالجلال بردارند و دوام عمر و ثبات ملک این باذشاه‌زاده جوان‌بخت سلیمان‌تخت خواهنـد و شکر این نعمت را ورد ورد زبان خود سازند ان شاءالله تعالی وحده کتب فی غرهٔ رجب شهرالله الاصم رجب سنهٔ سبع و ستین و ستمائه

پی‌نوشتها:

۱- در زبان مغولی یعنی: نوازش و تلطف و خیرخواهی.

ص: ۷۰

ص: ۷۱

اماکن و آثار

ص: ۷۲

قرن المنازل

هادی الفضلی/ مهدی پیشوایی

قرن المنازل یکی از میقاتهای حج است. شناخت موقعیت جغرافیایی این میقات، هم از نظر تشابه اسمی، که با برخی از مناطق حج دارد، و هم از نظر وضع کنونی و نامهای محلّیِ جدیدی که بر خود گرفته، از اهمیت شایانی برخوردار است. بحثی که در زیر می‌خوانید، ترجمه مقاله‌ای است تحلیلی از آقای دکتر عبدالهادی الفضلی در این زمینه:

«قَرْن»، با فتح قاف و سکون راء تلفظ می‌شود. اما جوهری آن را در «صحاح» با فتح قاف و راء (قَرَن) ضبط کرده و «فیروزآبادی» در «قاموس»، او را در مورد «فتح راء» متهم به اشتباه کرده است.

ابن حجر در «فتح‌الباری» می‌گوید:

صاحب صحاح آن را با فتح راء ضبط کرده اما در این مورد وی را تخطئه کرده‌اند و «نَوَوی» در این مورد مبالغه کرده و نقل نموده است که اشتباه صاحب صحاح، مورد اتفاق است.

در این میان [قاضی] «عیاض» از «قابسی» قول سومی را نقل کرده و گفته است:

«هر کس آن را با سکون راء ضبط کرده مقصودش کوهی است که در آن منطقه واقع

ص: ۷۳

شده و هر کس با فتح راء دانسته مقصودش راه این سرزمین است.»

مؤید این نظریه این است که یکی از معانی واژه «قرن» کوه کوچک منفرد و تنها است.

از این جهت گـاهی کوه کوچـک تنها را، که در محل میقات معروف به «قرن المنازل» واقع شـده به این نام می‌خوانده‌انـد. به همین مناسبت قریه، و نیز وادی‌ای که این کوه در آنها واقع است، هر دو به این نام بوده‌اند و در واقع «کلّ» به نام «جزء» نامیده شده است.

به همین مناسبت است که فیروزآبادی در قاموس می‌گوید:

«قرن، نام قریه‌ای در طائف، یا نام همه آن وادی است.»

شاید جهت اضافه شدن «قرن» به «منازل» این باشد که آن، تنها کوهی است که در منازل مسیر طائف- مکه، که از نخله یمانیه عبور می‌کند، واقع شده است.

در بسیاری از عبارات علما، از «قرن»، به اختصار و با حذف «منازل» یاد می‌شود.

نمونه آن در کتابهای جغرافیا [ی قدیم] مانند مناسک «حربی» و کتاب «صـفهٔالجزیرهٔ العربیه» همدانی و امثال اینها به چشم می‌خورد.

شاید این اختصار و حذف مضاف الیه، به خاطر شهرت آن بوده و یا به این علت بوده است که قرن- به آن معنا که گفتیم- در مسیر و منازل یاد شده، منحصر به فرد است.

موقعیت قرن المنازل

قرن المنازل یکی از منازل و مناطق سر راه حاجیان از طائف به سمت نخله یمانیه است. «حربی» در مناسک خود، درباره «راه طائف» می‌گوید:

«این راه از عرفه شروع شده به کوهی به نام «کَرا» می‌رسد که مشرف به سنگلاخی به نام «هَدَه» است که دارای علفزار فراوان است، و از هده به طائف منتهی می‌شود.

طائف راه دیگری نیز دارد که از منطقه «زَیْمَه» عبور می‌کنـد و از «مُشاش» جـدا شـده به «قرن المنازل» می‌رسد و آن محلی است که پیامبر- ص- آن را میقات اهل نجـد معرفی کرد و فرمود: «اهل نجـد از قرن محرم می‌شونـد.» این راه از قرن المنازل به طائف منتهی می‌شود ... این راه در سه روز، و راه اول در دو روز طی می‌شود.»

ص: ۷۴

راههای قدیمی قرن المنازل

راههای قدیمی که از قرن المنازل به مکه منتهی می‌شده، سه راهِ یاد شده در زیر بوده است:

۱- راه طائف: این راه با گـذر از ملیح (۱) به ترتیب از قرن المنـازل (۲)، بوباة (بهیتاء)، وادی نخله یمانیه، قریه زَیْمَه، وادی سـبوحه، وادی یَدَعان (جَدَعان)، شرائع (حنین) و جعرانه عبور می‌کرد و به مکه مکرمه می‌رسید.

در زمان ما این راه کوتاه‌تر شده و از مناطق: طائف، حویه، سـیل صـغیر، سیل کبیر (قرن‌المنازل)، زیمه، شرائع و جعرانه عبور می‌کند تا به مکه می‌رسد.

۲- راه یمن: راه یمن به قرن المنازل، دو راه یاد شده در زیر است:

الف- راه صنعا- صعده که از طریق «ببیشه» و «وادی تربه» به قرن المنازل منتهی می‌شده است.

ب- راه حضـر موت- نجران. این راه بـا راه اول در قرن تثلیث به هم رسـیده بـا عبور از وادی تربه منتهی به قرن المنازل (سـیل کبیر) می‌شده است.

۳- راه یمامه (نجد): این راه از دو مسیر یاد شده در زیر بوده است:

الف- راه جنوب یمامه، که با گذر از وادی دواسر و افلاج، به راه یمامه متصل شده، به قرن المنازل (سیل کبیر) می‌رسیده است.

ب- راه میـانه یمـامه که با گـذر از مویه و عُشـیره به راه طائف متصل شـده، از طریق حویه، سـیل صـغیر به سـیل کبیر (قرن المنازل) می‌رسیده است.

در زمان ما دو راه اصلی که از طائف و ریاض (نجد) به قرن المنازل منتهی می‌شود به این کیفیت است:

طائف

حویه، سیل صغیر، سیل کبیر (قرن‌المنازل)

ریاض

۱- که امروزه «سیل صغیر» نامیده می‌شود.

۲- در این زمان سیل کبیرش می‌نامند.

ص: ۷۵

وضع کنونی قرن المنازل

امروز قرن‌المنازل قریه کوچکی است که «سیل» «سیل کبیر» نامیده می‌شود تا از قریه سیل صغیر که در مسیر طائف یا ریاض به مکه، قبل از سیل کبیر قرار گرفته، مشخص شود.

در این قریه دو مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز وجود دارد که برای احرام ساخته‌اند. این قریه از راه ریاض- مکه، حدود هشتاد کیلومتر تا مکه فاصله دارد به این کیفیت که راه ریاض- مکه، در حویه، به سمت راست منحرف شده با عبور از طائف به سیل صغیر و سپس به سیل کبیر می‌رسد.

وادی سیل یا قرن، تا حدود وادی غدیرین، نزدیکیِ ارتفاعات هَدا کشیده می‌شود که در آنجا «وادی مَحْرَم» قرار دارد که- به عقیده برخی، حدّ نهایی قرن‌المنازل است، ولی بنابر مشهور، محاذی آن می‌باشد.

توضیح یک اشتباه در موقعیت قرن

در این جا مناسب است به یک اشتباه که در مورد قرن المنازل (میقات اصلی) و محاذی آن؛ یعنی وادی مَحْرَم رخ داده و این میقات- به خاطر اشتراک لفظی-، با برخی نقاط دیگر مشتبه شده، اشاره کنیم: این اشتباه لغوی ابتدا از ناحیه «مطرزی» بوده و بعد، گروهی از فقها [بدون توجه] از او پیروی کرده‌اند.

خلاصه مطلب بدین قرار است:

واژه «قرن» در زبان عربی، از مصادیق لفظی است؛ یعنی در بیش از یک معنا به کار می‌رود. به حسب آنچه در کتابهای لغت و فرهنگنامه‌های عربی آمده، این واژه در سی معنا یا بیشتر به کار رفته است.

یکی از معانی این واژه، که از آنها یاد شده، نام چند محل و موضع است که برخی از آنها در منطقه حج و برخی دیگر در خارج از آن قرار دارد. خلط و اشتباهی که به آن اشاره کردیم، در مورد تعیین و تشخیص محلهای واقع در منطقه حج صورت گرفته است. خوب است نخست محلهایی را که طبق نقل لغت نامه‌های عربی در منطقه حج قرار دارند، بشناسیم و سپس با بررسی عبارتهای لغت‌دانان، موارد خلط و اشتباه را روشن سازیم. محلهایی که به

ص: ۷۶

این نام، در منطقه حج قرار دارند، سه موضع یاد شده در زیر هستند:

۱- کوه مشرف بر عرفات

۲- قریه‌ای در نزدیکی طائف یا کل آن وادی

۳- قرن الثعالب

اگر بخواهیم موقعیت جغرافیایی موضع اول را مشخص و معین کنیم، باید توجه داشته باشیم که از این موضع در زبان عربی به این صورت یاد شده است: «الجبل المطل أوالمشرف علی عرفات» و می‌دانیم که این دو ماده وقتی که با «عَلی» متعدّی می‌شوند؛ مانند: اشرف علی المکان یا أطلّ علی المکان، مفهوم مترادف می‌یابند و معنای اشراف و نگاه به یک محل از نقطه‌ای بلند را می‌دهند. بنابراین معنای جمله مزبور این خواهد بود:

«قرن کوهی است که مشرف بر عرفات است و نگاه به آن دارد. پس این کوه یا در کنار عرفات یا در نقطه‌ای نزدیک آن قرار دارد و می‌توان از فراز آن، عرفات را مشاهد کرد.

در این باره حدیثی است که محل وقوف پیامبر اسلام- ص- را در عرفات، در روز عرفه مشخص می‌کند. از این حدیث استفاده می‌شود که کوه مشرف بر عرفات، همان «جبل الرحمه» است که در عرفات واقع است؛ زیرا این کوه مصداق «قرن» است؛ یعنی کوهی است کوچک، منفرد و سیاهرنگ. و در حدیث نیز با این ویژگیها از آن یاد شده است.

«زبیدی» در «تاج العروس» می‌گوید:

چنانکه اصمعی گفته، قرن کوهی است مشرف بر عرفات.

«ابن اثیر» می‌گوید:

قرن کوه کوچکی است و حدیثی که می‌گوید: پیامبر اسلام در روز عرفه در کنار قرن سیاه وقوف کرد، به این کوه تفسیر شده است.

«بلادی» در کتاب «معجم معالم الحجاز» می‌گوید:

این که اصمعی گفته است: «کوه مشرف بر عرفات»، همان جا است که امروز به نام قرین، جبل الرحمه، و جبل عرفات مشهور است و در قدیم، «الال» نامیده می‌شد، و آن غیر از قرن المنازل است که میقات اهل یمن محسوب می‌شود.

اما قریه یا وادی‌ای که در نزدیکی طائف قرار دارد، در ستون معانی متعددی است که در کتاب «قاموس المحیط» برای واژه «قرن» برشمرده است. مؤلف این کتاب- در شمارش

ص: ۷۷

معانی این واژه- چنین می گوید:

«کوهی مشرف بر عرفات، دارای سنگ نرم و پاکیزه، میقات مردم نجد که قریه‌ای نزدیک طائف یا نام همه آن وادی است.»

زبیـدی- در مقام شـرح و توضـیح سـخن مؤلف قاموس- معنای اخیر را با قرن‌المنازل تطبیق می‌دهـد و می گوید: قرن المنازل میقات مردم نجد است که در نزدیکی طائف قرار دارد.

اما قرن الثعالب نام دو محل است:

۱- قرن المنازل؛ یعنی نام دوم قرن المنازل معروف است.

ابن اثیر در «نهایه» می گوید:

«در حدیث مربوط به معرّفی میقاتها آمده است که پیامبر اسلام قرن را میقات اهل نجد قرار داد.»

در روایتی دیگر آمـده است که قرن‌المنازل نام محلی است که مردم نجد در آن جا محرم می‌شوند. بسـیاری که آگاهی ندارند، آن را با فتح «را» می‌خوانند در حالی که با سکون «را» صحیح است و قرن الثعالب نیز نامیده می‌شود.

«طریحی» در «مجمع البحرین» آورده:

قرن، نام محلی است، و آن میقات اهل نجد است که قرن المنازل و قرن الثعالب نیز نامیده می‌شود.

۲- کوه مشرف بر دامنه منا که بین آن و بین مسجد منا (مسجد خَیْف) هزار و پانصد ذراع فاصله است.

از کسـانی که از این محـل یـاد کرده‌انـد، فاضـل هنـدی در کتاب «کشف اللثام» است، چنانکه نجفی [شـیخ محمـدحسن] در جواهر [الکلام] و [آیت اللّه] حکیم در کتاب مستمسک [العروة الوثقی] این معنا را از وی نقل کرده‌اند.

بلادی در «معجم معالم الحجاز» می گوید: قرن الثعالب، تپه کوچکی در منا بوده که از بین رفته است.

اینـک که بـا توضـیحات گذشـته، با حـدود و موقعیت محلهای یاد شـده آشـنا شـدیم، تعبیرها و تعریفهای لغت‌دانان را که آمیخته با اشتباه، و خلط در مورد این محلها است، از نظر می گذرانیم:

ص: ۷۸

«جوهری» (ت ۶۰۶ ه.) در «صحاح» می گویـد: قرن، نـام محلی است و آن میقات اهل نجـد است. «ابن اثیر» (ت ۶۰۶ ه.) در «نهایه» می گویـد: در حدیث مربوط به معرفی میقاتها آمده است که پیامبر اسـلام- ص- قرن را میقات اهل نجد قرار داد. و در روایت دیگر آمده است: قرن المنازل نام محلی است که اهل نجد در آن جا محرم می‌شوند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این دو تعریف جایی که قرن در آن واقع شده، مشخص نشده است.

اما «مطرزی» (ت ۶۱۶ ه)- که معاصر ابن اثیر بوده- در کتاب «المغرَّب» می‌نویسد:

قرن، میقات اهل نجـد است که کوه مشـرف بر عرفات است. سـپس می‌افزایـد: در صـحاح با فتح «راء» ضـبط شده که درست به نظر نمی‌رسد.

این عبارت، به روشنی محل قرن المنازل را مشخص می کند و آن را کوه مشرف بر عرفات می‌داند.

پس از مطرزی، «فیومی» نیز دچـار این اشـتباه شـده است. وی در «مصـباح المنیر» چنین گفته: قرن- بـا سـکون راء- میقـات اهل نجد است که کوهی مشـرف بر عرفات است. قرن المنازل وقرن‌الثعالب نیزنامیده می‌شود. این عبارت نیزدرتعیین محل قرن‌المنازل روشـن است.

پس از مطرزی و فیـومی، «فیروز آبـادی» (ت ۸۱۶ ه.) نیز از لغزش مصون نمانـده است. وی در «قـاموس»- در مقـام شـمارش موارد استعمال واژه قرن- سه معنای یاد شده در زیر را بدین گونه معرفی می کند:

«کوه مشرف بر عرفات»، «سنگ نرم پاکیزه» و «میقات اهل نجد» که قریه‌ای است در طائف یا نام همه آن وادی است که قریه در آن قرار دارد.

این عبارت هم به روشـنی می‌رسانـد که «کوه مشـرف بر عرفات» غیر از «میقات اهل نجـد» است؛ زیرا میقات به آن عطف شده و نیز معنـای دوم (سـنگ نرمِ پاکیزه) بین آن دو فاصـله ایجاد کرده است. همچنین این عبارت نشان می‌دهـد که میقات اهل نجـد، قریه یا وادی است نه کوه.

در این جا یادآوری می‌کنیم که در عبارت مطرزی، اشـتباه از حـذف واو عطف ناشـی شده است؛ زیرا خوب بود جمله «قرن، میقات اهل نجد است که کوه مشرف بر عرفات است» (۱) را با

۱- والقرن میقات اهل نجد جبل مشرف علی عرفات.

ص: ۷۹

ذکر واو عطف می‌آورد و چنین می گفت:

«قرن، نام میقات اهل نجد و نیز کوه مشرف بر عرفات است.» (۱) البته ممکن است این اشتباه از ناحیه ناسخ و هنگام استنساخ یا در چاپ رخ داده باشد و ممکن است از ناحیه خود مطرزی باشد؛ زیرا وی از لغت‌دانان محقق نبوده است.

به نظر می‌رسد که فیومی خواسته است در مصباح، عبارت مطرزی را در «المغرب» که بالای صفحات آن نقل شده، تصحیح کند؛ زیرا به نظر وی، مقصود مطرزی یک معنا بوده نه دو معنا. از این نظر گفته است:

«القرن: میقات اهل نجد و هو جبل مشرف علی عرفات.»

«قرن میقات اهل نجد است و آن عبارت از کوه مشرف بر عرفات است.»

بدین ترتیب او با افزودن ضمیر منفصلِ «هو» بر عبارت مطرزی، چنین وانمود کرده است که کوه مشرف بر عرفات، در واقع صفت میقات اهل نجد است. فیومی با این کار، گروهی از مؤلفان و شارحان مناسک را که بعدها به این دو کتاب مراجعه کرده‌اند، دچار اشتباه کرده است. از آن جمله حسین بن محمد سعید بن عبدالغنی مکی حنفی در حاشیه خود بنام «ارشاد الساری الی مناسک الملاعلی القاری»، صفحه ۵۵، قرن را چنین معرفی کرده است: «قریه‌ای است در نزدیکی طائف.» در کتاب المغرب آمده است: «قرن، میقات اهل نجد است که کوهی مشرف بر عرفات است ...» در المصباح نیز به همین گونه آمده است. در کتاب شرح المصابیح آمده است: «قرن، کوهی با سنگهای پوک و نرم است. این کوه همچون تخم مرغ، گرد و مدوّر، و مشرف بر عرفات است.» در کتاب البحر الرائق نیز از این تعریف پیروی شده و چنین آمده است: «کوهی است مشرف بر عرفات». عین این عبارت در شرح شیخ عبداللّه عفیف و شیخ عبدالرحمان مرشدی و شرح فرزندش، همچنین در شرح شیخ حنیف الدین مرشدی بر مناسک نیز، تکرار شده است».

چنین اشتباهی را در کتاب «ریاض» تألیف سید طباطبایی نیز مشاهده می کنیم. وی نوشته است: این میقات، قرن الثعالب و قرن (بدون اضافه) نیز نامیده می‌شود و آن عبارت از کوهی است مشرف بر عرفات که تا مکه دو منزل راه است. این لغزش در کتاب «کشف اللثام»، تألیف فاضل هندی نیز به چشم می‌خورد، شیخ محمد حسن نجفی در کتاب «جواهر» می‌نویسد: در کشف اللثام آمده است:

۱- والقرن میقات اهل نجد و جبل مشرف علی عرفات.

ص: ۸۰

«قرن، کوهی مشرف بر عرفات، در فاصله دو منزلی مکه است». «مامقانی» نیز در کتاب «المناهج» می گوید: «قرن‌المنازل کوهی مشرف بر عرفات، در دو منزلی مکه است، و آن میقات اهل طائف است». استاد شهید ما «صدر» نیز در کتاب «الموجز» در شمارش میقاتها می‌نویسد: «... سوم: قرن المنازل است که در کوه مشرف بر عرفات قرار دارد.»

گویا معرفی این میقات به عنوان کوهی مشرف بر عرفات، گروهی را دچار حیرت و سرگردانی کرده است؛ زیرا در عرفات کوهی که عنوان مشرف بر عرفات بر آن صدق کند، وجود ندارد؛ از این رو آن را به «کوه کَرا» تفسیر کرده‌اند چنانکه قاضی عید در شرح المناسک می گوید: «این کوه در میان مردم مکه و اهل این منطقه «کَرا»- با فتح کاف و راء- نامیده می‌شود. و آنچه در قاموس ذکر شده موافق سخن شارح- ره- می‌باشد؛ زیرا در قاموس، در مقام شمارش معانی «قرن» آورده است: کوهی است مشرف بر عرفات و سنگ نرم و پک پاکیزه، میقات اهل نجد و آن قریه‌ای است در نزدیکی طائف و نام همه آن وادی است ...

عبارت شیخ قطبی در کتاب «منسک» نیز چنین است: «قرن کوهی است که در آن قریه‌هایی در نزدیکی طائف هست و دارای کشتزارها و باغهایی است و میوه‌های آن به مکه حمل می‌شود ...» قاضی عید سپس می‌افزاید: نام قریه یاد شده «هدا» است ...

سخنان قاضی عید از چند جهت قابل تأمل است:

۱- او با ملاحظه عبارت مطرزی و فیومی که گفته‌اند: «کوهی است مشرف بر عرفات» گمان کرده است این عبارت صفت میقات است، از این رو خواسته است بین عبارت این دو، و عبارت فیروزآبادی (درقاموس) سازگاری ایجاد کند تا نتیجه بگیرد که میقات عبارت از کوه مشرف بر عرفات است و به همین جهت واو عطف را از عبارت مزبور حذف کرده است زیرا اگر واو ذکر می‌شد، استدلال ناقص می گشت و نیز وجود واو عطف ثابت می کرد که میقات، یکی دیگر از معانی قرن (غیر از کوه مشرف بر عرفات) می‌باشد. او از این نکته غفلت کرده است که در عبارت قاموس، قبلًا دو معنا برای قرن ذکر شده است که عبارتند از: کوه مشرف بر عرفات و سنگ نرم پاکیزه.

بنابراین اگر کلمه «میقات» که بعد از این دو معنا ذکر شده، به ماقبلش ارتباط پیدا کند، معنا این خواهد بود که: «میقات، عبارت است از سنگ نرم، نه کوه مشرف بر عرفات» و با این

ص: ۸۱

ترتیب استدلال وی ناقص خواهد بود. جاداشت که قاضی عید متوجه اشتباه در عبارت مطرزی و فیومی می‌شد و با توجه به آنچه در قاموس و تاج و کتابهای لغت دیگر آمده، آنها را تصحیح می‌کرد.

۲- هیچ کس احرام از قریه «هدا» واقع در کوه «کرا» را- از هر نقطه آن که باشد- جایز نمی‌داند، بلکه همه فقها، احرام از محل معروف به «وادی مَحْرَم» را در آن قسمت که در کنار طائف واقع شده است، واجب می‌دانند. علت وجوب احرام از این محل این است که وادی مَحْرَم در انتهای قرن المنازل یا محاذی آن می‌باشد در حالی که احرام در هر نقطه از قریه سیل را کافی می‌دانند.

۳- میان کوه «کَرا» و وادی عرفات، وادی بزرگ کرا و نیز وادی نعمان قرار دارد، بنابراین نمی‌توان گفت که کوه «کرا» در عرفات واقع شده و بر آن مشرف است، بلکه چنانکه عیناً مشاهده می‌شود، این کوه، مشرف بر وادی بزرگ کرا است که پس از مسافت طولانی، در حدود دهها کیلومتر، به وادی نعمان منتهی می‌شود و وادی نعمان به عرفات متصل است.

۴- آنچه از عبارت کتابهای لغت- که می‌نویسند: «قرن، کوهی است مشرف بر عرفات»- به روشنی استفاده می‌شود، این است که کوهی که بر عرفات مشرف است اسمش فقط «قرن» است و مضاف الیه «المنازل» یا «الثعالب» و امثال اینها ندارد. بنابراین تفسیر آن به «قرن المنازل» نیاز به دلیل دارد. از این گذشته قبلًا گفتیم که مقصود از این کوه، «جبل الرحمه» است.

در پایان مناسب است دو نکته را یادآوری کنیم:

۱- چنانکه در بسیاری از کتابهای لغت تصریح شده، قرن المنازل، گاهی قرن الثعالب نیز نامیده می‌شود.

۲- محلی در دامنه «منا»، نزدیکی مسجد خَیْف، قرن الثعالب نامیده می‌شود.

پی‌نوشتها:

ص: ۸۲

پرده‌داری و کلیدداری کعبه

ترجمه/ رسول جعفریان

در مجله الاسبوعیهٔ الحدیثه (۲۶ ذی‌قعده سال ۱۴۱۶) مصاحبه‌ای بایکی از بنی شیبه (۱) به نام عبدالعزیز بن عبدالله الشیبی صورت گرفته که اینک عنوان «کبیر سدنهٔ الکعبهٔ المشرفه» یاکلید دار و پرده‌دار خانه خدا را دارد. گزیده‌ای ازآن را می‌آوریم ودرضمن از جناب حجهٔالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن ابراهیمی که متن عربی آن را به بنده دادند سپاسگزارم

پرسش: ابتدا ماجرای سپردن کلید کعبه، توسط رسول خدا- ص- به عثمان بن طلحه شیبی را شرح دهید.

پاسخ: وقتی مکه فتح شد و رسول خدا- ص- وارد این شهر گردید، عثمان بن طلحه که تا آن زمان مشرک بود، در کعبه را بست و بر بام آن رفت. حضرت از وی خواست تا کلید را به او دهد اما او نداد. علی بن ابی طالب- ع- به دستور پیامبر خدا- ص- کلید را از وی گرفت و خانه خدا را باز کردند و رسول خدا به درون کعبه رفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی خارج شد عباس از آن حضرت خواست کلید را به او دهند تا «سقایت» و «سدانت» کعبه هر دو دست عباس باشد، اما پیامبر کلید را به علی بن ابی طالب داد تا به عثمان بن طلحه بسپارد و او نیز مسلمان شد. از آن زمان تاکنون کلید در دست خاندان شیبه قرار دارد.

۱- بنی‌شیبه یکی از طوایف قریش است.

ص: ۸۳

پرسش: آیا درست است که در درون کعبه گنج‌ها و ثروتهایی از قدیم الایام بوده و تاکنون باقی است.

پاسخ: در زمانهای گذشته کعبه از این قبیل چیزها؛ مانند طلا و نقره و سنگهای قیمتی خالی نبود و سلاطین و امیران، آنها را به رسم هدیه در آنجا می‌گذاشتند. زمانی که کعبه نیاز به تعمیر پیدا می‌کرد از این اموال استفاده می‌شد. اما این مربوط به زمانهای بسیار دور است.

اکنون ما در دوران رخوت (عصر الرخاء) زندگی می‌کنیم و دیگر چنین چیزهایی به کعبه تقدیم نمی‌شود و دولت سعودی خود، کار اصلاحات و ترمیمات را انجام می‌دهد. البته اکنون در داخل کعبه، برخی لوحه‌های سنگی منقوش هست که آیاتی بر آنها کنده شده و هر کسی داخل کعبه شود آنها را می‌بیند.

پرسش: کعبه و خانه خدا را وصف کنید و بفرمایید که آیا بنای آن با زمان پیامبر- ص- تفاوت کرده است یا نه؟

پاسخ: کعبه تقریباً به همان شکلی است که زمان رسول خدا- ص- بود. بنای آن از سنگ سخت (الحجارة الصلبة الزقاء) است. ارتفاع آن در حدود پانزده متر و طول جهتی که حجر (اسماعیل) در آن است و وجه برابرش ده متر و ده سانتیمتر است و طول دو ضلع دیگر ۱۲ متر است. زوایه‌های کعبه نیز تقریباً به سمت جهات اربعه؛ شمال، جنوب، شرق و غرب است. حجرالاسود در ارتفاع یک متر و نیمی از زمین قرار گرفته و درِ کعبه نیز دو متری از زمین مطاف ارتفاع دارد و با نردبان باید بالا رفت. کعبه از دریا حدود ۳۰۰ متر بالاتر است و موقعیت آن در ۲۱ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی (و درجه چهل و دقیقه نُه طولی و شرقی) است. محل کعبه تقریباً در وسط مسجدالحرام است و بیشتر به ضلع شرقی- جنوبی مسجدالحرام نزدیک است تا به دو ضلع دیگر.

اطراف کعبه، میدان مطاف است و این یک دایره مستطیلی است که قطر شمالی- جنوبی آن ۵۱ متر و قطر شرقی- غربی آن ۴۱ متر است. دایره مطاف که خارج از مستطیل کعبه است در غرب و جنوب با فاصله ۵۱ متر و شرق و شمال ۴۱ متر است. زمانی که ما در جهت شرقی از طرف باب السلام یا باب النبی وارد مسجدالحرام شویم و به کعبه نگاه کنیم، می‌بینیم این خانه، از پارچه‌ای سیاه که آیاتی از قرآن را بر آن بافته‌اند، پوشیده شده و با

ص: ۸۴

احتشام و جبروت جلوه کرده. این آیات قرآنی با رشـته نقره‌ای طلافام بر آن بافته شده و اطراف آن را گرفته است. کعبه نیز پوشـیده از نقره‌ای است که با طلای خالص روی آن را گرفته و آیاتی که با طلای تمام بر روی آن برجسته شده است.

پرسش: حطیم کجاست؟

پاسـخ: حطیم از دو طرف به کعبه منتهی می‌شـود و پیش از این حِجْر نامیـده می‌شـده است و آن موضـعی است میـان رکن شـامی و عراقی و آن همان دیوارنیم دایره‌ای است که با سـنگ پوشـیده شـده است. از آن جهت آن را حجر می‌نامنـد که از کعبه جـدا شـده اسـت (حِجر در لغـت منـع است) و این همـان جـایی است که آب نـاودان کعبه در آن می‌ریزد. آن محـل را «حطیمه» و «خطیره» نیز می‌نامند.

ابن عباس گفت: «من طاف فلیطف من وراء الحجر و لاتقولوا الحطیم» و او از نام حطیم کراهت داشت.

یاقوت هم گفت: «الحطم جدار الکعبه» و این را فیروز آبادی نیز در قاموس گفته است.

ازرقی حطیم را در میان رکن حجرالاسود، مقام و زمزم می‌دانـد. (۱) نامیـدن حجر به حطیم به نقل برخی، برای ازدحام مردم در آن دانسـته شـده است. زمـانی که قریش خـانه کعبه را ساختنـد، چنـد ذرع از کعبه را داخـل حجر انداختنـد چون پولی برای ساختن آن نداشتند! این مقدار حدود ۶ ذراع و یک شبر (حـدود سه متر) است. بعـد ابن زبیر این مقدار را به کعبه افزود و بار دیگر حَجّاج جدا کرد.

پرسش: آیا این صحیح است که درِ کعبه جز به دست افراد خاندان شیبه باز نمی‌شود؟

پاسخ: این درست نیست. این در را انسان می‌سازد و هر انسانی می‌تواند آن را باز کند، جز آن که خداوند اختیار آن را به دست آل شیبـه داده اسـت. کلیـد هـم در دسـت من است و هر زمـان من‌به مسـافرت‌بروم آن‌رابه دست یکی از افراد خـانواده- به حسب سن و سال- می‌دهم.

پرسش: هر سال که پرده کعبه تعویض و نو می‌شود، پرده قدیم چه می‌شود و آیا بنی شیبه سهمی در این پرده دارند؟

پاسخ: به فضل الهی و توجه باری تعالی به بیت عتیق، کعبه مشـرفه از زمان بنایش به دست ابراهیم- ع- هر سال پرده داشته است. در حال حاضر بنی شیبه پرده قدیم را گرفته

۱- در اصل حطیم میان سه نقطه واقع شده، حجرالأسود، مقام ابراهیم و حجر. مثلثی میان این سه نقطه را حطیم‌می‌نامند.

ص: ۸۵

میان خود تقسیم می کنند. این کار تحت نظارت دولت انجام می‌شود. برخی از بنی شیبه سهم خود را به برخی از دوستان خود در داخل و خارج کشور هدیه می‌دهند تا این قطعه جدا شده از پرده کعبه، چونان رمز و نشانی باشد. به دلیل موقعیت این قطعات نزد مسلمانان، هر کسی می‌خواهد تا قسمتی از آن را داشته باشد. برای آن که این کار به بازی گرفته نشود یا در خدمت اهداف دیگری‌درنیاید، برخی علماپیشنهاد حفظ پرده وعدم‌تقطیع و تقسیم سالانه آن را دادند.

دولت نیز مبلغی را در عوض آن پرده عوض شده در نظر می گیرد که در میان آل شیبه تقسیم می‌شود.

پرسش: کیفیت شستشوی سالانه کعبه چگونه است؟

پاسخ: زمان شستشوی کعبه از داخل، تنها با آب زمزم آمیخته با گلاب و مسک انجام می‌شود و امیر مکه از طرف پادشاه به همراه رئیس امور مسجدالحرام، و مقام سدانت کعبه و سفرای دول خارجی آن را انجام می‌دهند. این مناسبت در هر سال دو بار؛ یکی در ماه شعبان و دیگری در ذی‌حجه انجام می گیرد. عوض کردن پرده هم در نهم ذی حجه روز اکبر و در حالی که حجاج در عرفات هستند انجام می‌شود. تعویض پرده در سال یکبار صورت می گیرد و در خود عربستان بافته می‌شود.

پرسش: می گویند کسی که داخل کعبه شود نمی‌تواند آنچه را در آنجا دیده حکایت کند. این سخن تا چه اندازه درست است؟

پاسخ: هر کس داخل کعبه شود، می‌تواند هر آنچه را که دیده، نقل کند، وگرنه چگونه انسانها می‌توانستند آنچه را دیده‌اند، برای نسلهای پسین نقل کنند. این سخن درستی نیست.

پرسش: شما تاکنون چند بار داخل کعبه شده‌اید؟

پاسخ: صدها بار. من از کودکی بدلیل وابستگی به خاندان آل شیبه، داخل کعبه می‌شدم و خانواده ما مسؤولیت کلید کعبه را داشته‌اند. قبل از دهها سال، در کعبه مکرر گشوده می‌شد ومردم فرصت‌داشتندتابه درون‌آن رفته‌نمازبخوانند اما اکنون به دلیل ازدحام مردم، که انگیزه آن رغبت مردم برای وارد شدن به کعبه است، سبب شده تا تنها در مناسبات ویژه‌ای مثل شستشوی کعبه و حضور میهمانان و شخصیتهای دولتی، آنهم به‌اجازه پادشاه باز شود.

پرسش: هرگاه با کلید در کعبه را می گشایی و به درون آن می‌روی، احساست چگونه است؟

پاسخ: خداوند آگاه است که هر بار ترس مرا می گیرد و از عظمت خانه، رعشه بر اندامم

ص: ۸۶

می‌افتـد. من کلیـد را به کمـک برخی از صاحبان سـدانت بر در کعبه می‌گـذارم، در حالی که بـدن همه ما از عظمت کعبه می‌لرزد. می‌گویند اگر کسـی کاری را تکرار کند، برایش عادی می‌شود، اما، کار جز کارهای دیگر است. هر کسـی که داخل می‌شود ترس و وحشت بر چهره او می‌نشـیند و اشـک از چشـمانش سـرازیر می‌شود. این احسـاس من و احساس هر انسانی است که در برابر کعبه می‌ایستد چه رسد بدان که داخل کعبه شود. الله اکبر.

پرسش: بزرگ خاندان چگونه برای سدانت انتخاب می‌شود.

پاسـخ: در اینجا انتخاب و اختیاری وجود نـدارد، کار به امتیاز سن و سال است. بزرگترین فرد خانواده، همو کبیر السدنه است و البته همه آل شیبه صاحب سدانت بیت هستند، برادران و عموزادگان. سدانت کعبه تنها بر عهده مردان بنی شیبه است نه زنان آن.

***

ص: ۸۷

پرده کعبه

یکی از مسائل تاریخ کعبه، بحث از پرده آن است. این بخش در نوع کتابهای مربوط به تاریخ کعبه، آمده است. آنچه در اینجا می‌خوانیم گزارشی است که در روزنامه المدینه (دوم ذی حجه سال ۱۴۱۶) درباره «وضعیت پرده کعبه در دوران جدید» آمده و مکمل بحث سدانت کعبه است که در قسمت بالا به آن پرداختیم.

قبل از آوردن آن بحث، این نکته را اشاره کنیم که بافتنِ پرده کعبه از نظر سیاسی، بسیار با اهمیت و برای بافنده آن مایه افتخار بوده است. در میان دولتهای اسلامی، در زمانی که در هر گوشه‌ای از دنیای اسلام دولتی حاکم بود، آنهایی موفق به داشتن این افتخار می‌شدند که از قدرت سیاسی بالاتری برخوردار بودند. زمانی که دولت سعودی قوام یافت، کوشید تا خود این اقدام را انجام داده و به این وسیله نفوذ سایر دولتها را در زمینه امور دینی حج قطع کند. به هر روی گزارش زیر درباره وضعیت پرده در دوران سعودی است.

زمانی که عبدالعزیز در سال ۱۳۴۳ ه. برابر ۱۹۲۴ م. زمام امور حجاز را به دست گرفت، در سال ۱۳۴۶ ه. برابر ۱۹۲۷ م. فرمان داد تا کارگاه بافت ویژه‌ای برای تهیه و بافت جامه کعبه مشرفه احداث گردد و بی‌درنگ کار احداث آن در ماه محرم سال ۱۳۴۶ ه. آغاز و در ماه رجب سال مذکور پایان یافت. در این کارگاه جامه کعبه تهیه گردید. این جامه از ابریشم طبیعی و خالص به وسیله سعودیها و هندیها بافته شد.

کارگاه مزبور به همین منوال همه ساله یک پوشش را برای کعبه مشرفه تهیه می‌نمود تا این که سال ۱۳۵۲ ه. ق./ ۱۹۳۲ م. فرا رسید. در این سال نخستین جامه کعبه تنها به وسیله خود عربستان سعودی تهیه شد.

در سال ۱۹۵۸ م. بار دیگر مصر به تهیه جامه کعبه رغبت نشان داد و پس از اصرار مصر، ملک عبدالعزیز موافقت نمود تا مصر به تهیه جامه کعبه بپردازد. اما بار دیگر مصر در سال ۱۳۸۱ ه. ق./ ۱۹۶۱ م. روی علل سیاسی از آماده نمودن پرده امتناع ورزید و آنگاه ملک عبدالعزیز تصمیم گرفت تا کارگاه بافندگی جامه کعبه را بار دیگر آغاز نماید. کارگاه مزبور از سال ۱۳۸۴ ه. کار خود را شروع کرد و تا امروز ادامه دارد.

ص: ۸۸

کارگاه جامه کعبه

عربستان سعودی در سال ۱۳۵۷ ه. ق./ ۱۹۳۸ م. کارگاه تولید و آماده سازی پرده کعبه مشرفه را در مساحت ۱۵۰۰ متر احداث نمود. در ابتدا کلیه سامان و ابزار آن دستی و معمولی بود، اما در سال ۱۳۹۲ ه. ق./ ۱۹۷۲ م. دستور داده شد تا کارگاه جدید در مساحت صد هزار متر مربع احداث گردد، ملک فهد که در آن وقت پست معاون دوم رئیس شورای وزیران و وزیر کشور را عهده‌دار بود، سنگ بنای آن را گذاشت و در سال ۱۳۹۵ ه. ق./ ۱۹۷۵ م. هنگامی که ولیعهد کشور بود آن کارگاه را افتتاح نمود.

کارگاه جدید شامل دو بخش است:

در بخش نخست آن پوشش داخلی کعبه و پرده و کمربند آن بافته شده و روی آن به رشته‌های نقره‌ای طلافام، تزیین می‌گردد، اما در بخش دوم آن که به ابزارهای مدرن مجهز می‌باشد، جامه خارجی کعبه مشرفه بافته می‌شود.

بخشهای دیگر این کارگاه عبارتند از:

۱- بخش بافندگی خودکار که در آن قالی‌ها و فرشهای مساجد تولید می‌گردد.

۲- بخش رنگ آمیزی که در آن ابریشم مورد استفاده جامه کعبه رنگ آمیزی می‌گردد.

۳- بخش اصلاح و مرمت کاری که عهده‌دار اصلاح ماشینهای بافت و ابزار مدرن در این کارگاه می‌باشد.

ویژگیهای جامه کعبه

جامه کعبه از ۵۴ قطعه ترکیب یافته که طول هر قطعه آن ۱۴ متر و پهنای آن ۹۵ سانتی‌متر است، مساحت کلی آن به ۲۶۵۰ متر مربع بالغ می‌گردد. کمربند آن از ۱۶ قطعه ترکیب یافته و محیط آن ۴۵ متر و پهنای آن ۹۵ سانتی‌متر است.

برای تهیه جامه کعبه به ۶۷۰ کیلو گرم ابریشم سفید خالص نیاز است تا با ۷۲۰ کیلو گرم مواد رنگ آمیزی صورت گیرد، اما کمربند و پرده دروازه کعبه رشته‌های نقره‌ای و طلا فام نیاز دارد که وزن مجموع آن به ۱۲۰ کیلوگرم می‌رسد.

کسوه کعبه دارای دو بخش است؛ یکی پوشش ظاهری که همیشه رنگ سیاه دارد و

ص: ۸۹

دیگر پرده داخلی که دارای رنگ غیر سیاه است.

پرده دروازه کعبه، که به «برقع» مسمی است، از عین پارچه ابریشمی سیاه ساخته شده و در روی آن آیات قرآن کریم نگارش یافته است و با عین رسم الخط در بالای آن نوشته شده است. این کسوه در مکه مکرمه ساخته شده و به کعبه مشرفه اهدا گردیده است.

در پایین آن این جمله نقش گردیده است: «خادم الحرمین الشریفین الملک فهد بن عبدالعزیز آل سعود تقبل اللّه منه».

هزینه تهیه جامه کعبه مشرفه به ۱۷ میلیون ریال سعودی بالغ می گردد.

آیات قرآن در روی جامه کعبه

در روی جامه، کلمه «لاإله الّا اللّه»، «محمد رسول اللّه» در میان مربع‌ها بارشته‌های ابریشمی بافته شده، و در دو کنار راست و چپ آن، در میان مربع بزرگ لفظ «جلّ جلاله» بشکل شماره ۸ نقش گردیده است، و در خالیگاه آن لفظ «یا اللّه» نقش می‌باشد.

ص: ۹۰

روی کمربند کعبه و در قسمت شرقی آن با رشته‌های نقره‌ای طلا- فام، آیه مبارکه «و إذ جعلناالبیت مثابهٔ للناس ...» تاو «تب علینا انّکَ أنت التواب الرحیم» با خط زیبا نقش گردیده است.

در قسمت جنوبی کمربند؛ یعنی در میان رکن حجر الاسود و رکن یمانی، این آیه مبارکه نقش است: «بسم الله الرحمن الرحیم، قل صدق اللَّه ...» تا «واللَّه شهید علی ما تعملون»

در قسمت غربی کمربند؛ یعنی میان رکن یمانی و حجر اسماعیل، آیه مبارکه: «وَ اذَ بَوَّأنا لإبراهیم ...» تا «ولیطَّوَّفوا بالبیت العتیق» نقش گردیده است.

اما در قسمت شمالی کمربند، این عبارت درج است: «هذه الکسوهٔ صنعت فی مکهٔ المکرمهٔ بأمر خادم الحرمین الشریفین».

در روی پرده دروازه کعبه، آیاتی از قرآن کریم مثل: «ربّ أدخلنی مُدْخل صدقٍ و أخرجنی مُخرَجَ صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً» به اشکال گِرد و مربع نقش گردیده است، و در پایین‌ترِ آن، آیه مبارکه: «ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلَون إن کنتم مؤمنین» و پس از آن آیهٔ الکرسی نقش یافته است.

همه این نوشته‌ها بارشته های نقره‌ای طلا فام باخط زیبا وقشنگ نقش گردیده است.

پی‌نوشتها:

ص: ۹۱

فرهنگ آثار تاریخی مکّه (۲)

عاتق بن غیث بلادی/ سیدحسن اسلامی

ثَبیر

عبداللَّه بن عمرو بن عثمان بن عفان ملقب به عرجی (منسوب به عرج الطائف) می گوید:

و ما أنس مِ الأشياء لا أَنْسَ موقفاً لنا ولها بالسَّفح دون ثبير

ولا قولها وهَناً وقد سَمَحَتْ لنا سوابقُ دمعٍ لا تجفُّ غَزِير:

أأنت الَّذى خبّرتُ أنّك باكِر غداةَ غَدٍ أورائحٍ بِهَجِيرِ

«هرگز نه دیدارمان را در دامنه کوه ثبیر فراموش خواهم کرد»

«و نه این گفتار فرو افتاده‌اش که بارش اشگها بر آن پیشی گرفته بود:»

«آیا درست شنیده‌ام که تو بامداد یا شامگاه فردا با شتری از اینجا خواهی رفت؟»

حارث بن خالد مخزومی نیز می گوید:

الی طرف الجمار و ما يليها إلى ذات القَتادة من ثَبير

«به سوی جمار و دنباله آن و به سوی ذات القتاده ثبیر»

عمده کوههای بزرگ مکه، اثبِره (جمع ثبیر) نامیده می‌شد؛ از جمله «ثبیر غینا» است که بلندترین این ثبیرهاست و عموم مکیان امروزه آن را «جبل الرخم» نامند؛ زیرا همواره بر

ص: ۹۲

قله آن پرندگان سپید است. این کوه را «ثبیر الأثبره» (بزرگ اثبره) نیز گفته‌اند و در دوران جاهلیت «سمیر» و بعدها «صَفَر» نام داشت و به قلّه آن «ذات القتاده» می گفتند.

بخش جنوبی این کوه برابر کوه نور (حِرا) است و بخش شمالی آن بر منا مُشرف است و صفحه شمال شرقی آن «ثَقَبَه» نام دارد.

عربهای دوران جاهلیت، تا گاهِ پرتو افکنیِ خورشید بر قله این کوه، از مزدلفه روان نمی‌شدند. از این رو می گفتند: «ثبیر پرتو افکند تا روان شویم.»

اثْبِره

جمع ثبیر است و به تعدادی از کوههای مکه؛ مانند «ثبیر غینا»، که توضیح آن گذشت و گسترده‌تر از دیگر کوههای مکه اطلاق می‌شود.

این کوه از شرق بر ابطح سایه می‌افکند و از شمال بر منا مُشرف است و از سمت جنوب روبروی کوه «حرا» است. عموم مکیان امروزه آن را «جبل الرخم» می‌نامند.

ثبیر الزِّنج

کوه «مسفله» از سمت غرب بر آن مُشرف است و همچنین کوه عُمَر، شراسف، ناقه و جز آنها.

ثبیر الخضراء

کوهی است که از شرق به «خنادم» پیوسته و از سمت جنوب غربی مقابل ثبیر غینا است و همچنان در جنوب امتداد یافته است به کوه «سُدَیر» و از سمت غرب به کوه «سبع بنات» متصل است و درست از قسمت جنوبی آن کوه «ثور» دیده می‌شود.

ثبیر النصع

همان کوه مزدلفه و جز آن است.

فضل بن عباس لَهَبی- منسوب به ابولهب عموی پیامبر اکرم- ص- (۱)می گوید:

۱- معجم‌البلدان؛ اثبره و نیز نک: معجم معالم مکه التاریخیه و الأثریه.

ص: ۹۳

هيهات منک قعيقعان و بَلْدح فجنوب اثبرةٍ فبطن عِساب

فالهاوتان فکبکب فجتاوب فالبعوص فالأقراع من اشقاب

«چه بسيار قعيقعان، بلدح، جنوب اثبره، بطن عساب، هاوتان، کبکب، جتاوب، بعوص، اقراعِ اشقاب از تو دور هستند!»

البته «بطن کساب» درست است نه بطن عساب؛ زيرا کساب کوهی است در کناره وادی ملکان که هنوز بـدين نام شـناخته می‌شود و همان کوهی است که عمر بن ابی ربيعه درباره‌اش گفته است:

حی المنازل قد عمرنا خرابا بين الجرير و بين رکنه کساباً

«منزلگاههای ميان جرير و رکن کساب ويران شده است»

ليکن کسی را نديده‌ام که جايی به نام «عساب» بشناسد.

ثبير احدب

اين کوه در سـمت شـمال ثبير نصع و ميـان کوههای ثَقَبَه و طارقی، در شـمال مزدلفه، واقع شـده است. ولی حـدودش به آن پيوسـته نيست. وادی افاعيه، که از ميان ثبير غينا و حِرا می‌گذرد و دهانه وادی ابراهيم را تشـکيل می‌دهد، از آن چشـمه گرفته است سيل آن به مسـجدالحرام زيان می‌زد؛ زيرا از کوههای سـر به فلک کشـيده سرچشمه می‌گرفت. لذا وقتی «العدل» ساخته شد، آب افاعيه را به «صفراء اليوم» که در مکۀ السدر واقع شده برگرداندند و اين آب از آنجا به «فخ» و از آنجا به «بلدح» می‌رود.

ثـبير النصـع کـوهی بزرگ است که از سـمت شـمال و شـرق بر مزدلفه مُشـرف است و کـوه مزدلفه نيز ناميـده می‌شود و ميـان آن و «مأزمين» مرغزاری به نام «رقع المرار» فاصله می‌اندازد.

ثبير الزِّنج

ازرقی درباره علت اين نامگـذاری می‌گويـد که زنگيان مکه از آن هيزم برمی‌گرفتنـد و در کنارش به بازی می‌پرداختند. امروزه اين کوه به «مسـفله» معروف است. البته نامهای ديگری دارد، چون کوه عُمَر- که به بخش مشـرف بر شُبَيکه گفته می‌شود و ريع الحفاير آن را

ص: ۹۴

می‌پوشانـد- و کوه نـاقه- که از طرف جنوب شـرقی مجـاور کوه عمر است- ناقه به سـنگ ریزه‌ای گفته می‌شود که شبیه شتر است. کوه شـراسف مجاور آن است و در جنوب غربی کوهی است به نام «نوبه» و چه بسا ارتباطی با نام زنگیان داشـته باشـد. و کوهی که در غرب آن واقع است «حفـائر» نامیـده می‌شود. حفـائر در زمان ازرقی «ممادر» نام داشت؛ یعنی محل اسـتخراج گل «مـدر» که برای ساختمان سازی به کار می‌رفت. امروزه این جا از مناطق مسکونی مکه است.

همانطور که گـذشت ثبیر الخضـراء، نیز کوهی است دارای قلّه که از سـمت جنوب بر اقحوانه مشـرف است و از جانب غرب امتـداد یافته و به خنادم می‌پیوندد. و از طرف جنوب گسترده شده تا آن که به کوه سُدَیر متّصل می‌شود.

ثبیر اعرج، همان کوه «حِرا» است که توضیح آن خواهد آمد.

ثبیر ثور؛ توضیح این یک نیز به دنبال آن خواهد آمد.

گفتنی است که امروزه نام «ثبیر» ناشناخته است و حتی بسیاری از کوههای مکه نیز نام ندارند.

ثور

به معنـای گـاو نر است و در مـاده «اطحل» از آن سـخن گفته‌ایم (۱). این کـوه در جنوب مکه واقع شـده و از مزدلفه و مسـفله دیـده می‌شود. پیشتر نیز گفتیم که یکی از ثبیرهای مکه به شمار می‌رود. ابوطالب عموی پیامبر اکرم- ص- در این باره گفته است:

أعوذ بربّ الناس من کلّ طاعنٍ علینا بشرٍّ، أو مُخلِّق باطل

و من کاشِحٍ یسعی لنا بِمَعیبَةٍ ومن مفترٍ فی الدِّینِ مالَمْ یحاولِ

وثَورٍ ومن أرسی ثَبِیراً مکانه وعَیْرٍ وراقٍ فی حِراءٍ ونازلِ

«بـه پروردگـار مردم و آفریننـده ثـور، عیر و بالاـ رونـده بـه سـوی حرا و مقیم در آن و آن که ثـبیر را در جـایش اسـتوار کرد، از هر نکوهشگر عیبجو و دروغ پرداز و افترازننده‌ای، پیش از آن که اقدام کند، پناه می‌برم.»

این شـعر نشان می‌دهد که «ثور» در مکه معروف بوده است و از زمانی که پیامبر اکرم- ص- در آسـتانه هجرت به آن پناه برد، برای مسلمانان به کوهی مقدس بدل شد و آنان به یاد حضرتش به زیارت آن می‌رفتند و گاه برای تبرک داخل آن می‌شدند. موقعیت

۱- رک: معالم مکه التاریخیه و الاثریه، ص ۲۶

ص: ۹۵

جغرافیایی آن پیشتر بیان شد.

اطحل

بر وزن افعل از طُحْله به معنای خاکستری رنگ است.

پیشینیان آن را نام کوهی که امروزه به «ثور» معروف است، دانسته‌اند. ثور نام پسر عبد منات بن ادّ بن طابخه بوده و این ثور، به کوه اطحل نسبت داده شده و گفته شده است؛ ثور اطحل. فقیه و محدث سفیان بن سعد ثوری نیز بدان منسوب است نه به ثور قُضاعه.

بعیث شاعر می‌گوید:

وجئنا بأسلاب الملوك وأحرزتْ أسنَّتُنا مَجْد الأسنَّة والأُكَلِ

وجئنا بعمرو بعدما حل سربها محل الذليل خلف أطحل أوعُكْلِ

«ما با اموال غارت شده پادشاهان آمدیم و نیزه‌هایمان در ضربت زدن گوی سبقت را از دیگر نیزه‌ها ربود و عمرو را پس از آن که در پس اطحل یا عکل خوار شده بود، با خود آوردیم.»

امروزه در فرهنگ و تاریخ اسلامی، این کوه به «ثور» معروف است و در آن غاری است که پیامبر اکرم و همراهش در آستانه هجرت به مدینه داخل آن پناه گرفتند.

تاکنون مردم موقعیت نادرستی از این کوه تصوّر کرده و آن را سینه به سینه منتقل کرده‌اند؛ مثلًا می‌بینیم که در کتابهای درسی چنین آمده: «این کوه در پایین مکه قرار دارد.» لیکن این تصور نادرست است؛ زیرا این کوه درست در جنوب مکه واقع شده است؛ یعنی در جنوب مسجدالحرام. اما از آنجا که راه رسیدن به ثور از مسفله و سپس از «ریع کُدَیّ»، که در پایین مکه قرار دارند بوده است، زائران آن را پایین مکه می‌پنداشتند.

امروزه با گشودن راهی کوهستانی به نام «ریع بَخش» می‌توان مستقیماً از اجیاد بدانجا رفت.

مردم به زیارت این غار مقدس می‌روند و در این مورد خرافه‌ای نیز ساخته‌اند بدین شرح که هر کسی نتواند از غار خارج شود حرامزاده است.

نمی‌دانم سازنده این یاوه کیست. لیکن تاکنون دیده نشده است که فرد تنومندی وارد و خارج شود. همچنانکه دیده نشده که لاغر اندامی نتواند از آن خارج شود. در هر صورت

ص: ۹۶

اسلام اجازه چنین خرافه‌سازی را نمی‌دهد.

آوازه غار ثور در مکه از بیان موقعیت جغرافیایی بی‌نیازش می‌کند. و هر کس از هر سمتی وارد مکه شود، می‌تواند آن را چون گاو نری در مقابل جنوب آشکارا ببیند. چه بسا این جلوه، با نامگذاری آن ارتباطی داشته باشد.

جَزْل

عمر بن أبی ربیعه می‌گوید:

ولقد قلت لیلهٔ «الجَزْل» لِما اخضلت ریطتی عَلَیَّ السماء

لیت شِعری وهل یردّنّ «لیت» هل لهذا عند «الرَّباب» جزاء (۱)؟

«آن شب در «جزل» هنگامی که باران پیراهنم را به تنم خیس کرده بود، گفتم ای کاش می‌دانستم!- آیا این ایکاش گفتن کاری را به سامان می‌رساند- این انتظار نزد رباب پاداشی دارد؟»

سباعی در تاریخ مکه می‌گوید: «جِزّل (با کسر جیم مکسور و زای مشدد) منسوب به گروهی از سپاهیان است که در آنجا بازی می‌کردند. لیکن شعر عمر گویای آن است که این مکان پیش از آن که این سپاهیان مکه را بشناسند، معروف بوده است. اوصاف این کوه بر کوه معروف به «خلیفه» که از سمت جنوب در برابر مسجدالحرام و در سمت راست اجیاد کبیر قرار دارد، منطبق است. بالای این کوه قلعه‌ای است که شریف سرور، یکی از والیان مکه در دوران عثمانی، آن را بنا کرده است.

در سال ۱۴۰۶ ق. با ایجاد تونلی زیر این کوه، میان مسفله مکه و حی الجیاد کبیر ارتباط برقرار شده است.

جِعْرانه

واژه شناسان آن را با کسر جیم ضبط کرده‌اند، لیکن امروزه مکیان آن را با ضم جیم «جُعْرانه» تلفّظ می‌کنند.

شاعری گفته است:

فیالیت بالجعرانهٔ، الیومِ، دارها وداری مابین الشآم فکبکب

۱- دیوان عمر بن ابی ربیعه، ص ۱۷

ص: ۹۷

فکنت أراها فی الملبین ساعهً ببطنِ مِنیً ترمی جمار المُحَصَّب (۱)

«ایکاش امروز، خانه‌اش و خانه‌ام در جعرانه میان شآم و کبکب قرار داشت. تا آن که هر روز او را در میان لبیک گویان می‌دیدم که در منا با سنگریزه‌های «محصب» به رمی جمره مشغول است.»

مقصود و آرزوی شاعر آن است که کاش خانه‌اش در شمال کبکب بود؛ زیرا جعرانه آنجاست. شاید درست‌تر آن بود که بجای «مابین الشآم فکبکب» می‌گفت: «مابین الستار فکبکب»؛ چرا که کوه ستار در نزدیکی جعرانه، در جنوب واقع شده است و همان کوهی است که بر دو کوه راه نجد از طریق شمال مشرف است.

امروزه جعرانه، روستای کوچکی است در کناره وادی سرف و در آن مسجدی است که مکیان از آنجا عمره می‌بندند و مرکز بخش است. راههای شوسه آنجا را به مکه وصل می‌کند و دارای اندک زراعتی است.

پیامبر اکرم- ص- پس از غزوه طائف، از آنجا عمره بست و شبانه خارج شد و همان شب باز گشت.

جمع

ضد تفرقه است. ابن هرمه در شعری می‌گوید:

سلا القلب الّا من تَذَكَّر لیلهٔ بجَمْعِ وأُخری أسعفت بِالْمحَصَّب

و مجلس أبكارٍ كأنَّ عیونها عیونُ المها أنضین قُدَّام ربرب (۲)

«قلبم همه چیز را فراموش کرد و آرام گرفت، جز خاطره شبی در «جمع» را. و آن دیگری که در «محصب» زخم خورد و مجلس دوشیزگانی که چشمانشان چونان چشمان آهوان لاغر شده از حمله گاوان وحشی بود.»

شاعر دیگری سروده است:

تمنَّی أن یری لیلی بِجَمْعِ لیسکن قلبه ممّا یعانی

فلمّا ان رآها خولته بعاداً فَتَّ فی عَضُد الأمانی

إذا سمع الزمانُ بها وضَنَّت عَلیَّ فَأیّ ذنبٍ للزّمان

«آرزو داشت لیلا را در «جمع» ببیند و بدین گونه قلبش از رنجهایی که می‌کشید آسوده شود. لیکن هنگامی که اورادیدلیلا ازخود دورش کرد و آرزوهایش را به باد داد.

۱- معجم البلدان. جعرانه.

۲- معجم‌البلدان، جمع.

ص: ۹۸

حال که زمان فرصتی‌بدو داد ومحبوبه خسّت به‌خرج‌داد، روزگار راچه گناهی‌است؟»

ابوطالب عموی پیامبر ص- نیز می گوید:

وليلةُ جَمْعٍ والمنازل من مِنىً وهل فوقها من حرمةٍ و منازلِ

وجَمْعُ إذا ما المقربات أجزنه سراعاً كما يخرجن من وقع وابل

«آیا برتر از شب «جمع» و منازل منا و جمعیتی که به مجرد صدور اجازه، چون بارانی پرشتاب، خارج می‌شوند، حریم و منزلی وجود دارد؟»

جمع همـان مزدلفه است که به دلیل تجمّع حجاج در آن، هنگام خروج از عرفه، جمع نامیـده شـده و مشـعرالحرام در آن است و آن که مدعی است جمع همان «قزح» است دچار پندار نادرستی شده است.

حجاج‌نمازهای مغرب وعشارادرآنجا باهم‌جمع‌می کننـد ومی‌خوانند. سـپس- طبق فتوای بیشترمذاهب- شب را همانجا بیتوته می کنند و پس از خواندن نماز صبح راهی منا می‌شوند.

عربها تنها با اجازه اجازه دهنـده‌ای، از «جمع» خارج می‌شونـد. نخست صـدور اجازه در انحصار خزاعه بود و آنگاه در اختیار عدوان قرار گرفت؛ ابو سیاره یکی از فرزندان سعد بن وابش بن زید بن عدوان بود.

شاعری گفته است:

نحن دفعنا عن أبي سيارۀ وعن مواليه بني فزارۀ

حتى أجاز سالما حماره مستقبل القبلةَ يدعو جاره (۱)

«بـا اجازه ابوسـیاره و دوسـتانش، از بنی فزاره حرکت کردیم و او که بر الاغی سالم سوار بود و به سوی قبله می‌رفت همسایگانش را فرا می‌خواند.»

ابو سیاره در حالی که بر ماچه الاغی سوار بود، فرمان حرکت را صادر می کرد.

فزاره از غَطفان هستند و نمی‌دانم چگونه از موالی ابوسیاره به شمار آمده‌اند! و کسی را که این نکته را روشن کرده باشد ندیده‌ام.

ابو سیاره بامداد در حالی که بر الاغی سوار بود پیشاپیش حجاج از جمع راه می‌افتاد و خطبه زیر را برای آنان می‌خواند:

«پروردگارا! میان همسرانمان صلح و صفا و میان شبانان ما مودّت و مهربانی ایجاد کن و ثروت را میان بخشندگان ما قرار ده.

۱- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۳۲

ص: ۹۹

به پیمانهای خود وفادار باشید. همسایگان خود را گرامی بدارید و از میهمانان خود پذیرایی کنید.»

آنگاه می‌گفت: «ثبیر پرتو افکند تا ما روان شویم.»

در هر صورت امروزه مردم «جمع» را نمی‌شناسند، بلکه با «مزدلفه» آشنا هستند و آن را «مزدلفه» و گاه «مستلفه» می‌گویند.

حَثَمَه (بیشه کوچک)

همان حَثَمَه عمر بن خطاب است که از ربع رهطه بنی عدی بن کعب بود. عمر در این باره می‌گفت:

«آن کسی که مرا از «حَثَمَه» خارج کرد، بر بازگرداندن من بدانجا تواناست.» و مقصودش شهادت بود.

از نظر جغرافیایی، حَثَمَه بیشه‌ای کوهستانی و قابل تجزیه است. این حَثَمَه در دامنه کوه عُمر چسبیده به شبیکه بود که آبادانی و شهرسازی آن را پوشاند. امروزه از طرف مغرب خورشید به پل شبیکه چسبیده است.

خالد بن مهاجر بن خالد بن ولید بن مغیره- یا حارث بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره- می‌گوید:

لَساءٌ بین الحُجُون الی الحَث - مةً فی لیال مقمرات و شرق

ساکنات البطاح أشهی إلی القلب من الساکناتِ دور دمَشقِ

یتضمّخن بالعنبر والمسک ضماخاً کأنَّه ریحُ مَرْقِ

«زنانی که میان حُجُون و حَثَمَه در شبهای مهتابی و روشن می‌زینند، آن ساکنان بطاح از ساکنان خانه‌های دمشق، دلپسندتر و خواستنی‌ترند. زنان دمشقی هنگامی که به خود مشک و عنبر می‌زنند، بویی چون بوی پشم نم خورده می‌دهند.»

ابوالفرج اصفهانی (۱) درباره داستان این شعر چنین می‌نویسد:

شنیده‌ام که حارث بن خالد بن عاص بن هشام بن مغیره- البته خالد بن مهاجر بن خالد بن ولید بن مغیره نیز گفته‌اند- هنگامی که نزد عبدالملک بن مروان به دمشق رفته بود با حُمیده دختر نعمان بن بشیر ازدواج کرد.

۱- الاغانی، دارالشعب، ص ۳۳۴۷

ص: ۱۰۰

حُمَیْده درباره شویش چنین گفت:

نَکحت الْمَدِینیَّ إذ جائَنی فیالك من نکحهٍ غاویهٔ

کهول دمشَق وشبانها أحب إلینا من الجالیهٔ

صنان لهم کصنان التیو سِ أعیا علی المسک والغالیهٔ

«با مردی از اهل مدینه، هنگامی که به سراغم آمد، ازدواج کردم، اما افسوس چه ازدواج گمراهانه‌ای! جوانان و کامل مردان دمشق از مهاجران و بیگانگان، نزد ما محبوبترند. این مهاجران، بویی چون بوی تن بز دارند که مُشك وعطر از پوشاندن آن عاجز است.»

حارث در پاسخش گفت:

قاطنات الحجون أشهی إلی قل - بی من ساکنات دور دمشق

یتضوَّعْنَ لو تضمَّغْنَ بالمس - كِ صناناً کأنه ریحُ مَرقِ

«ساکنان حجون نزد من از ساکنان خانه‌های دمشق دلنشین‌ترند. زنان دمشقی هنگامی که به خود مشك و عنبر می‌زنند بویی چون بوی پشم نم خورده می‌دهند!»

جایی دیدم که کسی با تکلف این شعر را به گونه دیگری تفسیر کرده، و «مرق» را نوعی عطر دانسته است. حال آن که عربها مرق و بوی بد آن را در پیراهن، نیک می‌شناخته‌اند؛ بویژه آن که مقام، مقامِ بدگویی و هجو است.

گفتنی است که این دو، اهل حجاز بوده‌اند که یکی پیش از دیگری به دمشق آمده و مقیم آن شده و دومی را بیگانه و غریب به شمار آورده است.

حُجُون

باضم حاء و جیم است که امروزه آن را حُجُول- با تبدیل نون به لام، که هر دو قریب المخرج هستند- تلفظ می‌کنند.

قبیله جرهم، متولّیان خانه خدا بودند که از حق تجاوز کردند و به فسق روی آوردند. از این رو میان آنان با خزاعه جنگی درگرفت، که به رانده شدن آنان به یمن از سوی خزاعه انجامید. در این میان شتری متعلق به مُضاض بن عمرو جُرْهمی- پیشوای جرهمیان- گم شد و او در پی آن رفت تا آن که به وادی مکه رسید و دید که شترش را کشته‌اند و در حال پختن

ص: ۱۰۱

آنند. مضاض با دیدن این صحنه، قصیده بلندی سرود که قسمتی از آن چنین است:

كأن لم يكن بين الحُجُون إلى الصَّفا أنيس، ولم يسمر بمكةَ سامر

ولم يتربَّع واسطاً فَجُنُو به الى المنحنى من ذى الأراكة حاضر

بلى! نحن كنا أهلها فأزالنا صروف الليالى والجدود العواثر

وبدَّلنا رَبِّى بها دار غُرْبَةٍ بها الذيب يعوى والعدو المحاصر

فإن تمل الدنيا علينا بِكَلِّها وتصبح حال بعدنا و تشاجر

فكُنّا ولاةَ البيتِ من بعد نابتٍ نطوف بهذا البيت والخيرُ ظاهرُ

«گویی میان حُجون تا صفا و در مکه هرگز کسی نزیسته است و در واسط به سوی جنوب تا «منحنی» از «ذو الاراکه» کسی نبوده است!

نه. چنین نیست. ما ساکنان آنجا بودیم، لیکن حوادث روزگار ما را از آنجا راند و خدایمان درجایی غریب مسکن دادکه گرگان زوزه می‌کشند و دشمن در کمین است.

آری. اگر اینک دنیا یکسره پشت به ما کرده و ما را باری گران پنداشته است، بداند که روزگاری ما متولیان خانه خدا بودیم و به گرد آن طواف می‌کردیم. ونیکی آشکاراست.»

مضاض اشعار دیگری دارد که نشانگر اشتیاق او به مکه است. خزاعه به مدت پانصد سال متولی کعبه بودند تا آن که دچار فساد شدند و قصی بن کلاب آنان را راند و قریش سرپرستی کعبه را به عهده گرفتند و آن را آباد کردند و هنگامی که گذاشتن بتها در خانه خدا و تغییر دیانت بجای مانده حضرت ابراهیم آغاز شد، خداوند متعال حضرت محمد- ص- را با دین حق برانگیخت و مکه را دگرگون کرد و با گرامی داشتن آن محل، آنجا را قبله جهانیان قرار داد.

قصیده مضاض متعلق به حدود ۷۰۰ سال قبل از بعثت پیامبر است و از نظر استحکام و زیبایی در اوج کمال است و گویای آن است که شعر عربی، پیش از بعثت پرمایه بوده و عمر طولانی دارد. اما ادعای مستشرقان مبنی بر آن که شعر عربی با فاصله کمی پیش از بعثت آغاز شده است؛ یکی دیگر از گزافه گوییهای فراوان آنان است.

آنان در عمر هر شعر کهنسالی؛ مانند شعر مضاض، شک می‌کنند و اگر مبنا را بر شک و تردید بگذاریم، ناگزیر باید عمده میراث خود را دور بریزیم.

ص: ۱۰۲

این استطرادی بود که به مناسبت قصیده مضاض بن عمر، بدان پرداختیم.

ابو طالب، عمومی پیامبر اکرم- ص- می گوید:

جزی اللّه رهطاً بالحُجون تتابعوا علی ملأ یَهْدی الحزمّ و یرشد

قعوداً لدی خَطْم الحُجُون کَأَنَّهم مقاولۀ بل هم أعزّ وأمجد

«خداوند به آن گروه هدایت یافته و دور اندیش که پیاپی، به حجون می آیند. پاداش دهاد!

آنان که بر دماغه حجون چون پادشاهان حمیر نشسته‌اند؛ چه بسا از آنان گرامی‌تر و بزرگوارتر شد.»

کَثیر بن کَثیر سهمی می گوید:

کم بذاک الحُجُون من حیّ صدقٍ من کهولٍ أعفّةٍ و شباب

فارقوا و قد علمت یقیناً مالمن ذاق میتةً مِنْ إیّابٍ (۱)

«چه بسیار جوانان و کامل مردان عفیف که در حجون بودند و درگذشتند!

ما به یقین می‌دانیم آن کسی که جام مرگ نوشید، دیگر باز نمی گردد.»

ابو ذؤیب هذلی می گوید:

أَلِکنی إلیها و خیر الرُّسُ -لِ أعلمهم بنواحی الْخَبَر

بآیۀِ ما وقفت والرکا بِ بین الحجون و بین السرر (۲)

«مرا به نزد آنـان بفرست، بهترین پیـک کسـی است که از همه جنبه‌هـای قضـیه بـا خبر باشـد. بـا نشانه‌ای آن هنگام که سواران میان حجون و «سرر» درنگ می کنند.»

نصیب می گوید:

لا أنساک ما أرسی ثبیر مکانَه ومادام جاراً للحُجُونِ المُحَصَّب (۳)

«تا وقتی که کوه ثبیر بر جای خود استوار و محصب همسایه حجون است، فراموشت نمی کنم.»

اشـعار فوق، سـروده شاعرانی است که از حجون گذشـته‌اند. اما حجون کجاست؟ امروزه راه کوهستانی حجون معروف است و عامه مردم- همـانطور که اشـاره شـد- آن را «حجول» تلفّظ می کننـد. لیکن این کوهراه در زمان شاعران مـذکور در فوق، حجون نامیـده نمی‌شد. بلکه «کداء» نام داشت، که حسان بن ثابت خطاب به مشرکان قریش درباره آن می گوید:

عدمتم خَیْلنا إن لم تروها تثیر النقع موعدها کداء

«زهی خسران بر شما باد! اگر اسبهای ما را که در کداء آبها را می‌پراکنند، ندیده باشید.»

جغرافی‌دانان پیشین- احتمالًا به سبب دوری از مکه- در تعیین محدوده حجون تعمق نکرده‌اند و هر یک از آنان که حجون را دیده، چون زائری بیگانه آن را نگریسته است.

حال مشاهدات چنین کسی اگر راهنما و بلدی از همان محل با او نباشد چه ارزشی دارد؟

هنگـامی که اسـتاد رشـدی ملحّس به تصـحیح انتقـادی کتـاب اخبـار مکه ارزقی همت کرد، پنـداشت دو حجـون وجود دارد؛ یکی جـاهلی و دیگری متعلق به دوران اسـلامی. لیکن این تصور نـادرست است و ما نصوصـی داریم- که نص ازرقی مهمترین آنهاست- دال بر آن که حجون نام کوهی است که از ربع الحجون امروزی، از مشرق به شمال کشیده شده و سمت شرقی آن کوه اذاخر است که به «ثنیۀ اذاخر» و به خُرمـانیه (حائط خرمان) منتهی می‌شود و از همان «ثنیه» بود که پیامبر اکرم- ص- در روز فتـح مکه وارد آن شهر شد.

بنابراین کوه حجون همان کوهی است که گورستان قدیمی اهالی مکه بر دامنه جنوب غربی آن واقع شده است و آرامگاه حضرت خدیجه نیز در آن قرار دارد.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۷۳

۲- معجم ما استعجِم. الحُجون.

۳- معجم ما استعجِم. الحُجون.

ص: ۱۰۳

ص: ۱۰۴

حِرا

یکی از معروف‌ترین کوهها یا در حقیقت معروفترین کوه مکه است.

این کوه در شرق مکه به سوی شمال واقع شده است و غاری که پیامبر اکرم- ص- در آن به عبادت می‌پرداخت و نخستین بار در آن بر او وحی نازل شد و آیات الهی مبنی بر فرمان حق تعالی که: «اقرأ باسم ربّک الَّذی خلق، خلق الإنسان من علق، اقرأ و ربّک الأکرم، الَّذی عَلَّم بالقلم» (۱) به دو رید در این کوه قرار دارد.

نبوّتی که نورش بشریت را فرا گرفت و عدل و برکت آن همگان را در پوشاند و- جز شقاوت پیشگان- همه از آن بهره‌مند شدند، از همین کوه آغاز شد.

این کوه، تاریخی طولانی دارد و از نظر لغوی و تاریخی، پیشینیان درباره‌اش بسیار گفته‌اند (بنگرید به معجم معالم الحجاز). بیشتر متأخران، از آن در اشعار خود یاد کرده‌اند تا آن که سمبل هدایت و الهام به شمار می‌رود. از جمله شاعران کهن که درباره‌اش شعر گفته‌اند، عوف بن احوص است که می‌گوید:

فإنّی والَّذی حجت قریش محارمه و ما جمعت حِراء

«سوگند به آن که قریش به زیارت حرم او پرداخت و سوگند به آنچه حِرا در خود جای داده است. من ...»

در کتاب معجم معالم الحجاز در این باب چنین نوشته‌ایم:

حرا، کوه سربرافراشته، نوک تیز و لغزنده‌ای است در مقابل ثبیر الأثبره، از شمال. میان آن دو «وادی افاعیه» قرار دارد که از مکه آغاز می‌شود و به سوی شرق می‌رود و از «یمانیه» می‌گذرد.

غاری که پیامبر اکرم- ص- در آن به عبادت می‌پرداخت و نخستین آیات قرآن (آیات آغازین سوره علق) بر او نازل شد، در همین کوه است.

این کوه نخست «ثبیر اعرج» نامیده می‌شد و اینک «کوه نور» نامیده می‌شود. وادی جلیل از آن به سمت غرب آغاز می‌شود. امروزه ساختمانهای مکه تا دامنه‌های غربی آن رسیده است.

حرا ۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و در دامنه جنوبی آن آثار قنات «زعفران»- که

۱- سوره علق، آیات ۴- ۱. امروزه این کوه به «جبل النّور» معروف است.

ص: ۱۰۵

زبیده همسر هارون الرشید آن را ایجاد کرد و آب آن به مکه می‌رسید و بعدها قطع شد- دیده می‌شود.

یاقوت حموی در این باره می‌نویسد: «حِرا (با کسر حاء- تحفیف و مد همزه) کوهی است از کوههای مکه در سه میلی آن. برخی این واژه را مؤنث می‌دانند و آن را غیر منصرف به شمار آورده‌اند؛ جریر در این مورد می‌گوید:

أَلَسْنا أکرم الثقلین رحلًا (۱) وأعظمهم ببطن حِراءَ ناراً

«آیا ما برترین مردم در جهان نیستیم؟ و آیا آتش ما در حِرا فروزنده‌تر از هر آتشی نیست؟»

جریر در این بیت، «حرا» را جر نداده و با فتحه آورده است؛ زیرا از آن، شهری را که حرا در آن واقع شده، خواسته است.

برخی از واژه شناسان می‌گویند: مردم این واژه را به سه صورت تلفّظ می‌کنند: گروهی «حاء» را با فتحه تلفظ می‌کنند حال آن که با کسره درست است، گروهی الف آن را با قصر و کوتاه تلفظ می‌کنند حال آن که الف آن ممدوده است و گروهی آن را با اماله تلفّظ می‌کنند که غلط است؛ زیرا «راء» قبل از الف مفتوح و ممدود قرار گرفته و در مقام تلفظ مستعلی است و اماله آن صحیح نیست.

پیامبر اکرم- ص- قبل از آغاز وحی به حِرا می‌آمد و در غاری از آن کوه به عبادت می‌پرداخت تا آن که جبرئیل- علیه‌السلام- بر او نازل شد.

عَرَّام بن اصبغ می‌گوید:

«از جمله کوههای مکه، ثبیر است که کوه بلندی است در مقابل حرا. حرا از ثبیر بلندتر است و بالای آن نوك تیز و لغزان است. منقول است که پیامبر اکرم- ص- همراه با برخی اصحاب خود، برقله آن صعود کردند. ناگاه کوه به حرکت در آمد. پیامبر خطاب به آن فرمود: «ای حِرا، آرام باش که بر تو جز پیامبر یا صدیق یا شهیدی نیست.»

بر این دو کوه- چون دیگر کوههای مکه- گیاهی نمی‌روید، جز اندکی «ضهیاء» در این کوهها آب نیز وجود ندارد. کوههای عرفات که در کنار آن واقع است و کوههای طائف که به آن متصل می‌باشد، آب فراوان دارد.

۱- در معجم‌البلدان به جای رَحْلًا، طرّاً آمده است.

ص: ۱۰۶

بکری می گوید:

«حراء (با کسر حاء و مدّ الف بر وزن فعال) کوهی است در مکه.»

اصمعی گوید: برخی آن را مذکر و منصرف و برخی مؤنث و غیر منصرف می‌دانند.

عوف بن احوض آن را مؤنث دانسته، می گوید:

فإنّی والَّذی حجت قریش محارمه و ما جمعت حِراءُ

«سوگند به آن که قریش به زیارت حرم او می‌روند و سوگند به آنچه حرا در خود جای داده است، من ...»

فرّاء به این شعر جریر استناده کرده و می گوید:

أَلَسْنا اکرم الثقلین رَحْلًا وأعظمهم ببطن حِراءَ ناراً

«آیا ما برترین مردم در جهان نیستیم؟ و آیا آتش ما در حِرا فروزنده‌تر از هر آتشی نیست؟»

ابن انباری درباره مجرور نشدن حرا می گوید: آن را نام اطراف کوه قرار داده‌اند، گویی که نام شهری است.

ابو حاتم می گوید: «بودن حرا، از صورت دیگر آن معروف‌تر است.» و گفته پیشین را با اندکی تفاوت به عنوان شاهد مثال ذکر می کند.

رؤبه می گوید: برخی قسمتهای حرا منحنی است. اما اصمعی معتقد است که هیچ قسمتی از آن انحنا ندارد.

سخن عرّام که حرا از ثبیر بلندتر است، نادرست است و با مشاهده، این نکته روشن می‌شود. همچنین قله حرا اندکی انحنا دارد.

حَزْوَرَه

ازرقی (۱) می گوید: حزوره بازاری در مکه، بر درگاه خانه امّ هانی (دختر ابوطالب) کنار قسمت گندم فروشان بود که بعدها داخل در مسجدالحرام شد. حزوره در اصل مناره‌ای بود به سوی حَثَمَه، حزاور، جباجب و اسواق.

برخی مکیان می گویند حزوره در محل آب انباری که به دستور خیزران در حیاط خانه ارقم‌ایجاد شد، قرار داشت. برخی دیگر می گویند در محاذات «ردم» در وادی قرار داشت. لیکن

۱- اخبار مکه، ج ۶، ص ۲۹۴

ص: ۱۰۷

درست‌تر آن آن است که در کنار حناطین (گندم فروشان) بوده است. سفیان از ابن شهاب نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا- ص- در حالی که در حزوره بود فرمود: «به خدا سوگند که تو محبوبترین شهرها نزد خدا هستی و اگر نه آن بود که اهالی تو مرا بیرون راندند، از نزدت بیرون نمی‌رفتم.»

سفیان می‌گوید: داخل حزوره در مسجدالحرام شدم.

جرهمی در مورد حزوره می‌گوید:

بدأها قوم أشحّاء أشدَّةٌ علی ما بهم یشرونها بالحزاور

«قومی بخیل و سختگیر که در حزاور به خرید و فروش مشغول بودند، آن را آغاز کردند.»

ابوعبید بکری می‌گوید:

حزوره جایی است چسبیده به خانه خدا که عبدالرحمان بن عثمان بن عبیداللَّه- برادر زاده طلحهٔ بن عبیداللَّه- که همراه ابن زبیر کشته شده بود، در آن مدفون است و هنگامی که مسجدالحرام را گسترش دادند، قبرش نیز داخل مسجد قرار گرفت.

زبیر بن ابوبکر نیز این مطلب را ذکر کرده است.

غنوی می‌گوید:

یوم ابن جُدعان بجنب الحزورهٔ کأنَّه قیصر أو ذو الدسکرهٔ

«آن روز ابن جدعان در کنار حزوره چون قیصری یا دارنده کاخی جلوه می‌کرد.»

زهری می‌گوید: ابو سلمهٔ بن عبدالرحمان از عبداللَّه بن عدی بن حمراء زهری برایم نقل کرد که پیامبر خدا- ص- در حالی که در حزوره در بازار مکه بود، فرمود: «به خدا قسم تو بهترین سرزمین خدا و محبوبترین آنها نزد من هستی و اگر مرا از تو بیرون نمی‌کردند، از نزدت بیرون نمی‌رفتم.»

لذا می‌بینیم که شافعی به استناد گفته پیامبر اکرم- ص- می‌گوید: «مکه مطلقاً برترین شهرهاست.

بدین ترتیب روشن می‌شود که حزوره داخل رکن شمال غربی مسجدالحرام قبل از گسترش دوره عثمان است؛ یعنی اینک در طرف صحن چسبیده به آن رکن است.

ص: ۱۰۸

خَطُم

خَطُم که امروزه عربها آن را خشم می‌نامنـد؛ به معنای راهی میان بر از کوه به زمین است. در مکه دو «خطم» وجود دارد؛ یکی خطم الحجون است و دیگری خطمی است که در شمال عرفه واقع شده است.

خطم الحجون در برگیرنده گورستان مکیان و در برابر اذاخر و در سمت راست ابطح است. حارث بن خالد در این باره می گوید:

أقوی من آل فطیمهٔ الحزم فالعَیْرتان فأوحش الخَطُم (۱)

«حزم، عیرتان و خطُم دشوار، از آل فطیمه نیرومندترند.»

«حی الجعفریه» در دامنه آن واقع شده است و از کنار گورستان قدیمی مکیان تا شعب اذاخر یمانی امتداد دارد.

دومین خطم، در شـمال عرفه واقع شـده است و مسـیل عُرَنَه میـان آن دو قرار دارد و قسـمتی از آن به حـدود حرم پیوسـته است و از سوی شـرق و شـمال به کوههای «شُـعُر» (جمع شـعراء) و کوه طارقی متصل است و دشـتهای «مغمس» از آن به سوی شـرق و شـمال شرقی امتداد یافته است.

ابوخراش هذلی به این خطم اشاره دارد آنجا که گفته است:

غداهٔ دعا بنی جشع و ولیّ یؤم الخَطُمَ لایدعو مُجِیباً (۲)

«فردای روزی که بنی جشع، فرا خواندند و متوجه خطم گشتند لیکن پاسخی نشنیدند.»

به نظرم بنی جشم درست است نه بنی جشع. بنی جشم قبیله معروفی بوده است.

خُمّ

خـم، چـاهی در مکـه بـود کـه گفتـه می‌شـود به کلاـب بن مرّه- پـدر قصـی- تعلّـق داشت. همچنین گوینـد این چاه و چاه «رُمّ» را عبدالشمس بن عبد مناف حفر کرد و گفت:

حفرت خُمّاً و حفرت رُمّاً حتی تری المَجْدلنا قد تَمّا (۳)

«چاههای خم و رم را کندم تا ببینید که مجد ما کامل شده است.»

۱- معجم معالم الحجاز، الخطم.

۲- معجم‌البلدان، الخطم.

۳- معجم‌البلدان، الخمّ.

ص: ۱۰۹

گفته‌اند که خم چاهی است نزدیک «میثب» که مردم در دوران جاهلیت و اسلام برای تفریح بدانجا می‌رفته‌اند. (۱) امروزه خم دو شاخه دارد و در حدود پنج کیلی مسجدالحرام واقع شده است. شاخه‌ای خُم و دیگری خُمیم نامیده می‌شوند که از کوه سدیر سرچشمه می‌گیرند و پس از یکی شدن، سرچشمه «بطحاء قریش» را تشکیل می‌دهند که به عُرنَه می‌رود.

در خم آب باران جمع می‌شود و مکیان پس از بارش باران، برای گردش به آنجا می‌روند. تا مدتی پیش، جایی که دو شاخه آب خم جمع می‌شوند، چاهی بود که احتمالًا همان بئر خُم منسوب به متقدمان قریش است. بر سر این چاه می‌توان «میثب» را در مغرب خورشید دید.

یکی از سالخوردگان ساکن آن ناحیه با تأکید به من گفت که این چاه و شاخه‌ای که به آن می‌ریزد، «خم» نام دارد و این عادت عرب است که چیزی را به نام مجاور آن بنامند لیکن من ترجیح می‌دهم که این را چاه قریش قدیم بدانم؛ زیرا همانند آن نامهای قدیمی خود را همچنان حفظ کرده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱- اخبار مکه، ص ۲۱۴

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۱

حج در آیینه ادب فارسی

ص: ۱۱۲

کعبه در آیینه شعر

محمد شجاعی

منطقی رازی

اولین شاعر پارسی گویی که نام «کعبه» در اشعار وی آمده، «ابو محمد منصور علی منطقی رازی» شاعر بزرگ ذولسانین قرن چهارم هجری است. عوفی در «لباب الألباب» و نظامی عروضی در «چهار مقاله»، او را از شاعران مشهور آل بویه می‌دانند. او مدّاح صاحب بن عباد وزیر فخر الدوله دیلمی بوده و به تازی و پارسی شعر سروده است. وی ظاهراً در بین سالهای ۳۶۷ تا ۳۸۰؛ همان سالی که بدیع الزمان همدانی خدمت صاحب عباد رفت، فوت کرده است. منطقی از قدیمترین شاعران پارسی گوی عراق به حساب می‌آید و استادی و مهارت از فحوای اشعارش نمایان است.

از احوالش بیش از این نمی‌دانیم. هشتاد و چهار بیت شامل سه قصیده و شش قطعه و یازده بیت مفرد از وی باقی است.

همیشه خانه‌ام از نیکوان زیبا روی چو کعبه بود به هنگام کفر پر اصنام

ص: ۱۱۳

کعبه در آیینه تشبیه

به راستی نمی‌توان از میـان دیوانهـای شـاعران پارسـی گوی گذشـته و معاصـر، دیوانی را یافت که شاعرش بگونه‌ای از کعبه سـخنی نگفته و مقصود و مطلوب خود را به کعبه تشبیه نکرده باشـد. شـاعران بـدون اسـتثنا هر مفهوم زیبا و هر واژه پاک و با قـداست و هر خوب و خوبی را به کعبه همانند کرده‌اند.

آنجا که سخن از عشق و شور و سوز و گداز است.

آنجا که سخن از شوق و وصل و درد و نیاز است.

آنجا که سخن از بزرگی و شرف و حرمت و عزّت و عظمت است.

آنجا که سخن از جلال و جاه و مقام و ملک و دولت است.

آنجا که سخن از مطلوب و طلب و قبول و اقبال است.

آنجا که سخن از حاجت و رجا ومراد و آمال است.

آنجا که سخن از نجات و اخلاص و احسان و انصاف است.

آنجا که سخن از تجرید و رضا و فقر و اعتکاف است.

آنجا که سخن از جمال و کمال و سخا و وجود و مجد است.

آنجا که سخن از عروس و ماه و شمع و شاهد و شهد است.

شاعران همگی این واژگان و مفاهیم را، به کعبه تشبیه کرده‌اند.

طواف شاعران بینم به گرد قصر تو دایم همانا قصر تو کعبه است و گرد قصر تو بطحا (۱)

فرخی سیستانی

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را کلکش حجر الأسود و کف چشمه زمزم

(۲) عنصری

چو کار کعبه ملک جهان بدان آمد قیامت آید چو ماه گم کند رفتار

(۳) ابوحنیفه اسکافی

زهی به جاه تو مأمور کعبه دولت زهی به صدر تو منسوب قبله احسان

(۴) مسعود سعد سلمان

۱- فرخی سیستانی، ص ۲

۲- عنصری، دیوان، ص ۱۸۱

۳- ابو حنیفه اسکافی، نیمه دوم قرن پنجم

۴- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۳۷۹

ص: ۱۱۴

عالمی در بادیه قهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت روز بار (۱)

سنایی

شد گفته سنایی چون کعبه نزد خلق زین بیشتر فضول که یابد ز ابتدا (۲)

سنایی

در کعبه انصاف تو محراب دگر شد نقش سم شبدیز تو بر ماده و نربر (۳)

سنایی

از در کوفه وصالت تا در کعبه رجا نیست اندربادیه هجران به از خوفت خفیر (۴)

سنایی

اسب در میدان وصلش تاختم کعبه وصلش ز هجران توختم (۵)

سنایی

چون کعبه آمال پدید آمد از دور گفتند رسیدیم سر راه بر آن بود (۶)

سنایی

عرش مقاما ز رکن کعبه جاهت دست وزارت در آن بلند مقام است (۷)

سنایی

قبله عقل صنع بی خللش کعبه شوق ذات بی بدلش (۸)

سنایی

خواهی که پی بری به سر کعبه نجات در خود مکن قیاس حق و پیش در میا

آهنگ عشق زن تو در این راه خوفناک احرام درد گیر تو در این کعبه رجا (۹)

سید حسن غزنوی

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید بی دوستی آل نبی قافله حاج (۱۰)

سوزنی

ای کعبه شرف که طواف زمانه را گرد در تو مکه و بطحا شود همی (۱۱)

ادیب صابر

استطاعت برِ من نیست و گرنه نیمی ساعتی از در آن کعبه حاجت غایب (۱۲)

ادیب صابر

۱- سنایی، دیوان، ص ۲۲

۲- همان، ص ۵۰

۳- همان، ص ۲۵۲

۴- همان، ص ۲۸۲، خفیر - گهبان

۵- همان، ص ۳۵۹

۶- همان، ص ۸۶۹

۷- همان، ص ۱۰۵۲

۸- سنایی، حدیقة الحقیقه، ص ۸۷

۹- سید حسن غزنوی، ص ۳۵۰

۱۰- سوزنی، دیوان، ص ۱۴۵

۱۱- ادیب صابر، دیوان، ص ۷۳

۱۲- ادیب صابر، دیوان، ص ۳۹۸

ص: ۱۱۵

چو کعبه شرف یافت هری بر همه دنیا از فرّ قدوم تو و فخر قدم تو (۱)

عبدالواسع جبلی

بارگاهت کعبه، مردم حاج و درگاهت حرم مجلست فردوس و کوثر جام و ساقی حور باد (۲)

انوری

تو کعبه جلالی و ارباب شرع را خوارزم و آب او عرفات است زمزم است (۳)

رشیدالدین وطواط

ور نیست درت کعبه اقبال چرایند سوی درت انبای شرف راکع و ساجد؟ (۴)

رشیدالدین وطواط

مکه او زینت زمین و زمان صدر او کعبه صغار و کبار (۵)

رشیدالدین وطواط

جناب فرخ او زایران را شده چون خطه کعبه گرامی (۶)

رشیدالدین وطواط

کعبه‌ای بود در سخا و کفش ناسخ صد هزار زمزم بود(۷)

رشیدالدین وطواط

دست تو رسیده است سوی تربت احمد پای تو سپرده است ره کعبه اعظم (۸)

قوامی رازی

ای کعبه دولت در تو قبله دین باد مانند جمت ملک جهان زیر نگین باد (۹)

قوامی رازی

کعبه مکرمات رکن الدین آن جنابش ز رکن و کعبه فزون (۱۰)

اثیر اخسیکتی

چه گفت، گفت چو رویت به کعبه کرم است نیاز عرض کن و حاجتی که هست بخواه (۱۱)

ظهیر فارابی

چو مشتبه شود جهت کعبه نجات جز سمت درگهش نکند عقل اختیار (۱۲)

ظهیر فارابی

۱- عبدالواسع جبلی، دیوان، ص ۶۲۸.

۲- انوری، دیوان، ص ۱۰۲

۳- رشید الدین وطواط، دیوان، ص ۹۹

۴- همان، ص ۹۹

۵- همان، ص ۲۱۸

۶- همان، ص ۴۷۲

۷- همان، ص ۵۲۷

۸- قوامی رازی دیوان، ص ۱۷۰

۹- همان، ص ۱۷۰

۱۰- اثیر اخسیکتی، دیوان، ص ۲۷۰

۱۱- ظهیر فارابی، دیوان، ص ۶۴

۱۲- همان، ص ۱۴

ص: ۱۱۶

وآن کعبه چون عروس که هر سال تازه روی بوده مشاطه‌ای بسزا پور آزرش (۱)

خاقانی

کعبه دیرینه عروس است عجب نی که بر او زلف پیرانه و خال رخ برنا بینند (۲)

خاقانی

ای بانوی شرق و کعبه جود من بلبل مدح خوان کعبه (۳)

خاقانی

راهی است ورا به کعبه مجد بی زحمت ناقه و بیابان (۴)

خاقانی

کعبه قطب است و بنی آدم بنات النعش وار گرد قطب آسیمه سر شیدا و حیران آمده

کعبه قطب است و گردون راست چون دستاس زال صورت دستاس را بر قطب دوران آمده

کعبه روغن خانه‌ای دان روز و شب گاو خراس گاو پیسه گرد ورغن خانه گردان آمده

کعبه شمع و روشنان پروانه و گیتی لگن برلگن پروانه را بین مست جولان آمده

کعبه گنج است و سیاهان عرب ماران گنج گرد گنج آنک صف ماران فراوان آمده

کعبه‌شان شهد و کان زر رسته است ای عجب خیل زنبوران و مارانش نگهبان آمده (۵)

خاقانی

مانی به عروس حجله بسته در حجله چارسو نشسته

حوری به مثال عبقری پوش شاهی به مثل دواج بر دوش

هم معتکفی چو بختیاران هم موضع اعتکاف داران (۶)

خاقانی

۱- خاقانی، دیوان، ص ۲۱۹

۲- همان، ص ۹۸

۳- همان، ۴۰۴

۴- همان

۵- همان، ص ۳۷۱

۶- خاقانی، تحفهٔ العراقین، ص ۱۳۳

ص: ۱۱۷

زمزم صف مدار دو چشم از برای چرخ چون در جوار کعبه دولت مجاوری (۱)

شمس‌الدین طبسی

لبیک عشق زن تو در این راه خوفناك واحرام درد گیر در این کعبه رجا (۲)

عطار نیشابوری

خلیل وار چنان بقعه‌ای بنا کردی که هست قبله اقبال و کعبه آمال (۳)

نجیب‌الدین جربادقانی

نشان صورت تقدیر و معنی تعظیم بیان قبله اقال و کعبه آمال (۴)

امامی هروی

چون سلیمان کرد آغاز بنا پاك چون کعبه همایون چون منا (۵)

مولوی

گرد جو و گرد آب و بانگ آب همچو حاجی طائف کعبه صواب (۶)

مولوی

اگر چه کعبه اقبال جان من باشد هزار کعبه جان را به گرد است طواف (۷)

مولوی

حبیب کعبه جان است اگر نمی‌دانید به هر طرف که بگردید رو بگردانید (۸)

مولوی

درون کعبه شب یک نماز صد باشد ز بهر خواب ندارد کسی چنین معبد (۹)

مولوی

سعدی، ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا، ره خدا گیر (۱۰)

سعدی

ای قونیه، ای که پُر سپاهی در خطه روم تختگاهی

چون حضرت شاه ما گزیده است تو مکه و کعبه الهی (۱۱)

سلطان ولد

ای قبله دل روی تو، محرابِ جان ابروی تو من آمدم در وی تو، آن کعبه اسرار کو (۱۲)

علاءالدوله سمنانی

۱- شمس الدین طبسی، دیوان، ص ۲۷۰

۲- عطار نیشابوری، دیوان، ص ۳۵

۳- نجیب الدین جربادقانی، دیوان، ص ۲۹۷

۴- امامی هروی، دیوان، ص ۲۵۲

۵- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۵۵۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۲۳؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۸

۶- مولوی، مثنوی، به شرح جعفری، ج ۹، ص ۵۵۵؛ نیکلسون، ج ۲، ص ۳۲۳؛ رمضانی، ج ۴، ص ۲۲۸

۷- مولوی، کلیات شمس، ص ۵۳۲

۸- همان، ص ۳۷۴

۹- همان، ص ۳۸۳

۱۰- سعدی

۱۱- سلطان ولد، دیوان، ۵۰۶

۱۲- علاء الدوله سمنانی، دیوان، ص ۲۱۸

ص: ۱۱۸

یک چند اسیر نفس ابلیس سرشت بودم به کلیسیا و رفتم به کنشت

در کعبه اخلاص کنون معتکفم فارغ ز عذاب دوزخ و ذوق بهشت (۱)

حسن متکلم

طواف کعبه عشق از کسی درست آید که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل (۲)

خواجوی کرمانی

ما صید حریم حرم کعبه قدسیم ما راهبر بادیه عالم جانیم (۳)

خواجوی کرمانی

ای کعبه روی چو مهت قبله عالم خالت حجرالأسود و لب چشمه زمزم (۴)

خواجوی کرمانی

مجلسش از ره تعظیم چو کعبه است و در او هر کجا فرض کنی منزل و نازل نبود

کعبه را خاصیتی هست که در حضرت او قدر مفضول کم از رتبت فاضل نبود (۵)

ابن یمین

ای باد صبا صبحدم گذری کن ز راه لطف بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز (۶)

ابن یمین

وداع کعبه جان چون توان کرد فراقش بر دل آسان چون توان کرد (۷)

عبید زاکانی

کسی که کعبه جان دید بی گمان داند که سجده گاه جز آن آستان نتوان کرد (۸)

عبید زاکانی

کسی وصال تو ای کعبه مراد نیافت که باطنش به خرابات و ظاهرش باتوست (۹)

عماد فقیه کرمانی

چون کعبه مقصود به جز راه درت نیست عشاق تو را بیهده آهنگ حجاز است (۱۰)

ناصر بخاری

آشیان سدره یعنی باغ طاووسان قدس از کبوتر خانه‌های کعبه قدر شماست

مه مقام خاکبوس کعبه قدرت نیافت با وجود آن که در قطع منازل تن بکاست

تا رعروس روی پوش عنبرین خال حرم در حجاب این نه آبا ساکن امّ القراست

۱- حسن متکلم، قرن هشتم

۲- خواجوی کرمانی، دیوان، ص ۴۵۳

۳- همان، ۴۶۴

۴- ابن یمین، دیوان، ص ۱۶۲

۵- ابن یمین، دیوان، ص ۱۶۲

۶- همان، ص ۱۸۴

۷- عبید زاکانی، دیوان، ص ۸۳

۸- عبید زاکانی، دیوان، ص ۸۳

۹- عماد فقیه کرمانی، دیوان، ص ۳۰

۱۰- ناصر بخاری، تاریخ ادبیات، ص ۱۰۰۳

ص: ۱۱۹

نو عروس دولت جاوید را بادا حرم بارگان حضرتت کان کعبه عزّو علاست (۱)

سلمان ساوجی

دلا ز خویش سفر کن که راه کعبه وصل به آرزوی تصور به سر نمی‌آید (۲)

جنید شیرازی

تویی که از شرف و عزّت آستان درت شده قبله احرار چون حریم حرم (۳)

عطار شیرازی

پیش ما کعبه به جز خاک سروی تو نیست قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست (۴)

ابن نصوح شیرازی

کسی به کعبه مقصود پی برد که چو من قفای قافله سالار انس و جان گیرد (۵)

کاتبی

عمری است رو به کعبه فقر است و نیستی راهش نما، که گم شده در هستیِ خود است (۶)

جامی

دارم به کعبه طلبت روی اهتمام هم عابرم به وادی و هم عاکف بلد (۷)

جامی

ما قافله کعبه عشقیم که رفته است سر تا سر آفاق صدای جرس ما (۸)

جامی

به راه کعبه وصلت دو چشمم یکی چون دجله و آن دیگر فرات است (۹)

جامی

خوش آن ساعت که عشق خانه‌سوز وادی حیرت به عزم کعبه مقصود بندد محمل ما را (۱۰)

بابافغانی

تا قدم در حرم کعبه تجرید زدیم سخن دوست شنیدیم ز هر دیواری (۱۱)

خیالی بخارایی

۱- سلمان ساوجی، دیوان، ص ۴۵۰

۲- جنید شرازی، دیوان، ص ۱۲

۳- عطار شرازی، روح عطار

۴- ابن نصوح شیرازی، قرن هشتم

۵- کاتبی، دیوان، قرن نهم

۶- جامی، دیوان، ص ۱۶ و ۲۴

۷- جامی، دیوان، ص ۱۶ و ۲۴

۸- جامی، دیوان، ص ۱۷۳ و ۱۱۷

۹- همان

۱۰- بابا فغانی، دیوان، ص ۷

۱۱- خیالی بخارایی، دیوا، ص ۲۵۱

ص: ۱۲۰

از آن به کعبه وصل تو ره ندارد جان که غیر در حرم خاص دوست محرم نیست (۱)

خیالی بخارایی

ای همه کس را به درت التجا کعبه ل را ز تو نور و صفا

ای کرمت واسطه بود ماخانه تو کعبه مقصود ما (۲)

محیی لاری

کعبه در آینه کنایه و ترکیبات

بازتاب گسترده کعبه در قلمرو ضرب المثلها، کنایات و ترکیبات، بیانگر ارزشمندی کعبه و اهمیت آن در گستره زبان و ادبیات فارسی است که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

کعبه رهرو (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب جهانگرد است.

کعبه جهان گرد (ترکیب اضافی) کنایه از آفتاب و خورشید است.

کعبه محرم نشان (ترکیب اضافی) کنایه از خورشید جهان‌گرد است.

کعبه جو (صفت فاعلی مرکب مرخم) جوینده کعبه، طالب کعبه، زائر کعبه.

مرد بود کعبه جو، طفل بود کعبه باز چون تو شدی مرد دین روی ز کعبه متاب (۳)

خاقانی

کعبه رو (صفت فاعلی مرکب مرخم) آنکه کعبه رود، آنکه قصد کعبه کند، زائر کعبه.

کعبه روی، عزم ره آغاز کرد قاعده کعبه روان ساز کرد

نظامی

نالان به سر کوی تو آییم که ذوقی است در قافله کعبه روان بانگ جرس را

کمال خجندی

کعبه ستایی: (حاصل مصدر مرکب) عمل کعبه ستای، کعبه پرستی، کعبه ستای (صفت فاعلی مرکب مرخم): ستاینده کعبه، آن که کعبه را ستاید، کعبه پرست.

گر محرم عیدند همه کعبه ستایان تو مَحرمِ مَیْ باش و مکن کعبه ستایی

خاقانی

۱- همان ص ۶۸

۲- محیی لاری، فتوح الحرمین، ص ۱۶

۳- خاقانی.

ص: ۱۲۱

کعبه شناسی (حاصل مصدر مرکب): عمل کعبه شناس، معرفت به کعبه، کعبه شناس:

(صفت فاعلی مرکب مرخم) شناسنده کعبه، آن که کعبه شناسد.

خاطر خاقنی از آن کعبه شناس شد که او در حرم خدا یگان کرده به جان مجاوری

خاقانی

کعبه نشین (صفت فاعلی مرکب مرخم) نشیننده کعبه، آن که در کعبه نشیند، مجاور کعبه.

هم خدمت این حلقه به گوشان ختن به از طاعت آن کعبه نشینان ریایی

خاقانی

کعبه وار: (قید یا صفت مرکب)؛ مانند کعبه، شبیه کعبه.

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلک کز وطای عیسی آید شقه دیبای من

خاقانی

کعبه ویران کن: (صفت فاعلی مرکب مرخم)؛ ویران کننده کعبه، آن که کعبه را ویران کند، خطایی ناسزا گونه کسی را که شقاوت او را بیان کردن خواهند.

زهی کعبه ویران کن دیر ساز تو ز اصحاب فیلی نه ز اصحاب غار

خاقانی

کعبه بان: (صفت مرکب)؛ حافظ کعبه.

بر در کعبه شاید ار شعرم خادم کعبه بآن درآویزد

خاقانی

کعبه پرست: (صفت فاعلی مرکب مرخم)؛ پرستنده کعبه، کعبه ستا، آنکه کعبه را پرستد.

به منی و عرفاتم ز خدا در خواهید که هم از کعبه پرستان خدایید همه

خاقانی

کعبه پرستی: (حاصل مصدر)؛ پرستش کعبه، کعبه ستایی، عمل کعبه پرست.

چون از نیازت بوی نه کعبه پرستی روی نه چون آیت اندر جوی نه پل کردن آسان آیدت

خاقانی

ص: ۱۲۲

مسلمانی اگر کعبه پرستی است پرستاران بت را طعنه از چیست

شیخ محمود شبستری

کعبه زردشت: (ترکیب اضافی)؛ نام یکی از آثار باستانی است واقع در نقش رستم نزیک تخت جمشید. (۱) پی‌نوشتها:

۱- با استفاده از لغت نامه دهخدا ماده کعبه.

ص: ۱۲۳

ص: ۱۲۴

ص: ۱۲۵

جاریهای حج

ص: ۱۲۶

گزارش ثبت نام حج عمره در سال ۱۳۷۴

اشاره:

براساس قرارداد منعقده بین شرکت پست جمهوری اسلامی ایران و سازمان حج و زیارت، مقرر شده بود از تاریخ ۱۵/ ۷/ ۷۴ تا ۵/ ۸/ ۷۴، ثبت نام متقاضیان حج عمره توسط واحدهای پستی صورت پذیرد که انجام این مهم در مدت زمان فوق‌الذکر، در سراسر کشور از طریق شبکه توانمند پستی محقق گردید. از آنجا که شناخت مشخصات فردی و اجتماعی متقاضیان، اهرم مناسبی برای برنامه‌ریزیهای آتی (اعم از ثبت نام و ارائه سرویسهای مناسب به متقاضیان، از طرف سازمان حج و زیارت) می‌باشد، لذا شبکه پستی برای دستیابی به چنین امری، در خلال ثبت نام افراد، با تدوین، توزیع و تکمیل پرسشنامه‌هایی، اطلاعات لازم را در خصوص «جنس»، «سن»، «تحصیلات» و «شغل» متقاضیان جمع‌آوری نمود که نتایج آن، طی گزارشی ارائه می‌گردد:

ص: ۱۲۷

یافته های آماری:

۱) تعداد ثبت‌نام شدگان بر حسب جنس

از مجموع ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت نام شـده، ۶۶۹۰۶ نفر (۴۷ درصد) مرد و ۹۰۵۹۶ نفر (۵۳ درصد) زن بوده‌اند، بطوری که ملاحظه می‌شود، تعـداد زنـان ثبت نام شـده بیشتر از مردان و تنها در ۳ اسـتان آذربایجان غربی، اردبیل و سیسـتان و بلوچسـتان، تعداد مردان بیشتر از زنان ثبت نام شده بوده‌اند.

بر حسب مجموع افراد ثبت نـام شـده؛ به ترتیب: اسـتان تهران بـا ۶۲۷۱۹ نفر و اسـتان اصـفهان با ۲۶۵۱۸ نفر بیشترین تعداد و اسـتان کهکیلویه و بویر احمد با ۵۹ نفر و استان ایلام با ۸۵ نفر کمترین تعداد ثبت نام را داشته‌اند.

بر حسب مجموع مردان ثبت نـام شـده؛ به ترتیب: اسـتان تهران با ۲۵۷۱۴ نفر و اسـتان اصفهان با ۱۱۳۰۷ نفر بیشترین تعداد و اسـتان کهکیلویه و بویر احمد با ۲۶ نفر و استان ایلام با ۳۷ نفر کمترین تعداد ثبت نام را داشته‌اند.

بر حسب مجموع زنـان ثبت نـام شـده؛ به ترتیب: اسـتان تهران با ۳۷۰۰۵ نفر و اسـتان اصـفهان با ۱۵۱۴۸ نفر بیشترین تعداد و اسـتان کهکیلویه و بویر احمد با ۳۳ نفر و استان ایلام با ۴۸ نفر کمترین تعداد ثبت نام را داشته‌اند.

۲) تعداد ثبت‌نام شدگان بر حسب سن:

از مجموع ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت نام شده،

۲۵/ ۱ درصد (۱۹۵۵ نفر) در مقطع سنی تا ۱۰ سال،

۵/ ۲ درصد (۳۹۳۲ نفر) در مقطع سنی ۱۱ تا ۲۰ سال،

۵/ ۶ درصد (۱۰۲۹۹ نفر) در مقطع سنی ۲۱ تا ۳۰ سال،

۳/ ۲۰ درصد (۳۱۹۰۶ نفر) در مقطع سنی ۳۱ تا ۴۰ سال،

۶/ ۲۳ درصد (۳۷۲۴۴ نفر) در مقطع سنی ۴۱ تا ۵۰ سال،

۶/ ۲۰ درصد (۳۲۴۳۰ نفر) در مقطع سنی ۵۱ تا ۶۰ سال،

۱/ ۱۸ درصد (۲۸۴۴۳ نفر) در مقطع سنی ۶۱ تا ۷۰ سال،

ص: ۱۲۸

و ۵ درصد (۷۹۳۴ نفر) در مقطع سنی بالاتر از ۷۰ سال بوده‌اند.

در ضمن، مقاطع سنیِ ۳۳۷۹ نفر (۱۵/ ۲ درصد) نیز، اظهار نشده است.

چنانکه متقاضیان را به ۵ گروه کودکان (تا ۱۰ سال)، نوجوانان (۲۰- ۱۱ سال)، جوانان (۳۰- ۲۱ سال، میانسالان (۵۰- ۳۱ سال) و پیران (بالاتر از ۵۱ سال) طبقه‌بندی کنیم، از مجموع ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت‌نام شده، ۲۵/ ۱ درصد (۱۹۵۵ نفر) کودکان، ۵/ ۲ درصد (۳۹۳۲ نفر) نوجوانان، ۵/ ۶ درصد (۱۰۲۹۹ نفر) جوانان، ۹/ ۴۳ درصد (۶۹۱۳۰ نفر) میانسالان، ۷/ ۴۳ درصد (۶۸۸۰۷ نفر) پیران و گفتنی است که ۱۵/ ۲ درصد (۳۳۷۹ نفر) نیز اظهار نشده‌اند.

۳) تعداد ثبت نام شدگان بر حسب تحصیلات:

از مجموع ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت نام شده؛

۲/ ۲۱ درصد (۳۳۴۵۳ نفر) بی‌سواد،

۸/ ۲۸ درصد (۴۵۴۳۴ نفر) دارای تحصیلات دوره ابتدایی،

۵/ ۱۳ درصد (۲۱۱۴۱ نفر) دارای تحصیلات دوره راهنمایی،

۳ درصد (۴۷۲۵ نفر) دارای تحصیلات دوره دبیرستان،

۸/ ۲۱ درصد (۳۴۴۱۰ نفر) دارای مدرک تحصیلی دیپلم،

۵/ ۲ درصد (۳۹۰۱ نفر) دارای مدرک تحصیلی فوق دیپلم،

۵/ ۵ درصد (۸۵۹۵ نفر) دارای مدرک تحصیلی لیسانس،

۸/ ۰ درصد (۱۱۵۸ نفر) دارای مدارک تحصیلی حوزوی بوده‌اند.

در ضمن میزان تحصیلات ۳۳۸۸ نفر (۲/ ۲ درصد) نیز اظهار نشده است.

از مجموع ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت نام شده، ۲/ ۲۱ درصد (۳۳۴۵۳ نفر) بی‌سواد، ۶/ ۷۶ درصد (۱۲۰۶۶۱ نفر) باسواد ۳/ ۴۵ درصد (۷۱۳۰۰ نفر) زیر دیپلم، ۸/ ۲۱ درصد (۳۴۴۱۰ نفر) دیپلم، ۵۰/ ۹ درصد (۱۴۹۵۱ نفر) دارای تحصیلات دانشگاهی و ۲/ ۲ درصد (۳۳۸۸ نفر) اظهار نشده‌اند.

ص: ۱۲۹

۴) تعداد ثبت نام شدگان بر حسب مشاغل:

از تعداد کل ۱۵۷۵۰۲ نفر افراد ثبت نام شده؛

۸۲/ ۹ درصد (۱۵۴۷۶ نفر) کارکنان بخش دولتی،

۳۳/ ۰ درصد (۵۰۹ نفر) کارکنان بخش خصوصی،

۱۷/ ۴ درصد (۶۵۷۲ نفر) کشاورز،

۶۱/ ۰ درصد (۹۶۶ نفر) کارگر،

۴/ ۰ درصد (۶۰۱۴ نفر) روحانی و مدرس حوزه،

۲۳ درصد (۳۶۲۶۹ نفر) کارکنان مستقل یا کارفرمایان بخش خصوصی،

۶/ ۴۹ درصد (۷۸۰۸۲ نفر) خانه‌دار،

۷۵/ ۰ درصد (۱۱۹۱ نفر) کارکنان بخش خدمات پزشکی اعم از خصوصی و دولتی،

۹۴/ ۲ درصد (۴۶۳۴ نفر) بازنشسته،

۸۴/ ۲ درصد (۴۴۸۲ نفر) محصل،

و ۹۴/ ۴ درصد (۷۷۸۲ نفر) از سایر مشاغل بوده‌اند.

در ضمن، مشاغل ۹۳۵ نفر (۶/ ۰ درصد) نیز اظهار نشده است.

از بین مشاغل، به ترتیب خانه‌داران با تعداد ۷۸۰۷۲ نفر (۶/ ۴۹ درصد کلّ متقاضیان) و کارکنان مستقل یا کارفرمایان بخش خصوصی با تعداد ۳۶۲۶۹ نفر (۲۳ درصد کل متقاضیان) بیشترین و کارمندان بخش خصوصی با ۵۰۹ نفر (۳۳/ ۰ درصد کل متقاضیان) و روحانیون و مدرسان حوزه با ۶۱۴ نفر (۴۰/ ۰ درصد کل متقاضیان) کمترین سهم را از مجموع افراد ثبت نام شده، دارا بوده‌اند.

تعداد ۱۸ صفحه جداول و نمودارها

ص: ۱۳۰

ص: ۱۳۱

ص: ۱۳۲

ص: ۱۳۳

ص: ۱۳۴

ص: ۱۳۵

ص: ۱۳۶

ص: ۱۳۷

ص: ۱۳۸

ص: ۱۳۹

ص: ۱۴۰

ص: ۱۴۱

ص: ۱۴۲

ص: ۱۴۳

ص: ۱۴۴

ص: ۱۴۵

ص: ۱۴۶

ص: ۱۴۷

ص: ۱۴۸

ص: ۱۴۹

گفتگو

ص: ۱۵۰

حج ۷۵ از دیدگاه نماینده ولیّ فقیه و امیرالحاج

با به پایان رسیدن موفقیت آمیز حج سال ۷۵ و بازگشت زایران و حاجیان ایرانی بیت‌الله الحرام به میهن اسلامی، فرصتی دست داد تا گفتگویی با جناب حجۀالاسلام والمسلمین آقای محمدی ری‌شهری نماینده محترم ولی فقیه و امیرالحاج داشته باشیم و در رابطه با چند و چون برخی مسایل حج با ایشان گفتگو کنیم.

نظر خوانندگان محترم میقات را به این مصاحبه جلب می‌نماییم:

میقات: ویژگیهای حج ۷۵ چیست؟ و چه تحول و رویداد قابل توجهی نسبت به سال گذشته در حج امسال مشاهده فرمودید؟

ج: به فضل و عنایت خداوند، حج سال ۷۵ دارای ویژگیهایی بود که آن را نسبت به حج سال‌های گذشته متمایز می‌ساخت؛ نخستین ویژگی آن نشاط و تحرّك خوب تبلیغاتی و فرهنگی بود. حجی پُرتحرك و با نشاط و فوق‌العاده کارسازی داشتیم، بویژه در تبلیغات خارجی ویژگی دوّمِ حج سال جاری، اوج صلابت و عزّت توأم با آرامش بود.

خوشبختانه حج زائران خانه خدا نیز پس از پیروزی انقلاب، همیشه توأم با عزّت و صلابت بوده لیکن این عزت و صلابت علاوه بر این که در سال جاری محسوس‌تر بود،

ص: ۱۵۱

زائران خانه خدا از آرامش بیشتری برخوردار بودند. آنها که با زائران خارجی و غیر ایرانی خانه خدا و همچنین با برخوردهای مأموران عربستان سعودی آشنایی داشته و آن را از نزدیک دیده‌اند بخوبی می‌فهمند که معنا و مفهوم این عزّت و صلابت و آرامش چیست؟ ویژگی سوّم، آن که ما مشکل مهمی در سالجاری، نه در بخش اجرایی و نه در بخش فرهنگی و تبلیغاتی، نداشتیم. نمی‌خواهم بگویم هیچ مشکل نداشتیم، بلکه در مقایسه با سالهای گذشته، امسال کم مسأله‌ترین سال ها بود.

ویژگی چهارم، محوریت بعثه مقام معظم رهبری، هم در بعد سیاسی و هم در بعد فقهی و دینی بود که نسبت به سالهای گذشته محسوس‌تر بود، مراجعه زائران ایرانی خانه خدا و نیز شیعیان و مسلمانان دیگر کشورها به بعثه، از سال‌های قبل بسیار بیشتر بود، در یک کلمه می‌توان گفت که: سال ۷۵ در حقیقت سال تثبیت سیاستهای جمهوری اسلامی در امر حج بود؛ سیاستهایی که حضرت امام خمینی- قدس سرّه- خطوط اصلی آن را ترسیم کرده و مقام معظم رهبری نیز بر آن تأکید داشته و دارند.

از خداوند بزرگ می‌خواهیم به ماتوفیق دهد تا در سال‌های آینده خدمات بیشتری نسبت به حج، اهداف آن وآرمانهای حضرت امام- قدّس سرّه- و مقام معظم رهبری داشته باشیم.

میقات: پافشاری و استقامت حضرت عالی در رابطه، با برگزاری مراسم برائت از مشرکان موجب شد تا این مراسم بخوبی در عرفات برگزار گردد، تحلیل جناب عالی در این زمینه چیست؟

ج: انجام باشکوه مراسم برائت را عنایت و فضل خداوند بزرگ می‌دانم و پافشاری اینجانب نیز به منظور تحقّق فرامین حضرت امام خمینی- قدّس سرّه- و مقام معظم رهبری حضرت آیةاللَّه خامنه‌ای- مدّ ظله العالی- و به منظور انجام یک واجب شرعی و تکلیف الهی است. سال گذشته وزیر حج عربستان در ملاقات خود با ریاست محترم سازمان حج وهیأت همراه، اعلام کرده بود که پرونده برائت بطور کلّی بسته شده و دیگر آن را نخواهیم گشود و اگر بر انجام آن پافشاری کنید ممکن است حوادثی نظیر جمعه خونین در سال ۶۵ بار دیگر تکرار شود! من هم براساس رهنمود مقام معظم رهبری که فرموده بودند: به تکلیف شرعی خود تا آنجا که مقدور است عمل کنیم و با استمداد از حضرت باری تعالی و توسّل به ساحت مقدّس

ص: ۱۵۲

حضرت صاحب الامر-ع- نسبت به برگزاری آن در عرفات اقدام نمودم.

با انجام باشکوه این مراسم در سال گذشته، دولت عربستان این نکته را فهمید که ما تصمیم جدّی داریم تا در هر شرایطی به تکلیف خود عمل کنیم و به مقداری که تکلیف شرعی را از دوش ما بردارد، آن را انجام دهیم. و اینگونه نیست که آنها با استقرار ابزار و آلات جنگی و نیروهای نظامی بتوانند ما را از انجام وظیفه شرعی منصرف نمایند. به همین دلیل تهدیدات دولت عربستان در سال جاری نسبت به سال گذشته کمتر بود. البته وزیر حج عربستان قبل از انجام مراسم، با ارسال نامه‌ای ممنوعیت برگزاری آن و احتمال برخورد را متذکر شد لیکن به فضل خداوند و دعای صالحان، بدون هیچ برخوردی مراسم برائت باشکوهتر از سال قبل در عرفات برگزار شد.

تصور می‌کنم مسؤولان عربستان دریافته‌اند که ضرر و زیان هرگونه برخوردِ خشونت‌آمیز با مراسم برائت، برای آنان غیر قابل جبران است، بخصوص در شرایطی که حاجیان در عرفات گردهم آمده، به دعا و راز و نیاز مشغولند.

ص: ۱۵۳

میقات: اصرار و پافشاری جناب عالی بر انجام مراسم برائت برای چیست؟

ج: اصرار و پافشاری جمهوری اسلامی بر انجام مراسم برائت، ریشه در فرهنگ دینی ما و مبانی اساسی اسلام در زمینه برگزاری حج ابراهیمی دارد. در این نگرش، حج تنها انجام یک سلسله اعمال و عبادات خشک و بی‌روح نیست؛ چرا که اینگونه رفتارها در دوره جاهلی هم وجود داشته و مردم آن دوران گرداگرد کعبه طواف می‌کردند و به مشعر و منا می‌آمدند.

امام باقر- ع- نیز فرمودند: «هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیهٔ ...» کعبه خانه توحید است و کلمه توحید مرکب از «لا اله» و «الّااللَّه» است آن کس که موحّد است باید در راستای نفی الهه‌های دروغین تلاش کرده، سپس در تثبیت «اللَّه» بکوشد. طرح مسأله توحید به شکل یک بعدی، سیاست بنی‌امیه و امویان است. به فرموده امام صادق- ع-: «بنی امیّه تبیین و تعلیم ایمان را آزاد می‌گزاردند لیکن تعلیم شرک و اقسام آن را منع می‌کردند تا وقتی آنها را به شرک وادار می‌کنند متوجه نشوند.» برائت از مشرکین، هدف اصولی تعلیم شرک و مبازره با شرک را تعقیب می‌کند.

حج بهترین پایگاه برای روشنگری و آگاه ساختن ملل مسلمان در این زمینه‌هاست.

مسلمانان باید در اینجا با مشکلات و نیازمندیهای جهان اسلام، رهبری الهی جهان اسلام، و اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلامی و راههای تحقق آن و ایستادگی در برابر جهان شرک و قدرتهای استکباری آشنا شوند، در چنین شرایط حساسی، سوق دادن مردم به سوی یک سلسله اعمال و رفتار خشک و بی‌روح، در واقع تحریف حج و تحریف اسلام حقیقی است.

بنابراین، پافشاری حضرت امام- قدّس سرّه الشریف- و مقام معظم رهبری- مد ظله العالی- و اینجانب که اجرا کننده فرامین آن‌عزیزان هستم مبارزه با تحریف حج و جهت دادن آن در راستای حل مشکلات جهان اسلام است واین که مشکل امروزِ جوامع اسلامی، قدرتهای استکباری و سلطه‌گرند و اگر سلطه آنان برداشته شود و مسلمانان استقلال و عزّت خود را باز یابند، بسیاری از مشکلات جوامع اسلامی مرتفع خواهد شد و به فرموده حضرت امام- قدس سره- در ذیل آیه «لیشهدوا منافع لهم» چه منفعتی از این بزرگتر و مهمتر که دست قدرتهای استکباری از منابع مادی و منابع زیر زمینی و ثروتهای عمومی کشورهای اسلامی کوتاه شود.

ص: ۱۵۴

میقات: مسلمانان دیگر کشورها، از جمله لبنانی‌ها با الگوگیری از موسم برائت ایرانیان، در حج سال ۷۵ در مطاف و در جمرات شعارهای کوبنده «الموت لأمریکا» و «الموت لاسرائیل» سردادند، ارزیابی جنابعالی از این رویداد چیست؟

ج: اقدام مسلمانان شجاع و متعهّد لبنان و دیگر کشورها در سال گذشته و نیز سالجاری، نشانگر هشیاری تدریجی مسلمانان جهان و تأثیر مقاومت و پایمردیهای جمهوری اسلامی در رابطه با برگزاری مراسم برائت است. و به رغم جوسازیهای وعّاظالسلاطین، این بیداری و هشیاری رو به گسترش است. از خداوند بزرگ می‌خواهم روزی فرا رسد که این بیداری فراگیر شود و بدون آن که تشنّج و ناامنی در مکه مکرمه در پی داشته باشد، مسلمانان بیدار و آزاده دنیا به وظایف دینی و الهی خود که همان مقابله با سلطه استکبار و استعمارگران است، بخوبی عمل کنند.

میقات: برخی از خطبای جمعه عربستان، با سوء استفاده از خطبه‌های نمازجمعه در مراسم حج، مطالبی را علیه تشیع و مراسم برائت از مشرکان بیان می‌کنند، برای پاسخگویی و مقابله با این حرکت تفرقه‌افکنانه چه اقدامی صورت گرفته است؟

این اقدام روحانیان وهّابی در موسم حج، در واقع به منظور جداسازی دین از سیاست و ایجاد اختلاف در میان امت اسلامی صورت می‌پذیرد و بدون تردید خوش خدمتی به دشمنان اسلام و قرآن کریم است. کلیه قوانین و مقرّرات اسلامی، با سیاست آمیخته است و به فرموده امام راحل-قدّس سرّه-: «حتی اخلاق اسلام هم سیاست است» اظهارات وعاظ السّلاطین در حقیقت بی‌محتوا ساختن اسلام و تهی‌سازی آن از درون بشمار می‌آید که متأسفانه این اقدام خطرناک هم اکنون به دست عناصر وابسته به وهابیت دنبال می‌شود. ما در پاسخگویی به این اظهارات نادرست، هم سال گذشته و هم سال جاری به آنان اعتراض کردیم و اظهاراتشان را پاسخ دادیم. تصوّر من این است که ادامه این اظهارات ممکن است موجب شود تا خدای ناکرده، مردم ما و مسلمانان غیر وهّابی کنترل خود را از دست داده، شدیداً موضعگیری کنند و همانجا به مقابله برخیزند و این به سود حکومت عربستان نخواهد بود.

اساساً این مطلب قابل قبول نیست که در عربستان عقیده وهابیت بر مسلمانان جهان تحمیل شود! آنها اگر عقیده‌ای هم دارند، مربوط به خود و پیروانشان است، چه دلیلی دارد که

ص: ۱۵۵

دیگران را مجبور به پذیرش آن کنند؟! بهرحال اگر ما نتوانیم جلو مردم را بگیریم ممکن است خود مردم پاسخ این افراد را بدهند.

میقات: در حجّ سال جاری، مأموران سعودی، قرآن و دیگر کتب ادعیه و مناسک را در فرودگاه جدّه از حاجیان ایرانی گرفتند و موجبات ناراحتی آنان را فراهم آوردند، تحلیل حضرت عالی از این اقدام سعودیها چیست و آیا برای استرداد آن کتابها اقدامی صورت گرفته است؟

ج: شاید این اقدام دلیل سیاسی نداشته باشد و منشأ آن تحجّر مذهبی و تحمیل عقاید وهابیت به دیگران است. نظر ما از همراه بردن قرآن این بود که اولًا: زائران در اوقات مختلف به تلاوت قرآن پرداخته، از برکات معنوی قرائت قرآن بهره بگیرند و ثانیاً: علی‌رغم شایعه‌ها و افتراهایی که به شیعه بسته‌اند مبنی بر آن که قرآن شیعه با قرآن سایر مسلمانان تفاوت دارد، همگان قرآن شیعه را دیده، آن شبهه برطرف شود و ضمناً تعدادی از این قرآنها را نیزبه مسلمانان سایرکشورهاهدیه کنند. طبیعی‌است که این اقدام تهمت‌های وهابیان را خنثی می‌کند وشاید به همین دلیل مانع ورود آن به‌کشورعربستان شدند. بهرحال این‌اقدام بیش‌از آن که به ما لطمه بزند به وهابیت و سیاستهای غیرقابل دفاع و جاهلانه آنها لطمه وارد ساخت.

من فکر می‌کنم فصلنامه «میقات حج» و نیز سایر مطبوعات و رسانه‌ها باید در افشای این حرکت جاهلانه، گامهای مؤثری بردارند. در رابطه بااسترداد قرآن‌ها و کتب نیز تماسهایی با مسؤولان عربستان صورت گرفته و قول بازگرداندن آن را داده‌اند، لیکن تاتاریخ این مصاحبه، هنوز ازسوی آنان اقدامی صورت نگرفته است.

میقات: همه ساله کتابهای زیادی در عربستان علیه تشیع منتشر می‌شود، ارزیابی حضرتعالی از انتشار این کتب چیست؟ و حوزه نمایندگی ولی فقیه برای مقابله با آن چه اقداماتی را صورت داده است؟

ج: انتشار اینگونه کتابها، به یقین یک سیاست استعماری است که برای جلوگیری از وحدت کلمه و اتحاد مسلمانان و شعله‌ور ساختن جنگهای فرقه‌ای ومذهبی صورت می‌گیرد.

بسیاری از مطالب مندرج در این کتابها، دروغ‌ها و افتراهایی است که به شیعه بسته‌اند که نه تنها شیعه آنها را قبول ندارد بلکه با آن سخت مبارزه نیز می‌کند.

ص: ۱۵۶

به نظر من پاسخگویی به این شبهات و افتراها، تنها وظیفه بعثه مقام معظم رهبری نیست، گرچه ما به سهم خود اقدامات مفیدی انجام داده‌ایم و باز هم سرمایه‌گذاری خواهیم کرد، لیکن پیشنهاد می‌کنم در سال جاری معاونت آموزش و تحقیقات از کلیه نهادها و ارگانهای ذیربط و نیز شخصیتهای مذهبی و علمی که در این راستا می‌توانند کارهای مفید و مؤثری داشته باشند، دعوت به عمل آورده، کتابها و شبهه‌ها و افتراهای مطرح شده را در اختیار محققان قرار دهد و پاسخگویی و اقدام در هر مورد بین آنان تقسیم شود، آقایان هم وقت بگذارند، سرمایه‌گذاری کنند، کتابهای کوچک و بزرگ در سطوح مختلف، تألیف و منتشر نمایند تا در نتیجه، جلو این حرکتهای تفرقه افکنانه وهّابیان گرفته شود. اگر ما به صورت اصولی و کلان به این مسأله نگاه کنیم، لازم است چنین اقدامی انجام شود.

نکته مهمّ دیگر این که: باید با نویسندگان اینگونه کتابها ارتباط خصوصی برقرار شود. باید با آنها مکاتبه کرد، بدیهی است اگر نویسنده‌ای مزدور نبود حاضر به بحث می‌شود. چه بسااین ارتباطات وپاسخگویی‌ها تأثیر مطلوب بگذارد وآنان را از ادامه این روش ناپسند بازدارد. به هرحال من فکر می‌کنم ارتباط خصوصی با این نویسندگان مفید باشد.

از سوی دیگر ما از طریق همین فصلنامه به همگان اعلام می‌کنیم که اگر کسی در رابطه با مبانی عقیدتی و فقهی ما حرفی دارد، آماده‌ایم تا بصورت بحث‌های زنده رادیو- تلویزیونی و یا از طریق حضوری و نیز مکاتبه‌ای به گفتگو بنشینیم و با یکدیگر بحث کنیم.

استفاده از این شیوه نیز به نظر می‌رسد نتیجه مطلوبی در آینده داشته باشد.

لازم به تذکر است که معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری در این زمینه تاکنون اقدامات مفیدی انجام داده و حدود سی کتاب و جزوه منتشر کرده است که امیدواریم مورد عنایت حضرت حق تعالی قرار گیرد.

میقات: همایش‌های متعدّدی توسّط بعثه مقام معظم رهبری در حجّ سال ۷۵ در مکه و مدینه برگزار گردید، حضرت عالی تشکیل اینگونه همایش‌ها را تا چه‌اندازه مهم می‌دانید و تأثیر آنها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: همایش‌هایی که به همّت بعثه مقام معظم رهبری همه ساله در مکّه مکرمه و مدینه منوّره برگزار می‌شود، امسال از رونق بیشتر و بهتری برخوردار بود. کمترین تأثیری که

ص: ۱۵۷

این همایش‌ها دارد این است که اهتمام جمهوری اسلامی نسبت به مسائل بین‌المللی اسلام و تلاش در جهت ایجاد تقریب بین مذاهب اسلامی را نشان می‌دهد. گردهمایی‌هایی همچون: اهلبیت، بوسنی، افغانستان، عراق، هند و ... همگی نشان از آن دارد که در چنین مکانهای مقدّسی و همزمان با انجام اعمال و مناسک حج، بایـد مشکلات جهان اسلام را بررسی و با همت همه ملتهای اسلامی آن را حل کرد. به مسلمانان می‌فهماند که در کنار ارتباط با خدا و تقویت بنیه معنوی، در برابر دشمنان دین بایستند و برای تحقّق و پیاده شدن دستورات اسلام، اختلافات را کنار گذاشته، به حبل خدا؛ قرآن و اهلبیت تمسّک بجویند و برای ایجاد حکومت جهانی اسلام تلاش نمایند.

دیدار با علما و اندیشمندان و مسلمانان سایر کشورها، ثمره مهمّ و شیرین دیگری است که اینگونه همایش‌ها تاکنون در پی داشته است.

اگر این دیدارها می‌خواست بصورت هیأت‌های اعزامی به کشورهای مختلف صورت بگیرد هزینه‌های زیاد و مشقت‌های فراوانی داشت لیکن به برکت خانه خدا و حجّ، در فضایی سراسر از لطف و صمیمیّت و در محیطی بدور از هرگونه تشریفات، با کمترین هزینه برگزار می‌گردد.

البته شایسته است این اقدام در سطح وسیعتری صورت بگیرد و تمامی نزدیک به دو میلیون حج‌گزار در جریان مسائل قرارگیرند لیکن از آنجا که دولت عربستان از چنین کاری جلوگیری کرده و امکان برگزاری همایش‌هایی از این قبیل را برای ما فراهم نمی‌سازد، لذا ما برآن شدیم تا در سطحی محدودتر اینگونه کنگره‌ها را در بعثه مقام معظم رهبری تشکیل دهیم.

میقات: فعالیتهای آموزشی- تحقیقاتی حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، در سالهای اخیر رشد و سرعت چشمگیری داشته است، ارزیابی حضرت عالی از گذشته چیست؟ و برای آینده چه پژوهشهایی را پیشنهاد می‌فرمایید؟

ج: خوشبختانه در رابطه با انتشار کتب و جزوات مورد نیاز و مرتبط با حج، کارهای قابل تقدیری تاکنون صورت گرفته است، تدوین این تعداد کتاب که در رابطه با حج و نیاز حاجیان تألیف و تدوین و منتشر شده، بحق باید گفت نه در تاریخ انقلاب بلکه در تاریخ ایران

ص: ۱۵۸

بی‌سابقه است که ما در زمان محدودی این همه نوشتار در رابطه با مسائل حج داشته باشیم واقعاً کارهای انجام شده که به لطف خداوند و تلاش معاونت آموزش و تحقیقات صورت پذیرفته و منتشر شده شایسته تقدیر است. لیکن من فکر می‌کنم هنوز هم به کارهای جدیدی نیازمندیم؛ از جمله: کتابی تدوین شود که ابعاد سیاسی حج و فلسفه برائت از مشرکان، در آن بخوبی تبیین گردد و برای این هدف، پیشنهاد می‌کنم: موضوعاتی تهیه و از محققان و اندیشمندان داخل و خارج کشور خواسته شود در این باره مطلب بنویسند.

موضوع مهمّ دیگر: تبیین ابعاد فقهی حج و حلّ مشکلات فقهی زائران است، بخصوص با توجه به اختلافات موجود در فتاوای مراجع محترم تقلید، مسائل مهمّی مانند قربانی، استظلال، محدوده مطاف و امثال آن نیز نیاز به بررسی محققانه و فراگیر دارد. وقتی هزاران گوسفند در روز عید قربان در منا ذبح می‌شود و بدون استفاده می‌ماند و آنها را می‌سوزانند و از بین می‌رود و از سوی دیگر میلیونها مسلمان در دنیا گرسنه بوده، نیازمند به غذا و امکانات غذایی می‌باشند، چه راه حلی را می‌توان یافت که حاجیان هم به وظیفه شرعی خود عمل کنند و هم اینهمه امکانات از بین نرود؟ اینگونه مسائل می‌طلبد که ما بودجه‌های تحقیقاتی خاصی برای حلّ آن در نظر بگیریم. پروژه‌های تحقیقاتی را به محققان پیشنهاد کنیم تا با بررسی همه جانبه موضوع، به راه حلّی اصولی و منطقی دست پیدا کنیم. پیشنهاد دیگر من این است که بروشورهای تبلیغی به شکل فنی و حساب شده با مطالب متنوّع و مفید در زمینه حج تهیه و در اختیار مردم در داخل و خارج کشور قرار داده شود تا آنها که رابطه چندانی با کتاب ندارند از این طریق با فرهنگ حج آشنا شوند.

همچنین کتابهایی در زمینه حج برای سطوح مختلف: افراد کم سواد، تحصیلکرده‌ها، حتی جوانان و نوجوانان و کودکان تدوین و نشر یابد. امیدواریم معاونت آموزش و تحقیقات بتواند در این زمینه‌ها نیز گامهایی سودمند و مؤثری در آینده بردارد.

میقات: همه روزه صدها نفر از زائران بیت‌اللَّه الحرام تحت عنوان دیدارهای مردمی، به بعثه آمده با حضرت عالی دیدار می‌کنند تأثیر این دیدارها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: دیدارهای مردمیِ بعثه، ابتکار جالب و ارزنده‌ای بود که با مشورت مقام معظم‌رهبری از سال نخستین تشرّف اینجانب به عنوان نماینده ولی فقیه صورت پذیرفت و

ص: ۱۵۹

بحمداللَّه تاکنون آثار و برکات خوبی داشته است: اولًا: از این طریق میان مردم و بعثه ارتباط برقرار می‌کنیم و ثانیاً بهترین سخنورانی که می‌توانند از نظر روحی و اخلاقی در مردم تأثیر بگذارند، برای آنها سخنرانی می‌کنند و تذکرات لازم را ارائه می‌دهند و در نتیجه از نظر معنوی در روحیه مردم تأثیر بسزائی دارد. بنابراین ارزیابی اینجانب از برگزاری اینگونه جلسات کاملًا مثبت است.

میقات: در سال جاری، تخلفات رفتاری تعدادی از حاجیان، کاهش چشمگیری داشت، ارزیابی جناب عالی در رابطه با علل و عوامل این کاهش چیست؟

ج: متأسفانه تعدادی از حاجیان کشور ما بدلیل شرایط خاصّ فرهنگی و محیطی که دارند، اقدام به برخی از کارها نظیر فروش پسته و انگشتر و تسبیح و امثال آن می‌نمایند که با شأن حاجی ایرانی سازگاری ندارد. سال گذشته با تمهیداتی که صورت گرفت، مقرر شد گمرک جمهوری اسلامی از خروج اینگونه کالاها جلوگیری نماید و مدیران کاروانها نیز مراقبتهای لازم را داشته باشند، روحانیان محترم کاروانها نیز با تذکّرات و راهنمایی‌های ارشادی خود حاجیان را آماده نمایند و آنان را از اینگونه کارها برحذر دارند.

اقدام مهمّ دیگری که صورت پذیرفت، تشکیل هسته‌های امر به معروف و نهی از منکر در کاروانها بود که با تلاش معاونت آموزش و تحقیقات بعثه صورت گرفت، بر اساس این طرح، تعداد قابل توجهی از زائران بصورت افتخاری انجام امر به معروف و نهی از منکر را در کاروان خود و نیز هر جا که رفت و آمد دارند به عهده گرفته، تذکرات لازم را به حاجیان ارائه می‌نمایند. این اقدام نیز به سهم خود در کاهش تخلفات بسیار مؤثر بوده، گرچه نمی‌توان گفت بکلّی پایان پذیرفته است لیکن امیدواریم با برنامه‌ریزیهای بهتر و استفاده بهینه از این هسته‌ها بتوانیم تخلفات رفتاری را به حدّاقل ممکن کاهش دهیم.

میقات: در زمینه آموزش زبان عربی و الزامی نمودن آن آیا اقدامی صورت گرفته است؟

ج: یکی از کارهایی که- انشاءاللَّه- باید هرچه سریعتر انجام پذیرد، فراگیری زبان عربی توسط کارگزاران حج است، آنان که تسلّط به زبان عربی ندارند کارآیی آنها در عمل قطعاً کمتر از دیگران است بر این اساس در آینده دانستن زبان عربی را بعنوان یک امتیاز جدی در نظر

ص: ۱۶۰

خواهیم گرفت و لذا توصیه می کنم از هم اکنون روحانیون و معین‌ها و مدیران محترم کاروان‌ها برای فراگیری زبان عربی اقدام نمایند. کتابی هم بنام «العربیهٔ المعاصره» توسّط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه برای فراگیری زبان عربی منتشر شده است که می‌توان از آن نیز کمک گرفت.

میقات: در چند سال گذشته در رابطه با یکسان‌سازی لباس زائران ایرانی پیشنهادهای زیادی رسیده، آیا تصمیمی در این زمینه گرفته شده است؟

ج: علت این که این پیشنهاد تا کنون عملی نشده، مشکلاتی بوده که تعدادی از زائران ما داشته‌اند، لیکن به فضل خداوند و با تلاش سازمان حج و زیارت تصمیم گرفته‌ایم نسبت به یکسان‌سازی لباس زائران ایرانی در حج سال آینده اقدام نماییم، آقایان و خانم‌ها هر کدام فرم و لباس خاصی داشته باشند و همه بطور متّحد الشکل در حرمین ظاهر شوند. متأسفانه هم اکنون برخی از آقایان و یا خانم‌ها با لباس‌هایی در مجامع عمومی ظاهر می‌شوند که نه تنها زیبنده زائر ایرانی نیست بلکه در شأن جمهوری اسلامی ایران هم نمی‌باشد. امیدواریم بتوانیم با برنامه‌ریزی صحیح و با دقت و ظرافت هرچه تمامتر، این مهمّ را به انجام برسانیم.

میقات: اگر جناب عالی توصیه و یا رهنمودی برای کارگزاران حج؛ اعم از مسؤولان و کارکنان بعثه و سازمان و نیز روحانیون و مدیران کاروانها دارید ارائه بفرمایید.

ج: نخستین توصیه اینجانب به کارگزاران حج، داشتن اخلاص در کارهاست. برکت و رشد کار، و نیز بازدهی هرچه بیشتر آن، در گرو اخلاص و برای خدا کارکردن است، بخصوص در رابطه با امر مهمی چون حج که یکی از مهمترین دستورهای عبادی- سیاسی اسلام است.

سفارش دوّم این که تمامی آقایان باید کارها را جدّی بگیرند. حضرت امام خمینی- قدّس سره- و مقام معظم رهبری- مد ظله العالی- نسبت به حج اهتمام خاصّی داشته و دارند که در مجموعه سخنان و پیام‌های این عزیزان دقیقاً مشخص است و اهتمام به حج در نظر آنان در ردیف مهمترین کارهای نظام مقدس جمهوری اسلامی قرار دارد؛ از این رو بر همه ما لازم است که در تمامی ابعاد اجرایی، فرهنگی و ... با جدیّت و تلاش فراوان برنامه‌ها و سیاست‌ها را دنبال کنیم.

ص: ۱۶۱

تذکّر سوّم: توجه ویژه به برنامه‌ریزی است، هم در زمینه‌های اجرایی و هم در زمینه‌های آموزشی.

شرایطی که هم اکنون اکثر زائران ما دارند، می‌طلبد که برنامه‌های آموزشی زودتر آغاز شود و این بستگی به معرفی هرچه سریعتر روحانیون و معین‌های کاروانها دارد تا کاروانها زودتر شکل بگیرند و برنامه‌های آموزشی زائران بلافاصله آغاز شود. البته مطلبی در ذهن من هست و آن این که ما به کسانی که مسائل حج را بهتر دانسته و توانایی انجام صحیح حج را دارند اولویت بدهیم. معنای این سخن آن است که آنها که احیاناً نقصی و یا ضعفی در این زمینه دارند با شرکت در جلسات آموزشی و کار بیشتر تا زمان مشخصی مسائل را فراگرفته، ضعف خود را برطرف کنند در غیر این صورت اولویّت اعزام آنان لغو و بدیگران واگذار شود.

میقات: حضرت عالی به زائرانی که سال آینده به حج مشرف خواهند شد چه توصیه‌هایی دارید؟

ج: مهمترین توصیه من به زائران خانه خدا، توجه داشتن به آموزش مسائل و مناسک حج است آنان که سواد دارند کتابهایی که با زحمت زیاد توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه فراهم آمده است را از هم اکنون تهیه و مطالعه کنند و از نکات مهمّ آنها یادداشت بردارند.

هر مقدار اطلاع آنها بیشتر باشد، از این فرصت الهی بهتر می‌توانند استفاده کنند. توصیه دیگر این که آنان که بی‌سواد هستند از افراد با سواد داخل خانه و یا فامیل و بستگانشان کمک گرفته، نسبت به فراگیری مناسک، احکام، اسرار و معارف حج، شناخت اماکن و ... اقدام نمایند و همه کسانی که در سال جاری و سال‌های آینده به حج مشرف خواهند شد، از هم اکنون در هر هفته ساعاتی را برای فراگیری مسائل حج اختصاص دهند تا از این سفر معنوی و الهی که معمولًا برای هر انسانی در عمر خود یکبار بیشتر اتفاق نمی‌افتد حداکثر استفاده را ببرند.

میقات: برای حسن ختام این مصاحبه اگر ممکن است یکی از خاطرات جالب حج سال ۷۵ را برای خوانندگان فصلنامه «میقات حج» بیان فرمایید.

ج: یکی از خاطرات شیرین و بیادماندنی امسال، صحنه‌ای بود که پس از مراسم برائت در عرفات شاهد آن بودم، دوستان فردی را نزد من آوردند که سه دکترا داشت و پس از بیست سال مطالعه و تحقیق مذهب اهل بیت- علیهم‌السلام- را برگزیده بود، آمدنش نزد من نیز

ص: ۱۶۲

برای این بود که از طریق من بعنوان نماینـده ولی فقیه، با رهبر معظم انقلاب بیعت کنـد. وقتی دسـتش را در دست من گذاشت حال عجیبی پیدا کرد و گریه امانش نداد و به زبان عربی گفت:

من با حضرت آیه‌اللّه خامنه‌ای از طرف خود و زن و فرزندانم بیعت می‌کنم و تا سر حدّ جان بر این بیعت پایدار خواهم ماند.

واقعاً جـای تـأسف است که چرا بعضـی، از این زمینه‌های فرهنگی غافل‌انـد و به آن توجه ندارنـد. و این یک نمونه از صـدها نمونه است و من فکر می‌کنم این صحنه، و صحنه‌های دیگری از این قبیل برای همه مسؤولان فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران جالب و تکان دهنده و آموزنده باشد.

ص: ۱۶۳

با «عاتق بن غیث بلادی» در مکه مکرمه

سیدمحمدباقر حجتی

روز پنجشنبه ۶ ذی‌الحجه ۱۴۱۶ ه. ق./ ۶/ ۲/ ۷۴ ه. ش. بدون قرار قبلی، عازم دیدارِ یکی از دانشمندان مقیمِ مکه شدیم که بیشترین آثارِ قلمیِ او پیرامون تاریخ، و به ویژه تاریخِ مکه و جغرافیای آن و نیز قبایل و طوایف آن و جز آنها می‌باشد؛ و حدود شصت و چهار سال قمری از عمر خود را پشت سر نهاده است؛ چرا که وی در ۳/ ۱۰/ ۱۳۵۲ ه. ق./ ۱۸/ ۱/ ۱۹۳۴ م. در بیابانی در شمالِ مکه، جایی که به «مِشر» نامبردار است، در دامنه کوهی که آن را «ابیّض» می‌نامند زاده شده است.

ساعتِ پنج و ده دقیقه بعد از ظهر به منزل، و نیز دفتر او به نام «دار مکهٔ للنشر والتوزیع» واقع در میدانِ «اسلام» رسیدیم و با منشیِ او- که دارای اتاقکی بسیار کوچک مجهز به میز و تلفن و تشکیلاتِ اندکی دیگر بود- صحبت کردیم که می‌خواهیم با آقای عاتق مصاحبه و دیداری داشته باشیم. پس از دقایقی چند، رخصت یافتیم به اتاق کارِ آقای عاتق که تا حدّی بزرگ و مجهز و در هر چهار جهت دارای ویترینها و قفسه‌های آکنده از کتبِ مرجع بود درآییم. هم منشیِ آقای عاتق و هم خودِ او با گرمی و نیز صمیمانه با ما برخورد کردند.

ص: ۱۶۴

پس از معارفه‌ای کوتاه سر صحبت را باز کردیم. در این اثناء فرزند ده یازده ساله او به نام «محمد» چای مطبوعی که رایحه نعنایی آن، طعم آن را دوچندان دلچسب‌تر می‌ساخت برای ما آورد، و بسیار مؤدب و سنجیده از ما با چنین چایی پذیرایی کرد. از او پرسیدم چه می‌کنی؟

گفت: قرائتِ قرآن کریم را فرا می‌گیرم.

آقای عاتق مردی خون گرم و عجول در گفتگو و در عین حال سرشار از معلوماتی مطمئن نسبت به مساجد و جایگاههای ویژه و پایگاههای کهنِ مکه و نواحیِ آن به نظر می‌رسید که اگر شتابزده و با لغتِ دارجه و محلی با ما گفتگو نمی‌کرد، حظّ و بهره بیشتری نصیبمان می‌ساخت.

لذا از او درخواست کردیم راجع به آثارش و نیز ترجمه احوالش با ما به گفتگو بنشیند.

بلافاصله قائمه و نموداری چاپ شده از آثارش را در اختیار ما قرار داد؛ و نیز آن بخش از کتابی را که خود تحتِ عنوان «نشرالریاحین فی تاریخ البلد الأمین» تألیف کرده و ترجمه احوالش در آن آمده تکثیر نمود و به ما تسلیم کرد.

وی در این کتاب، متواضعانه در ترجمه احوالِ خود می‌نویسد:

من از این که شرحِ احوالِ خود را در کتابی- که خودم به تألیف آن دست یازیدم- وارد سازم در تردید به سر می‌بردم؛ لیکن بر این کار به خاطر اموری که اهمّ آنها را یاد می‌کنم مصمم گشتم:

۱- کسانی که از نظر علم و اندیشه و خرد، بهتر و برتر از من بوده‌اند ترجمه احوالِ خود را نگاشتند؛ به عنوان نمونه و نه جامع، چند تن از علما را نام می‌بریم که گزارش زندگانی خود را قلمی کرده‌اند:

- استادِ مورخانِ مکه؛ یعنی محمد تقی فاسی در کتابِ خود به نام «العقد الثمین».

- استاد خیرالدین زرکلی در پایانِ کتابِ خود: «الأعلام ...»، که ترجمه احوالشان در همین کتاب «نشر الریاحین» نیز عیناً همانگونه که خود نگاشتند منعکس شده است.

- و دانشمندان دیگر از قبیل: عماد اصفهانی، ابن سینا، ابن الخطیب، ابن خلدون، و دانشمندانِ بی‌شماری که از پایگاه علمی پایین‌تری برخوردار بوده‌اند.

۲- تاکنون ترجمه‌های فراوانی از احوالم- که پاره‌ای از آنها را خود نگاشتم و توأم با

ص: ۱۶۵

شتابزدگی و نیز فشرده بوده و اختلاف و کمبودهایی در آنها دیده می‌شود- منتشر شده است؛ ولی در اینجا بر آنم ترجمه احوالی از خود بنگارم که برای ماقبل و مابعدِ خود، مرجع مطمئنی باشد، و خداوند به قصد و نیت هر کسی آگاه است، و پشت پرده اراده هر کسی را بهتر می‌خواند، و «إنما الأعمال بالنیات». لذا اینگونه خود را می‌شناسانم:

عاتق بن غیث بن زُویر بن زائر بن حمود بن عطیهٔ بن صالح البلادی. «البلادیه» شاخه‌ای از قبیله «حرب العریضه» ای است که می‌توان گفت امروزه- بدون هیچ فاصله- از «صحراء الطف» در شمال تا «وادی حلی» در جنوب در گذرگاهِ مدینه و اطراف مکه و جده و شهرهای دیگر امتداد دارد. [عاتق بلادی درباره «البلادیهٔ» و «حرب العریضه» کتابی تحت عنوان «نسب حرب» تدوین کرده است که گزارش کوتاهی از آن را ضمن آثارش خاطر نشان خواهیم شد].

مادرم، مرزوقه دختر حظیظ بن عائد بن حُجیلان بلادی؛ و مادرِ مادرم، خضریه دختر ثابت مکیحیلی بلادی، و جده پدریم رَزنهٔ دختر عتیق اللَّه بن مُعتَقِ رَفیقی که او نیز از «البلادیه» است.

من در بیابان شمال مکه، جایی که «مِشر» نام دارد، در دامنه کوهِ کوچکی که به «ابیّص» نامبردار است زاده شدم و در بیابان و صحرا پرورش یافتم.

ممکن است کسی بگوید: تو که در بادیه و صحرا زاده شدی و در آنجا پرورش یافتی، از کجا و چه منبعی می‌گویی که در سومِ شوالِ ۱۳۵۲ ه. ق. به دنیا آمدی؟!

راستی جا دارد چنین پرسشی مطرح گردد. و حق به تمام معنا برای این پرسشگر برای چنین سؤالی وجود دارد؛ ولی این داستان هم شنیدنی است: خانواده‌ام می‌گفتند: فلانی همراه مجاهدین در جنگی شرکت داشت؛ و هنگامِ ولادتِ تو با گوسفندی بازگشت؛ و پدرِ تو این گوسفند را از او خریداری کرده آن را به عنوان عقیقه برای تو قربانی نمود. قضیه تا اینجا هیچ مطلبی را درباره تاریخ ولادتم بازگو نمی‌سازد.

در سال ۱۳۹۲ ه. ق. همین شخص که سالخورده گشته بود بر پدرم درآمد و علی‌رغم آن که امّی و بی‌سواد بود من این امید را در دل می‌پروراندم که گزارشی درباره تاریخ ولادتم از ناحیه اوبیابم. به او گفتم: یا اباصالح! آیا تولدم را به یادداری؟! گفت: چرا به یاد نداشته باشم در

ص: ۱۶۶

حالی که پدر تو با گوسفندی که از من خریداری کرد سنتِ عقیقه کردن را درباره تو اجرا کرد.

گفتم: آن سال را به یاد داری؟! به فکر فرو رفت، و با انگشتان خود به محاسبه سرگرم شد و گفت: در مثل چنین ماهی چهل سال پیش بود که این قضیه اتفاق افتاد. گفتم: در سال ۱۳۵۲ ه. ق.؟ گفت: آری. روحانیانِ محلی وقتی برای مردم نامه‌نگاری می‌کردند می‌نوشتند:

مثلًا ۵۲. و این مرد نیز اوّل شوال را عید می‌گرفت چون شوال به عنوان اولِ ماه سال به شمار می‌رفت. از این رهگذر بر من ثابت شد که در ماه دهم (شوال) ۱۳۵۲ ه. ق. متولد شدم، و من عنایت و اهتمامی جز به این قضیه نداشتم، لیکن دو سال قبل خواهر بزرگم در ماه رمضان که با ما در روزه گرفتن همراهی می‌کرد نزد ما آمد، و با هم گفتگو می‌کردیم. گفتم: ابوصالح (رحمه‌للّه) چنین و چنان می‌گفت: خواهرم گفت: راست گفته است: ما، در میدانِ «ابیّص» در «مسر» جشن عید برگزار می‌کردیم. و عادت صحرانشینان چنان بود که برای عید گردهم می‌آمدند، آنگاه در روز سوم از هم می‌پراکندند. در این عید پدرم- که شیخِ قوم و قبیله بود- پس از بامدادان خاطرنشان شد که امروز نمی‌توانم از عیدگاه بگوچم. خواهرم گفت مادرم به درد زایمان تو در آن روز گرفتار بود، و تو را در ساعاتی میانِ نمازِ عصر و مغرب در چنین روزی به دنیا آورد. این است داستان (۳/ ۱۰/ ۱۳۵۲ ه. ق.).

[یک مورّخ که در بیابان زاده شده و تاریخ ولادت را عادتاً در چنین محیطهایی ثبت و ضبط نمی‌کردند به مدد ذوق و قریحه و شمّ تاریخی از درون فضایی تاریک و ناشناخته، تاریخِ ولادتِ خود را نسبتاً و بلکه کاملًا دقیق استنباط می‌کند؛ واللّه أعلم].

عاتق می‌گوید در چنین بیابانی پرورش یافتم. پدرم میان وادی «الفُزَع» در شمال تا وادی «عُرنه» در جنوبِ مکه چوپانی می‌کرد. اما مراتع و چراگاههای ما غالباً از آن پس، شمالِ «الهضاب» تا جنوب «عسفان» و تا شمال «أم المؤمنین- میان مکه و وادی فاطمه- بود. و اما ییلاقِ ما پیرامون نخلستانِ ما در آن زمانی بود که رطب در قریه و آبادی‌ای- که «محجوبه» نام داشت و در شمال مکه بود و با مکه ۱۲۰ کیلومتر فاصله داشت- می‌رسید و شیرین می‌شد. یادآوری می‌شود که فاصله این قریه تا مکه از بلندیهای وادیِ «خلیص» در مد نظر است.

در خانه پدر و مادری پرورش یافتم که اهل ایمان بودند. پدرم برای تمام نمازهای

ص: ۱۶۷

فریضه، اذان می گفت و نماز را برگزار می کرد، و مادرم خوانـدن نماز را به من تعلیم می‌داد؛ شایـد بعیـد به نظر رسـد که من بگویم فرق زیادی میان آنچه مادرم به من تعلیم داد، و آنچه را از استاد در مسائل مربوط به نماز فراگرفتم وجود نداشت.

در این بـادیه انواع چهـار پایـان و دامهـا را به چرا می‌بردم، گوسـفند و شتر و جز آنهـا را در چراگاههـا می‌پاییـدم و دراز گوشـها را می‌رانـدم، و از مراتع دور می‌سـاختم؛ چنـانکه اسـتاد مـا غزالی می گفت؛ و بلکه بـا عصـا و چوبـدستی و آتش، گرگها را از پیرامون چراگاهها طرد می کردم.

پدرم داستانسـرا و نسب شناس و شاعری نافذ بود؛ البته در سطحِ مردمی که امّی و بی‌سواد بودند، نه آن گونه که ما، هم اکنون شعرا و راویه‌ها و نسّابه‌ها را ارزیابی می کنیم و من اشعار مردمِ قبیله خود را به گونه‌ای جامع به خاطر سپرده بودم. هیچ قصیده‌ای به گوشم نمی‌رسید مگر آن که آن را در گنجور حافظه خود ذخیره و نگاهبانی می کردم.

در سال ۱۳۶۴ ه. ق. پـدرم از دنیـا رفت در آن زمـانی که جنـگِ جهانیِ دوم، ممالک را در تب و تاب خود می‌آزرد. من مقیم مکّه مکرمه شدم، و به تحصـیل و فراگیری دروس نظامی و ارتشی روی آوردم؛ امّا عمده اهتمام خود را به درس در مسجدالحرام متمرکز ساخته و از اساتید فاضل، علوم را فرا گرفتم.

به سال ۱۳۷۲ ه. ق. به طائف سـفر کردم، و سـرانجام به مقامات و مناصبی در ارتش دست یافتم و در میان تیپ یازدهِ ارتش سعودی که به منظور تقویت سپاه اردن همزمـان بـا تجـاوز قوای سه گـانه انگلیس و آمریکا و فرانسه به کانال سوئز گسیل شدنـد، به عنوان یکی از افسران پیاده نظام می کوشیدم.

و در خلاـل دو سـال توقف در اردن به دریافت دیپلم تخصصـی در مطبوعات در «معهـد دار عمان العالی» دست یافتم، و نیز در زبان انگلیسی به دریافت دیپلم طی یک سال نائل آمدم.

وقتی گواهینـامه در کار مطبوعاتی را دریافت کردم، گاهی به کارهای فکری می‌پرداختم و بالاخره پس از ارتقا به مناصبِ مختلف، به عنوانِ رئیس سـتادِ سـلاحِ حدودِ مکه منصوب گشتم. در ۱/ ۱۱/ ۱۳۹۷ ه. ق. حکم بازنشسـتگی من- طبق میـل و علاقه خودم- به منظور پرداختن به کارهای فکری و تحقیقاتی صادر شد.

ص: ۱۶۸

در ۷/ ۳/ ۱۳۹۹ ه. ق. «دار مکهٔ للنشر و التوزیع» را- که تاکنون به نشر آثارِ من و دیگران همواره فعّال است- تأمین کردم.

این دانشمند کوشا و نستوه سه بار ازدواج کرد که محصول آنها تاکنون پانزده فرزند پسر و دختر است.

فعالیتهای علمی:

وقتی به دیپلم امورِ مطبوعاتی دست یافتم، به کارهایی از نظر نگارش توفیق یافتم.

اگر چه این کارها چندان در سطح بالایی قرار نداشت.

برای روزنامه‌های «الندوه»، «عکاظ»، «القصیم»، «الأضواء» و جز آنها، با نام مستعار مقالاتی می‌نوشتم، لیکن از سال ۱۳۸۸ ه. ق. بحثهایی تخصّصی را در مجله «المنهل» و «العرب» به صورت مقالات منتشر ساختم، و این مقالات مجموعاً به صدها مقاله در روزنامه‌ها و مجلات بالغ می‌شود.

ص: ۱۶۹

سفرها و کوچشهایی را در داخل عربستان و خارج آن در پیش گرفتم:

الف- سفرهای داخل عربستان را نمی‌توانم بر شمرم؛ امّا محصول آن مؤلفات و آثار متعددی است (که ضمن بر شمردن آثارم گزارش خواهد شد).

ب- اما سفرهایم به خارج عربستان عبارتند از سفر به:

اردن، سوریه، فلسطین، ساحل غربیِ رودِ اردن- قبل از اشغال صهیونیستها-، عراق، کویت و مصر.

از جمله سفرهایم سفری بود که ضمن آن هفت هزار و اندی کیلومتر را در صوب مکه، عمان، دمشق، بیروت، لاذقیه، حلب، حماة، حمص، بغداد، بصره، کویت، دمّام، ریاض و بار دیگر ایضاً، سرزمینهای مکه و عمان و دمشق را با اتومبیل پشت سر نهادم.

در شماری از کنفرانسها- با وجود آن که معتقدم چندان مفید نبوده است- شرکت کردم، و عضو چند انجمن ادبی نیز هستم.

مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیویی و تلویزیونی بی‌شماری تاکنون برگزار کردم. و راجع به من ده‌ها زندگی نامه و تحقیقات از چین در شرق تا شیکاگو در غرب نگارش یافته، و پاره‌ای از کتبِ من به زبانهای دیگر برگردان شده است.

تاکنون بیش از سی کتاب تألیف کرده‌ام که اکثر آنها به چاپ رسیده است؛ بدین شرح:

۱- آیات الباهرات؛ در بررسی آیاتی که حاوی عبرت و موعظه و دعوتِ به تفکر در مخلوقات است، در یک مجلد.

۲- اخبار الأمم المبادة؛ داستانهایی است در امتهایی که نابود و منقرض شده و انبیایی که به سوی آنها مبعوث گشتند؛ از قبیل امم: عاد، ثمود، قوم شعیب، و قوم لوط، در یک مجلد.

۳- اخلاق البدو؛ (درباره اشعار و اخبار و تاریخ صحرانشینان و بیابان گردان) این کتاب، اطلاعاتی درباره خلق و خوی و نحوه زندگانی و حالت اجتماعی و روانی آنان را در اختیار مطالعه کنندگان قرار می‌دهد.

۴- الأدب الشعبی فی الحجاز؛ نخستین بررسیِ جامع و پرمحتوی درباره آداب و عادات و راه و رسم زندگانی در حجاز به شمار می‌آید. این کتاب چند بار به طبع رسیده است.

۵- ألحان و أشجان؛ عاتق می‌گوید: این کتاب را «دیوان شعر» بر می‌شمارم که بارها

ص: ۱۷۰

تصمیم گرفتم آن را از میان ببرم؛ لیکن از این کار بیمناک بودم (ولعل له عذر و أنت تلوم).

۶- امثال الشعر العربی؛ کتابی که طی آن ابیاتی از شعرهایی که از زمان پیدایش آن تا پایان سده نهم هجری به صورت ضرب‌المثل درآمده، گزارش شده است. در یک مجلد که در ۱۴۰۹ ه. ق. به طبع رسیده است.

۷- أودیهٔ مکه؛ این کتاب دارای سه پیوست است: جغرافیای منطقه مکه، مقداری از تاریخ مکه و مطالبی راجع به ساکنان مکه در یک مجلد.

۸- بین مکه و برک الغماد؛ سفرنامه و مشاهدات نویسنده است.

۹- بین مکه و حضر موت؛ سفرها و مشاهدات نویسنده در سرزمینهای نجران، الربع الخالی، قبایل یمن و حضر موت و انساب و تاریخ و تیره‌های کنونی آنها است که چاپ اول آن در ۱۴۰۲ ه. ق. صورت پذیرفت.

۱۰- حصاد الأیام؛ یاد کرد یادگارهای ایام طفولیت و کودکی و سالخوردگی است.

۱۱- بین مکه و یمن؛ سفرهای تحقیقی راجع به تهامه حجاز و یمن، قبایل، جغرافیا، تاریخ، عادات و رفتارهای اجتماعی و اوضاع اداری آنها است. در یک مجلد.

۱۲- رحلات فی بلاد العرب؛ وصف و تعریفِ آثارِ شمال حجاز و اردن و شناسنامه قبایل این منطقه، شاخه‌ها، انساب، سرزمینها، تاریخ آنها و نیز وصف عمانِ عرب: کوهها، خیابانها، بازارها، و امکنه تجمع آنها است. این کتاب چند بار به طبع رسیده است.

۱۳- الرحلهٔ النجدیه؛ سفرنامه‌ای است مربوط به اعماق گسترده نجد که در آن، شهرها و آبادیها و روستاهای نجد و مسافتهای میان آنها و قبایل و بطون و جنبشهای فکری و ادبی در ریاض، وصف و گزارش شده و چند بار به طبع رسیده است.

۱۴- سقیط الندی؛ بندهایی حاوی لطائف ادبی که بخشی از آن در مجله «المنهل» به طبع رسیده، و بخشی دیگر هنوز به دست چاپ سپرده نشده است.

۱۵- طرائف و امثال شعبیه.

۱۶- علی طریق الهجره؛ محصول سفرهایی است در قلب حجاز که جغرافیای میان حرمین در آن شناسانده شده، و نقشه‌هایی در آن آمده است که جایگاههای غزواتِ حضرتِ رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- را در آن شرح می‌دهد. در یک مجلد، که چند بار به چاپ

ص: ۱۷۱

رسیده است.

۱۷- علی ربی نجد؛ سفرها و مشاهدات نویسنده در مناطق میان مکه و قصیم و بلندیهای نجد می‌باشد. در یک مجلد.

۱۸- فضائل مکه و حرمهٔ بیت اللّه الحرام؛ در بیان فضائل ام‌القری و حرمتِ آن، و پاداش اعمال حسنه در آن و گزارش کیفر کسانی که حرمتِ این سرزمین را نگاه نمی‌دارند و در آن به الحاد دچار می‌آیند. در یک مجلد که چند بار به طبع رسیده است.

۱۹- فضائل القرآن؛ درباره فضائلِ تلاوت و تعلیم قرآن و فضائل پاره‌ای از سوره‌ها و فضیلت مداومت بر تلاوت و حفظِ آنها. در یک مجلد.

۲۰- فی قلب جزیرهٔ العرب؛ سفرها و مشاهدات نویسنده در جزیرهٔ العرب می‌باشد. در یک مجلد.

۲۱- قلب الحجاز؛ درباره مشهورترین وادیها و درّه‌ها و قُراء و سکّان حجاز و جغرافیای میان حرمین و مقداری از تاریخ آن می‌باشد. در یک مجلد.

۲۲- معجم قبائل الحجاز؛ کتابی است در ۶۱۰ صفحه که طی آن همه قبائل و بطونی که از آغاز تاریخ تا روزگارِ ما در حجاز به سر می‌بردند و انساب و فروع و تاریخ و سرزمینهای آن گزارش شده است. در یک مجلد، که چند بار به طبع رسیده است.

۲۳- معجم الکلمات العجمیه و الغریبه فی التاریخ الإسلامی؛ کتابی است که طی آن، واژه‌های ترکی و فارسی و قبطی و جز آنها- که در کتب تاریخ اسلامی وارد شده- مورد استقصاء و بررسی قرار گرفته است.

۲۴- معجم‌المعالم الجغرافیه فی السیرهٔ النبویه؛ در این کتاب، همه مواضع و جایگاههایی که در کتب سیره نبوی آمده استقصاء و بررسی شده، و وضع کنونی آنها نیز مشخص گردیده است. در یک مجلد.

۲۵- معجم معالم الحجاز؛ کتاب جغرافیایی ادبی تاریخی پرحجمی است که در ده مجلد تدوین شده است.

۲۶- معالم مکهٔ التاریخیهٔ و الأثریه؛ معجم و فرهنگی که به ویژه، مواضعی که در محدوده مکه مکرمه- که در قرآن و حدیث و شعر و تاریخ آمده- در آن مشخص گردیده و

ص: ۱۷۲

وضع کنونی آنها نیز گزارش شده است.

۲۷- المیضاح؛ در این کتاب تصحیحاتی که در مورد منشوراتِ عربستان و احیاناً جز آن، از سوی عاتق بلادی انجام گرفته، فراهم آمده است.

۲۸- نسب حرب؛ کتابی است که درباره قبیله «حرب» درباره انساب و سرزمینها و شاخه‌های این قبیله و افراد برجسته آن- که مجموعاً بخش مهمی از تاریخ جزیرهٔ العرب را تشکیل می‌دهند- گفتگو کرده است.

۲۹- نسیم الغوادی من مثنیات البلادی؛ اشعاری است از عاتق بلادی.

۳۰- نشر الریاحین فی تاریخ البلد الأمین؛ ترجمه احوال مورخین و جغرافی‌دانانِ مکه در گذرِ اعصار است. در دو مجلد.

۳۱- هدیل الحمام فی تاریخ البلد الحرام؛ ترجمه احوال شعرای مکه از عهد «جرهم» تا زمان حاضر، و درج همه و یا نمونه‌ای از اشعار آنها است که در ۴ مجلد به طبع رسیده است.

۳۲- رسائل و مسائل؛ عاتق بن غیثِ بلادی در مقدمه این مجموعه می‌گوید:

دفتر و محل کارم از سال ۱۳۹۲ ه. ق./ ۱۹۷۲ م. شمار فراوانی از نامه‌ها را توسط مطالعه کنندگان کتابهایم و نیز دوستانم دریافت می‌کند.

- پاره‌ای از آنها مراتب تقدیر و ستایش خود را پیشکش می‌کردند.

- شماری از آنها حاوی نقد و تصحیح مربوط به آثارم بوده است.

- دسته‌ای از آنها در مقامِ اثبات اطلاعاتی، مبتنی بر آراء و ذوق و سلیقه‌های شخصی بوده است.

- و سرانجام تعدادی از آنها جفاکارانه و غیر منصفانه قلمی شده بود.

خدا می‌داند که در تمام مساعی و کوششهایِ علمی و جز آن، می‌خواستم با معیار و میزان عدل کارهایم را برگزار کنم و به اصطلاح، عادل باشم (عدل در گفتار همانندِ عدلِ در عمل و کردار از اجر و ثواب برخوردار است).

لیکن جلب رضای مردم، هدفی است که دست یافتن به آن امکان ناپذیر است. و کسی که به چیزی دلبستگی می‌یابد با چیز دیگری نمی‌توان رضای خاطرش را به دست آورد.

هر چند بحمداللّه، انتشار و رواج علم، و گسترشِ آشنایی مردم به خواندن و نوشتن- منهای توان کافی فکری و آشنایی به شؤون اجتماعی- به مدد مردم آمد؛ لیکن این ناتوانیها

ص: ۱۷۳

موجب پدید آمدن لغزشهایی غیر قابل اغماض گشت:

لذا بعضی به مجرد این که نام کسی در کتب تراجم آمده و همنام با کسی است که به قبیله‌ای منسوب است انتساب او را به آن قبیله داعی شده‌اند. به همین جهت شخصی از بنی عمرو مدعی شده که ما از «انصار» هستیم. و فردی دیگر از بنی موسی می گفت: ما از «بنی موسی بن جعفر» می‌باشیم. شماری از مردم انصاف و واقع بینی را نُصب‌العینِ خود ساخته، و اصول و ریشه‌های این قبائل را شناساندند.

باری، وقتی با یکی از برادران درباره این نامه‌ها به مذاکره نشستیم، او نشرِ این رسائل و نامه‌ها را به همان صورتی که هست پیشنهاد کرد؛ و گفت اگر این نامه‌ها به صورتِ کتابهای معمولی حروف‌چینی شده و به چاپ برسد بهانه‌ای برای انکار و مغالطه در اختیار دیگران قرار می گیرد. این موضوع را با دوستان در میان گذاشتم دیدم آنها چنین کاری را پسند کرده و طبع این نامه‌ها را به همان صورتِ دست نوشت و یا اصلِ تایپ شده تأیید و بدان تشویق نمودند.

هدف از نشر این رسائل و نامه‌ها به صورتِ دست نوشت و یا تایپ شده- و به همان صورت اصلی- به شرحی است که ذیلًا یاد می کنیم:

۱- بدین منظور که مطالعه کنندگانِ معاصر و کسانی که پس از ما می‌آیند نمونه‌هایی از خطوط و تعبیرات و سطوح فرهنگ و معلومات و طرز تفکر و گرایشها و موضع گیریهای آنها و ما را باز یابند.

۲- باورداشتِ کسانی که این نامه‌ها را می‌خوانند مبنی بر این که دست آورد و نوشتارِ خود آنها است؛ چرا که خطوط و املا و تعبیر این نامه‌ها متفاوت می‌باشد و شاید مطالعه کننده این نامه‌ها در میان نویسندگان آنها افرادی را شناسایی کنند که وارد کارهای تحقیقاتی شده و در عین حال، فاعل را از مفعول تشخیص و تمییز نمی‌دهند! و علی رغم آن به اظهار نظر دست می‌یازند، و بسا افرادی در جمع آنها دیده می‌شوند که نمی‌دانند حکومت عباسیان مقدم بوده و یا حکومت عثمانیها؟!

شخصی برای من نامه‌ای نوشت که من، فلان بن فلان ... تا عباس بن مرداس سلمی [نَسَبِ من] می‌باشد. بدینسان مردی که دیروز از بادیه خود آمده نسب خود را در صحیفه‌ای با استمداد از کامپیوتر ترسیم کرده است.

ص: ۱۷۴

شخص دیگری به من چنین نگاشت: از فردی شنیده که من [عاتق بن غیث بلادی]، انساب را از برده «المقطه» فرامی گیرم؛ بدانید عاتق- که جزیرۀالعرب را زیر پا گذاشته و با اتومبیل سرزمینهای مختلف این جزیره را درنوردیده، کسی جز برده «المقطه» را نیافته که علمِ انساب را از او فراگیرد! من به «المقطه» به خاطر داشتن برده‌ای این چنین تبریک می گویم که چنین بنده‌ای و عبدی از او به جای مانده است؛ و پیشنهاد می کنم که برای این برده، مؤسسه‌ای بنیاد کنند که او این علم را- که پیچیده‌تر و غامض‌تر از دم سوسمار و بز مجه است به مردم تعلیم دهد.

۳- هدف عمده و اساسی نشر این رسائل، نشر نامه‌هایی است. جز نامه‌هایی که در آن سود و فائده‌ای یافتم، نامه‌های دیگری را نیاورم. و بالاخره باید بگویم هدف نهایی، شناخت و آگاهی مطالعه کنندگان به عناوین و آدرسها و مشخصات پاره‌ای از آنها و مراسله و مبادله نامه نگاری به منظور دستیابی به فوائد علمی از رهگذر بحث و گفتگوهای طرفینی است. و من سرانجام بر این باورم که این رسائل و نامه‌ها خالی از فایده نیست. (وإنما الأعمال بالنیات واللَّه من وراء القصد، و آخر دعوانا أن الحمد للَّه‌رب العالمین- مکۀ المکرمه عاتق بن غیث بلادی ۲۲ شوال ۱۴۱۵ ه. ق)

در میان این نامه‌ها یادداشتهایی از شخصیتهای برجسته علمی از قبیل پروفسور حمیداللَّه و جز او جلب نظر می کند؛ و عاتق بن غیث بلادی را پاسخهایی به این نامه‌هاست.

ما پس از مذاکره با آقای بلادی و استفاده از بیانات ایشان درباره تاریخ و جغرافیای مکه و شبه جزیرۀالعرب، او را ترک گفته و توفیق بیشتری را برای او در خدمت به اسلام واقعی آرزو کردیم.

مکه مکرمه- المعابده- قصر حسن عابد

۱۶/ ۲/ ۱۳۷۴ ه. ش./ ۱۶/ ذی‌الحجه ۱۴۱۶ ه. ق.

سیدمحمدباقر حجتی

ص: ۱۷۵

نقد و معرفی کتاب

ص: ۱۷۶

المغانم المطابه فی معالم طابه

صباح زنگنه

مقدمه

درباره آثار و اماکن، دیدگاههایی چند وجود دارد:

دیدگاه اول بر این اساس استوار است که نباید به حفظ و نگهداری و معرفی آثار و اماکن تاریخی پرداخت. این دیدگاه، حفظ و معرفی آثار را نوعی شرک یا تعلق به آثار گذشته که ممکن است نوعی بت تلقی شود می‌داند.

دیدگاه دوم: اعتقاد گروه اول را ندارد، اما در عمل کاری به کار آثار نیز ندارد.

دیدگاه سوم: اهتمام فوق‌العاده‌ای به حفظ و نگهداری و معرفی آثار گذشتگان از خود نشان می‌دهد و آن را از نظر تاریخی نشانه‌ای مهم و عامل جلب سیاحان و جهان گردان و وسیله کسب درآمد می‌داند.

قرآن کریم آثار و اماکن را نشانه‌های پند و عبرت دانسته و بر ضرورت تفکر و تأمل در آن، تأکید نموده است.

از طرف دیگر، در روایات پیامبر- ص- و ائمه اطهار- علیهم‌السلام- بر محبت برخی اماکن و تقدیس آنها تأکید فراوان شده است.

این که پیامبر خدا- ص- شهر مدینه را محبوب مؤمنین دانسته و فرموده است:

ص: ۱۷۷

«ایمان پایگاههایی دارد و شهر مدینه یکی از این پایگاهها است»

و این که فرمود:

«کوه احد ما را دوست دارد و ما او را»

و یا این که فرموده‌اند:

«بین حجره و منبرِ پیامبر، روضه‌ای است از باغها و روضه‌های بهشت.»

و صدها حدیث دیگر، همه و همه حاکی از تعلق اماکن به حوادث و وقایع تاریخ اسلامی است و مایه توجه مسلمانان (به ویژه محققان و تاریخ‌نویسان) در زمینه ثبت و ضبط و معرفی آنها گشته است.

کتابی که در صدد معرفی آن هستیم، نشأت گرفته از اهتمام به شهر مدینه منوره و تاریخ و اماکن و مساجد مقدس آن است.

*** «المغانم المطابه»

کتابی درباره مدینه منوره

مدینه منوره، پس از هجرت رسول خدا- ص- به آن، مورد اهتمام مورّخان و محققان قرار گرفت و درباره آن صدها کتاب نگاشته شد.

این شهر که مرکز اولین حکومت اسلامی در جهان شد و تعداد بسیاری از سوره‌ها و آیات قرآن کریم در آن نازل گردید و شاهد تحوّلات عظیمِ شکل‌گیری جامعه اسلامی و تنظیم امور حکومت و پایه‌گذاری آن شد و در حومه آن، جنگها و حمله‌های متعددی رخ داد و پیام توحید و عدالت از آنجا به اطراف و اکناف جهان گسترش یافت. این شهر مورد احترام و تقدیس همه مسلمانان جهان است و از رسول خاتم، محمد بن عبداللَّه- ص- درباره آن احادیث زیادی وارد شده که محبت آن را در دل پیروان خود رویاندند. دهها کتاب درباره فضیلت و مقام و آداب زیارت شهر مدینه و دهها کتاب درباره تاریخ و تحولات و دهها کتاب در خصوص بیان اسامی این شهر نوشته شده است. به اضافه تعداد زیادی کتاب پیرامون محله‌ها و اماکن شهر و اطراف آن و همچنین دهها کتاب در مورد علما و اولیا و صلحا و حافظان قرآن و راویان احادیث تألیف یا تصنیف و تعدادی کتاب هم در

ص: ۱۷۸

خصوص حوادث واتفاقات وبلایای طبیعی که برشهر واطراف آن واردآمده، تألیف گردیده است.

شاید قدیمی‌ترین اثری که درباره این شهر نوشته شده، کتاب عبدالعزیز بن عمران الزهری المدنی، معروف به «ابن ابی ثابت الأعرج» باشد. ذکر نام این کتاب در «فهرست» ابن ندیم و «المناسک» حربی و همچنین در کتاب «تاریخ مدینه» ابن شبّه، آمده است.

ابن عمران زهری مدنی، در سال ۱۹۷ ه. وفات یافته است.

پس از ایشان، محمد بن الحسن بن زباله مخزومی مدنی است که کتابی درباره تاریخ مدینه نگاشته است. تألیف این کتاب در سال ۱۹۹ ه. بوده است. از این کتاب اثری در دست نیست مگر برخی مواردی که سمهودی مورخ در کتاب خود «وفاء الوفا» نقل کرده است.

دو مورخ، یکی زبیر بن بکار (۱۷۲ تا ۲۵۶ ه. ق.) و دیگری یحیی بن الحسن الحسینی المدنی (۱۲۴– ۲۷۷ ه. ق.) از ابن زباله مخزومی مطالب زیادی نقل کرده‌اند. زبیر بن بکار در زمینه‌های ادبیات و شعر کتابهای زیادی داشته و در مورد تاریخ مدینه، کتابی نوشته است تحت عنوان «کتاب اخبار المدینه» که ابن حجر در کتاب «الاصابه» خود از آن چند جا نقل قول کرده است.

فیروزآبادی در کتاب «المغانم المطابه» فصلی طولانی درباره محل سکونت قبایل در مدینه، از آن نقل قول نموده است.

ابن بکار، کتاب دیگری نیز داشته تحت عنوان «العقیق و اخباره» که در آن پیرامون وادی عقیق که از دشتهای واقع در حومه مدینه محسوب می‌شود، مطالبی به رشته تحریر درآورده است و «سمهودی» مطالب مزبور را در کتاب «وفاء الوفا» بطور خلاصه آورده است.

کتاب دیگرِ منسوب به ابن بکار «نوادر المدنیّین» است که درباره شخصیتها و مشاهیر و ادبای مدینه است. یحیی بن حسن حسینی مدنی نیز کتابهایی نگاشته و در کتاب «مناسک» حربی، نقل قولهای متعددی از آن شده و سه نسخه از آن به دست سمهودی رسیده که آنها را خلاصه کرده است. ظاهراً این کتابها نیز در آتش سوزی مسجدالنبی– ص– از بین رفته است.

عمربن شبه‌النمیری (۱۷۱– ۲۶۲ ه. ق.) از مشهورترین مورّخان مدینه منوره است. اغلب اطلاعات ابن شبه نمیری، ازعالِم مدینه، ابوغسان محمد بن احمد بن یحیای کنانی اخذ شده است.

ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» گفته است:

ص: ۱۷۹

«ابن شبّه کتابی در اخبار مدینه تألیف کرده است که نصف آن کتاب کافی است تا امامت او را اثبات کند.»

سخاوی در کتاب «الاعلان» درباره ابن شبّه می گوید:

«این کتاب نزد دوست ما ابن فهد است که آن را از نسخه خطی شیخ ما نقل کرده و این نسخه اکنون نزد سید عفیف الدین است.»

این کتاب به کوشش فهیم محمود شلتوت چاپ شده و در قم انتشارات دارالفکر افست گردیده است.

سمهودی درباره ابن شبّه می گوید: «انّه یوضح الأمور ایضاحاً تامّاً و هو امام ثقهٔ».

سمهودی مطالب بسیاری از کتاب ابن شبّه را در کتاب خود (وفاء الوفا) آورده است.

دو دانشمند گرانقدر دیگری نیز کتابهایی تدوین کرده‌اند؛ یکی علی بن محمد مدائنی (۱۳۵– ۲۲۵ ه. ق.) که از شاگردان عبدالعزیز بن عمران الزهری و جزء نخستین مصنّفان، در رشته تاریخ و ادبیات و از مشایخ بزرگ مورّخان است. ابن ندیم، دو کتاب از ایشان را نام برده است که یکی از آنها پیرامون حدود، کوهها و دشتهای مدینه است. در کتاب سمهودی، از مدائنی مطالبی در مورد واقعه حرّه نقل شده است.

دومین شخص محمد بن عمر واقدی است (۱۳۰– ۲۷۰ ه. ق.) که از علمای مدینه و دارای کتابها و تألیفات بسیاری؛ از جمله کتابی پیرامون واقعه حره است.

عبداللَّه بن ابی سعید ورّاق (۱۹۷– ۲۷۴ ه. ق.) که از شاگردان زبیر بن بکار و عمر بن شبّه، یکی دیگر از مورّخان مدینه منورّه است و از تألیفات ایشان، کتاب «المدینه و اخبارها» می‌باشد. در کتاب «مناسک» نقل قولهایی از ابی سعید وراق شده که از دامنه گسترده اطلاعات او حکایت می کند. کتاب «الاغانی» نیز مطالب زیادی پیرامون برخی از شعرای مدینه از آن نقل کرده است.

هارون بن زکریا الهجری (قرن سوم و چهارم ه. ق.) در وادی عقیق سکونت داشته و مسؤولیت آموزش امیر طاهر بن یحیی حسنی بر عهده وی بوده است. (این فرزند همان یحیی حسنی مورخ مدینه است که ذکر وی رفت).

هَجَری، در تحدید اماکن مربوط به مدینه؛ مانند عقیق، حدود نقیع و کوههای اشعر و اجرد اهتمام داشت.

ص: ۱۸۰

کتـاب دیگری تحت عنوان «کتاب المـدینه» منسوب به شیـخ صـدوق، ابی جعفر محمـد بن علی بن حسـین بن موسـی بن بابویه قمی (متوفا به سال ۳۸۱) شده است.

از دیگر کسانی که در مورد «تاریخ مدینه» تألیفاتی داشـته‌اند، محمد بن عبدالرحمن بن زکریا المخلصـی الذهبی (۳۰۵- ۳۹۱ ه. ق.) است. گفته‌اند که نامبرده کتابی در زمینه اخبار مدینه داشته است.

رزین بن مطاویه عبدری سرقسـطی اندلسی (۵۳۵ ه. ق.) امـام الحرمین و مـدتی طولانـی مجـاور مکه مکرمه بوده و کتاب «اخبار دار الهجره» را تألیف کرده که در کتاب «تحقیق النصره» به قلم ابوبکر بن حسین مراغی ذکر آن آمده است.

محمـد بن محمود معروف به ابن نجار بغـدادی که حافظ و مورّخ بوده (۵۷۸- ۶۴۱ ه. ق.)، کتاب «الـدرّهٔ الثمینه فی اخبار المدینه» را تألیف کرده که چاپ شده است. از دیگر کتابهای ابن نجار بغدادی «نزههٔ الوری فی اخبار امّ القری» است.

ابوالعبـاس عراقی حاشـیه‌ای بر کتـاب ابن نجار، در مورد تاریـخ مـدینه، نوشـته که سـمهودی یادی از آن در کتاب «وفاء الوفا» کرده است.

ابوالیمن عبدالصـمد بن عبدالوهاب بن عساکر دمشـقی و سپس مکی (۶۱۴- ۶۷۶ ه. ق.)، کتـابِ «اتحـاف الزائر» را در مورد تـاریخ مدینه تألیف کرده است. سمهودی از این کتاب مطالب زیادی نقل کرده و ابن رشید اندلسی، در کتاب خود از آن یاد کرده است.

جمال الـدین محمـد بن احمد مطری (۶۷۶- ۷۴۱ ه. ق.)، کتـابِ «التعریف بمـا انست الهجره من معـالم الهجره» را در حاشـیه کتـاب «الدرهٔ الثمینه» ابن نجار نوشته است.

بدرالدین بن عبداللَّه بن محمد بن فرحون (۶۹۱- ۷۶۹ ه. ق.) کتاب «نصیحهٔ المشاور و تعزیهٔ المجاور» را تألیف کرده است.

عفیف الدین عبداللَّه بن محمد بن احمد مطری (۶۹۸- ۷۶۵ ه. ق.) کتاب «الاعلام بمن دخل المدینهٔ من الاعلام» نوشته است.

جمال الدین محمد بن عبدالملک المرجانی (۷۲۴- ۷۸۱ ه. ق.) کتابی دارد درباره تاریخ مدینه.

احمد بن عبداللَّه بن حسن با عنتر السیوونی الحضرمی (۱۰۰۰- ۱۰۹۱) حاشیه‌ای بر

ص: ۱۸۱

کتاب «تاریخ مدینه» المرجانی دارد.

زین‌الدین ابوبکر بن حسین بن عمر المراغی (۷۲۷- ۸۱۶ ه. ق.)، کتابهای ابن نجار و المطری («الدرة» و «التعریف») را خلاصه کرده و حاشیه‌ای بر آنها زده است (همان کتاب «تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره» است.

در پایان کتابِ «البحر العمیق» در مناسک تألیف محمد بن ضیاء الحنفی (۶۷۰- ۸۵۴) بحث مفصلی درباره آثار مدینه شده و نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مکی وجود دارد.

سپس نوبت فیروزآبادی شد و کتابِ «المغانم المطابه فی معالم طابه» را تألیف کرد.

(همین کتاب مورد نظر جهت معرفی).

پس از فیروز آبادی، محمد بن عبدالرحمان سخاوی (۸۳۱- ۹۰۲ ه. ق.) کتاب «التحفة اللطیفه فی تاریخ المدینة الشریفه» را تألیف کرده است. از این کتاب خطی، تاکنون سه مجلد به صورت چاپی درآمده که تا آخر حرف عین را دربر گرفته است.

نورالدین علی بن عبداللّه سمهودی (۸۴۴- ۹۱۱ ه. ق.)، معاصرِ سخاوی بوده و مورّخ مشهور مدینه به حساب می‌آید. توسط سمهودی چندین کتاب درباره مدینه تألیف شده که مهمترین آن عبارتند از:

الف: کتاب «اقتضاء الوفا باخبار دارالمصطفی» که در آن حاصل اطلاعات به دست آمده درباره تاریخ این شهر را با تفصیل ذکر کرده است. این کتاب به همراه سایر کتب در آتش‌سوزی مسجدالنبی از بین رفت.

ب: کتاب «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» که خلاصه کتاب اول است و در آن مجمل اطلاعات به دست آمده از کتابهای تاریخ مدینه، از جمله کتابهای ابن زباله، یحیی الحسینی، ابن شبّه، ابن النجار، مطری، مراغی و فیروزآبادی را گردآوری کرده است، این کتاب که دارای چهار جلدبوده ودوبارهم چاپ شده درسال ۸۸۸ تألیف شده اما مورد تحقیق قرار نگرفته است.

ج: کتاب «خلاصة الوفاء باخبار دارالمصطفی» که در سال ۸۹۱ تألیف شده، خلاصه کتاب دوم است. این کتاب نیز چاپ شده و به فارسی و ترکی هم ترجمه شده است.

سمهودی کتابچه‌ها و رسائلی نیز دارد که تاریخ برخی آثار نبوی را در آنها آورده است؛ مانند «الوفاء بما یجب لحضرة المصطفی» و رساله‌ای در خصوص غبارروبی و تنظیف حجره

ص: ۱۸۲

مبارکه نبی اکرم- ص- و رساله «کشف الجلباب و الحجاب عن القدوهٔ فی الشباک و الرحاب».

سید محمد کبریت المدنی (۱۰۱۲- ۱۰۷۰ ه. ق.) کتاب «الجواهر الثمینه فی محاسن المدینه» را تألیف کرده است که یک کتاب ادبی محسوب می‌شود و نه تاریخی.

کتاب «عمدهٔ الأخبار فی مدینهٔ المختار» از تألیفات شیخ احمد بن عبدالحمید العباسی، که خلاصه کتاب «خلاصهٔ الوفا» به شمار می‌رود.

از معاصرین، عبدالقدوس انصاری کتاب «آثار المدینهٔ المنوّره» را تألیف کرده است.

علی حافظ نیز از معاصرین است و مؤلف کتاب «فصول من تاریخ المدینهٔ المنوّره» می‌باشد.

شریف ابراهیم العیاشی از عالمان شهر مدینه هم کتاب باارزشی با عنوان «المدینه بین الماضی و الحاضر» تألیف کرده است.

رساله‌ای هم درباره سور مدینه منوره و تاریخ احداث آن وجود دارد که از تألیفات شیخ محمد بن خضر رومی بوده و نام آن «التحفهٔ اللطیفه» است.

در دیگر زبانها نیز کتابهایی راجع به مدینه منوره تألیف شده است، اما اغلب کتابها به زبان عربی می‌باشد که نام آنها را ذکر نمودیم.

نویسنده و محقّق معاصر، سید محمدباقر نجفی، کتاب «مدینه شناسی» را به زبان فارسی تألیف کرده و به چاپ رسانده است البته تنها مجلد اوّل به چاپ رسیده و مجلدات بعدی تاکنون چاپ نشده است.

معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری نیز چندین کتاب درباره تاریخ مکه و مدینه به چاپ رسانده است که از جمله آنها است: «عرشیان» اثر استاد سید جعفر شهیدی، «آثار اسلامی مکه و مدینه» از رسول جعفریان، «تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه» از اصغر قائدان، «سیری در سرزمین وحی» از علی‌اکبر حسنی.

کتاب «المغانم المطابه فی معالم طابه»

این کتاب از تألیفات محمد بن یعقوب بن محمد فیروزآبادی شیرازی است. مؤلف کتاب در سال ۷۲۹ ه. ق.) در شهر کازرون که در فاصله حدود یک صد و پنجاه کیلومتری جنوب شیراز قرار دارد، متولد شد. فیروزآبادی به فقیه ابی اسحاق شیرازی (ابراهیم بن علی

ص: ۱۸۳

بن یوسف) و از این جهت به ابی بکر، خلیفه اوّل منسوب است.

فیروزآبادی مراحل تعلیمی خود را در شیراز طی کرده و سپس به بغداد، دمشق، بیت المقدس، مصر، حجاز و یمن مسافرت کرد و از علمای این دیار مطالب زیادی آموخت و در زبان و علم لغت عرب تبحّر یافت و کتاب «قاموس» را تألیف نمود.

فاسی، مورخ مکه و سخاوی بیش از پنجاه کتاب از تألیفات فیروزآبادی را برشمرده‌اند.

این تألیفات در رشته‌های لغت عرب، تفسیر و حدیث و تاریخ است.

فیروزآبادی چهار بار به مکه مکرمه سفر کرد و در آن شهر اقامت گزید. از مکه به طائف رفت و با کاروان حاجیان عراقی رهسپار حج گردید. در مکه مدرسه‌ای بنا کرد و سه مدرّس بر آن گماشت. سپس به مدینه منوره رفت و در آنجا نیز مدرسه‌ای احداث کرد و مشابه مدرسه مکه برای آن مدرّس و برنامه مقرر ساخت.

پس از آن به مکه بازگشت و از آنجا رهسپار یمن گردید و مجدداً به مکه بازگشت و آخر سال ۸۰۵ به طائف رفت و سپس حج به جا آورد و بعد به مدینه و خلف و خلیف و زبید رفت (مدتی در زبید اقامت گزید) سپس به تعز رفت و به تدریس در مدارس مویدیه و مجاهدیه مشغول شد.

فیروزآبادی با پادشاهان و امرای عصر خود ارتباط داشت و لذا از طرف ملك اشرف و فرزندش الناصر احمد به ریاست قضات یمن منصوب شد به مدت بیست سال عهده‌دار این مقام بود. ایشان همچنین با عثمان، سلطان ترکها و تیمور لنگ نیز ارتباط داشت و از طریق ارتباط با پادشاهان به اموال و ثروتهای هنگفتی نایل می‌آمد.

فاسی، شعر فیروزآبادی را زیاد و برخی از ابیات آن را نامیزان می‌دانست.

از کتاب فیروزآبادی برمی‌آید که ایشان به جمع‌آوری و تألیف می‌پرداخت و کمتر ابتکار به خرج می‌داد. به لحاظ مذهب، فیروزآبادی از علمای شافعیه و دارای گرایشهای متصوّفانه است. برخی از محقّقین این گرایش را عجیب دانسته‌اند؛ زیرا فیروزآبادی دارای امکانات مالی و ثروت زیادی بوده و در خرج کردن گاهی راه اسراف را در پیش می‌گرفته است.

گفته می‌شود که فیروزآبادی رساله‌ای هم در ردّ معترضان ابن عربی دارد و از این رساله نسخه‌ای در کتابخانه ظاهریه دمشق و نسخه‌ای در کتابخانه داماد در استانبول موجود

ص: ۱۸۴

است. ایشان در این رساله، بنا به گفته شیخ حمدالجاسر در تحقیق خود، مخالف آرای علمای حدیث همچون ابن تیمیه است. از تألیفات فیروزآبادی می‌توان کتابهای زیر را نام برد:

۱- «مهیج‌الغرام الی‌البیت‌الحرام»؛ نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه بغداد وجود دارد.

۲- «اثارهٔ الحجون الی زیارهٔ الحجون»؛ درباره شخصیتها و علمای اسلام، که در منطقه حجون مکه مکرمه دفن شده‌اند، می‌باشد.

۳- «احاسن اللطائف فی محاسن الطائف»؛ که اطلاعی از آن در دست نیست.

۴- فصل الدره من الخرزه فی فضل قریهٔ السلامه علی الخبزه» (درباره دو دهکده در حومه طائف است).

۵- «تعیین الغرفات للمعین علی عین عرفات».

۶- «الوصل و المنی فی فضائل منی».

۷- «المتفق وضعاً المختلف صقعاً» نام اماکن است.

۸- «المغانم المطابه فی معالم طابه».

فیروزآبادی در ۲۰ شوال (۹۸۱ ه. ق.) در شهر زبید در یمن وفات یافت و در قبرستان شیخ جبرتی مدفون شد.

مشخصات کتاب «المغانم المطابه فی معالم طابه»

این کتاب از کتابهای مورّخانِ پیش از مؤلف، بهره‌ها برده و در واقع مؤلف از کتابهای تاریخی، لغوی و حدیثی مطالبی را جمع‌آوری کرده و به صورت کتاب درآورده است. مورّخینی که فیروزآبادی از آنها استفاده کرده عبارتند از:

۱- زبیر بن بکار ۲- ابن زباله ۳- رزین العبدری الاندلسی

۴- ابن نجار (مؤلف «الدرّهٔ الثمینه») ۵- المطری (مؤلف «التعریف بما انست الهجره») ۶- کتابهای ابن فرحون

سمهودی معتقد است که فیروزآبادی این کتاب را در زمان غیبت خود از مدینه تألیف کرده و لذا جای انتقاد آن باقی می‌ماند.

فیروزآبادی علاوه بر نقل از کتب مؤلّفان پیش از خود، اشتباهات آنان را نیز اصلاح

ص: ۱۸۵

می کرد. این رفتار فیروزآبادی، حکایت از دقت و علم ایشان است. کتابهای زمخشری و یاقوت حموی در برخی مواضع، مورد تصحیح و انتقاد فیروزآبادی قرار گرفته است.

علامه حمد الجاسر (معاصر و ساکن ریاض است) که کتاب المغانم المطابه را تحقیق و تصحیح کرده، مواردی در معرفی کتاب فیروزآبادی آورده است.

۱- فیروزآبادی در مقدمه خود، علت تألیف کتاب را چنین ذکر می کند که در سال ۷۸۲ ه. ق. که به زیارت مدینه منوره نایل آمده است، در آثار و معالم آن بازنگری کرده و هیچ کتاب جامعی در مورد تاریخ آن نیافته، دست به تألیف کتاب «المغانم المطابه فی معالم طابه» زده و از اطناب مُملّ پرهیز کرده است.

در این کتاب شش باب منظور شده است:

۱- در فضل زیارت و آداب آن.

۲- در تاریخ این شهر مقدس و ذکر ساکنان آن.

۳- در بیان نامهای مدینه.

۴- در بیان فضایل مأثوره و ساختن مسجد و نام بردن خانه‌های اطراف آن و ظهور آتش حجاز (آتش‌فشانی) و قبرستان بقیع و مشاهد شهر و مساجدی که پیامبر- ص- در آنها اقامه نماز نموده‌اند.

۵- در بیان اماکن مدینه (که طولانی‌ترین بخشهای کتاب و شامل برگهای شماره ۱۲۰ تا ۲۲۸ است) و همین بخش است که چاپ شده است.

۶- در بیان تراجم رجال مدینه که با آنان معاصر بوده یا مشایخ آن که وی یادی از آنان کرده و همچنین افرادی که در مدینه آثار نیکی دارند، گرچه در آن سکونت نداشته‌اند.

شیخ حمد الجاسر، بخش پنجم را مهمترین بخش کتاب دانسته و آن را تحقیق و تصحیح کرده و به چاپ رسانده است.

این بخش، بیشتر از کتاب «معجم‌البلدان» یاقوت حموی بهره برده و در آن تلاش نموده، هر چه نام مکانی که در مدینه یا اطراف آن بوده، بیاورد. با این وجود برخی از اسامی را از قلم انداخته و یا در معجم یاقوت حموی نیامده یا نتوانسته است آنها را از هم تمیز دهد که

ص: ۱۸۶

آیا مربوط به شهر مدینه‌اند یا خیر.

سمهودی، اغلب مطالب کتاب را تلخیص کرده، به استثنای تراجم، تعدادی اسامی اماکن را نیز بدان افزوده است (اسامی اماکن را سمهودی از کتابهای «العقیق» تألیف زبیر بکار و الهجری گرفته است) اما اسامی را ضبط نکرده است.

به هر صورت، الجاسر، اضافات سمهودی را نیز در پایان کتاب محقق خود آورده است.

اما علت عدم چاپ کامل کتاب چیست؟

حمدالجاسر که از علمای به نام کشور عربستان است و در روستایی واقع در حومه ریاض متولد شده، درس فقه و حدیث و ادبیات را به سبک حوزه‌های دینیِ قدیمی خوانده و مدتی به قضاوت اشتغال داشته است. طبعاً در برابر چاپ بخشهایی که مربوط به فضائل شهر مدینه و اماکن آن و احیاناً تقدیس و تجلیل جدی از آن اماکن و اعتقاد به توسّل و شفاعت از دیدگاهی که مورد نظر یک دانشمند شافعی (فیروزآبادی) است، مشکلاتی دارد.

احتمال می‌رود که حمد الجاسر، که خود پرورش یافته مدارس طلبگی قدیمی مرکز نجد می‌باشد، تحت تأثیر افکار و عقاید ابن تیمیه قرار گرفته باشد.

اما هرگاه این احتمال به قوت خود باقی بود، می‌توانست مانع از اقدام به اصل کار وی در معرفی کتاب فیروزی آبادی گردد. لیکن الجاسر این کار را نکرده و صرفاً فصل پنجم را انتخاب و مورد تحقیق قرار داده و به چاپ آن مبادرت ورزیده است.

حمدالجاسر در تفسیر رفتار خود چنین اظهار نظر می‌کند:

«سزاوار این بود که کتاب به طور کامل چاپ می‌شد، از آنجا که باب اول آن حاوی مطالبی است که مخالف آرای علمای محقّقی چون تقی‌الدین ابن تیمیه و دیگران است و بسیارند خوانندگانی که سعه صدر لازم جهت مطالعه چنین مطلبی را ندارند، مگر این که برای احادیث آمده در آن توضیح و نقد کافی ارائه شود و برخی از آرا و خطاها و اشتباه نویسنده آشکار گردد، به همین علت این کار را کنار گذاشتم تا یکی از علما بدان بپردازد و بعد به چاپ برسد».

ملاحظه می‌شود که نوعی هراس و نگرانی بر اندیشه محقّق محترم سایه افکنده و تعبیر: «بسیارند خوانندگانی که سعه صدر لازم جهت مطالعه چنین مطالبی را ندارند» مفسر هراس او است. این تعبیر نشان دهنده فضای دیگری است که به نظر می‌رسد خود ایشان

ص: ۱۸۷

چندان از آن خشنود نمی‌باشد، هر چند همان نحوه تفکر را داشته باشد.

همانطور که اشاره شد، الجاسر مراحل و مراتب علمی و طلبگی سنتی را در حوزه‌های مرکزی عربستان (نجد که مرکز و پایگاه تفکرات ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به شمار می‌رود) گذرانده و حتی منصب قضاوت بر عهده او بوده است، با این وجود از تمامی این اوضاع و کارها دست کشیده و به کار تحقیقات در زمینه‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی پرداخته است. همین خروج از بافت اشتغالات قبلی نشانگر روحیه دیگری است که حاکم بر کار ایشان است.

تخصّص در مسائل تاریخی و جغرافیایی از دیگر عللی است که می‌تواند مطرح باشد و در این زمینه باید اذعان کرد که نوعی بی‌طرفی بر تحقیقات علمی وی سایه افکنده است. هر چند در چندین مورد دیدگاهی خلاف دیدگاه فیروزآبادی یا دیگر مؤلفان ارائه داده است.

برای مثال محقق محترم در صفحه ۴۵۲ به هنگام ذکر نام برخی از آثار مدینه که در کتاب فیروزآبادی نیامده، به کتاب مورخان معاصر همچون عبدالقدوس انصاری (آثار المدینهٔ المنوره) و علی حافظ (فصول من تاریخ المدینه) رجوع کرده و از آنها استفاده می‌نماید، اما ضمناً تذکر می‌دهد که در کتابهای این دو محقق معاصر مواردی وجود دارد که از نظر بعضی از افراد آشنا به تاریخ مدینه جای تأمل دارد.

این انتقاد نرم و ملایم، بیشتر درباره نوع اماکن و فضائل و اعتقادات مربوط به آن می‌باشد، اما شیخ حمدالجاسر با لحن احترام‌آمیز خود، به راحتی از کنار آن می‌گذرد.

در پاورقی صفحه ۱۸۸ به هنگام طرح رحلت پیامبر گرامی- ص- و آمدن ابوبکر در کنار جسد رسول اکرم- ص- که در آن فیروزآبادی به تفصیل گفته‌های ابوبکر را نقل می‌کند و از جمله این گفته را:

«خدایا! این رنج و محنت ما را به او (پیامبر- ص-) ابلاغ فرما ...! ای محمد، نزد پروردگارت از ما یاد کن و ما را در خاطرت بیاور ...»

در اینجا حمد الجاسر می‌نویسد:

«این عبارات از اضافات مؤلف است و در معجم نیامده است. خطاب به رسول- ص- و درخواست از آن حضرت، آن هم به هنگام مرگ، جایز نیست و پناه به خدا که ابوبکر مرتکب چنین خطایی گردد و مرتکب حرام شود.»

ص: ۱۸۸

آنگاه می‌افزاید: «مؤلف- رحمه اللَّه- اخبار نادرستی نقل می کند.»

در این مورد باز می‌بینیم که علّامه حمدالجاسر سعی می کند راه را بر همفکران و هم مکتبهای خود ببندد. حال آن که توسل به رسول گرامی- ص- مورد اعتقاد تمامی فِرَق و مذاهب اسلامی است، به استثنای اندکی از گروههای متعصب.

در پاورقی صفحه ۱۱۳، در نقد گزارش مفصل فیروزآبادی در خصوص واقعه حره (که از مناطق شرق مدینه محسوب می‌شود) و حمله لشکر اعزامی یزید بن معاویه به مدینه منوره که در یک حمله، سه هزار و پانصد نفر از موالیان و یک هزار و چهارصد نفر از انصار و یک هزار و سیصد نفر از قریش را کشت و اموال مردم را غارت کرده و به یغما برد و به زنان تجاوز نمود و فرزندان مردم را آواره و بی‌سرپرست ساخت، آنگاه اعیان مدینه را برای بیعت نمودن با یزید احضار کرد و هر کس را که به نحوی تعلل نمود، گردن زد، در برابر تفصیلات این واقعه، محقق در پاورقی می‌نویسد:

«در نسخه ما در باب دوم مطلبی درباره حرّه واقم وجود ندارد و آنچه مؤلف در این زمینه ذکر نموده است، مبالغه و اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و مورد تأیید نقل صحیح نیست و هیچ عقلی آن را باور نمی‌دارد!»

این در حالی است که «واقعه حرّه» در کتب معتبر تاریخی به تواتر ذکر شده است و جنایات یزید بن معاویه و عمال او، لکه ننگی بر تاریخ آنان و بنی‌امیه ایجاد کرده که با هیچ جوهر و مدادی نمی‌توان آن را زدود و یا منکر وقوع آن شد.

فیروزآبادی در ادامه شرح واقعه حرّه آورده است که:

«واقعه حرّه و قتل حسین- رضی‌اللَّه عنه- و پرتاب سنگ توسط منجنیق، از شنیع‌ترین چیزهایی است که در ایام یزید اتفاق افتاد» (ص ۱۱۳ کتاب المغانم المطابه).

در هر صورت، شرایط حاکم بر فضای تحقیقاتی، علمی و مطبوعاتی کشور عربستان که متأثر از حضور سنگین نحوه تفکر خشک و تک بعدی و نارسای ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است، بر آثار و نوشته‌های محققان و مؤلفان این دیار در این دوره سایه افکنده و الجاسر به نوبه خود نمی‌تواند از این تأثیرپذیری مستثنی باشد. امیدواریم دیگر دانشمندان، دست به تحقیق و انتشار دیگر بخشهای این نسخه خطی ارزشمند بزنند.

ص: ۱۸۹

شیوه تحقیق

شیخ حمدالجاسر، تلاش کرده متن صحیح و کامل مؤلف را عرضه کند، اما با ملاحظه این نکته که بسیاری از نامها نیازمند تصحیح بوده، به این کار پرداخته و با مراجعه به منبع مؤلف؛ کتاب «معجم‌البلدان» اشتباهات نسخه خطی را تصحیح کرده و عبارات تکمیلی را داخل علامت کروشه [...] قرار داده است. آنگاه به کتاب «وفاء الوفای» سمهودی رجوع نموده و اضافات و استدراک ایشان را در حاشیه، با حروف ریزتر ذکر نموده است و همچنین به یک نسخه خطی مربوط به قرن دهم از کتاب «وفاء الوفا» رجوع کرده و تلاش نموده تا در حد توان، خود نسخه را کامل کند و به چاپ برساند.

در انتهای کتاب، فهرست‌های نسبتاً متنوّع و کاملی آورده که بسیار راه گشا است، گرچه در ترتیب اسامی بر اساس حروف گاهی اشتباهی بدان راه یافته و برای مثال «ابواسید» پس از «اسود» آمده و «ابوامامه» پس از «اکیدر» و ...

از جمله فهرستها، فهرست اماکن و مواضع، فهرست ملتها، قبایل، فهرست اعلام (مردان وزنان) فهرست شعر، فهرست کتب، فهرست موضوعات و در پایان استدراکاتی آورده است.

در این استدراکات، ۹ مورد آورده که الحق نشان دهنده جدیت و تداوم تلاشهای محقق گرامی است.

وصف نسخه خطی

این نسخه خطی از مخطوطات خزانه شیخ‌الاسلام فیض‌اللّه افندی است که در استانبول به سال ۱۱۱۲ ه. ق. تأسیس شد و دارای شماره ثبت ۱۵۲۹ می‌باشد.

از مالکان این نسخه می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱- محمد بن احمد بن اینال الدوادار الحنفی

۲- احمد بن النجار الحنبلی (از علمای مصر بوده است)

۳- عبدالرحمن البهوتی الحنبلی (ایشان نیز از علمای مصر بوده‌اند)

آنگونه که از عباراتِ آمده در آخرِ آن برمی‌آید، اصل نسخه از حجاز است:

«کان الفراغ من هذه النسخهٔ المبارکهٔ فی ظهر یوم الإثنین السّابع من شوال أحد شهور سنهٔ ست و ستین و ثمانی مائهٔ بمنزلنا بمکهٔ المشرّفهٔ، تجاه الکعبهٔ المعظمهٔ،

ص: ۱۹۰

علی یـد أفقر عباد اللّه تعالی و أحوجهم الی عفوه و غفرانه، ابوبکر أحمـد بن محمـد بن محمـد أبی الخیر محمـد بن فهـد الهاشـمی المکی الشافعی ختم اللّه له بالحسنی.»

کاتب این نسـخه از مشایخ سـخاوی است و سفرهایی به هند، مصر، قدس، الخلیل، غزّه، رمله، حُمص، حماهٔ و حلب داشته است و بر شیخ‌الاسلام ابن حجر تلمذ کرده و پیش از او، از پدر و برادر خود که از علمای مکه بوده‌اند، مطالبی آموخته بود.

احتمال دارد این نسـخه به دست سخاوی رسیده و اندک حواشی بر چند صفحه آن زده باشد. این نسخه در ۲۷۵ صفحه تدوین شده کـه هر صـفحه آن دارای ۲۵ سـطر بـا خـط نسـبتاً خوب و ترتیبـات مربوط به ذکر عناوین و بیان نامها در اوایل سـطرها است. ترتیب اسامی و نامها الفبایی است.

در مجموع، در این یـک جلـد کتـاب، مؤلف (ونیز محقق) بیش از دو هزار و سیصد و هفتـاد و پنـج نـام از اماکن، کوهها، محله‌ها، باغها، چاهها، دره‌ها، دشتها و مساجد را نام برده و توضیح داده است.

۳۲۳ نام از ملتها و عشایر و قبایل را ذکر کرده است.

۸۶۸ مورد نام افراد (مردان و زنان) را ذکر نموده است.

۱۱۴۹ بیت شعر آورده است.

۱۲۰ مورد نام کتاب را ذکر کرده و از آنها استفاده نموده است.

*** چاپ اول این کتاب ارزشـمند، به همراه تصـحیح و تحقیقات عالمانه شیخ حمدالجاسر که به علامه جزیرهٔ العرب مشهور است، در سال ۱۹۶۹ م ۱۳۸۹ ه. ق. توسط انتشارات «دارالیمامه» در ریاض صورت گرفته است.

به ضمیمه تصویر چند صفحه از صفحات نسخه خطی مزبور آورده می‌شود:

جده- غره شوال ۱۴۱۶ ه.

۳/ ۱۲/ ۱۳۷۴ برابر ۲۲/ ۲/ ۱۹۹۶

ص: ۱۹۱

از نگاهی دیگر

ص: ۱۹۲

حج گزاری در تاجیکستان

رهبر نهضت اسلامی تاجیکستان از مراسم حج در دوران حاکمیت کمونیست‌ها می گوید:

آسمان از حاکمیت کمونیسم بر ۷۰ میلیون مسلمان لرزید و غرید و اشک ریخت و مسلمانان در هفتاد سال عمر ملحدانه کمونیستها، اشک بر گونه رها نکردند و چشمها خون ساختند. آسمان لرزید اما مناره‌ها و گنبدهای مساجد سمرقند، بخارا، دوشنبه، تاشکند، عشق‌آباد، باکو و ... خم به ابرو نیاوردند تا آنگاه که چهره کمونیسم شکافت، دیوارهای آهنین حصار ذوب شد و برگستره زمین، تاریخ، گذشته را بر دل خاک حک کرد تا منادیان اسلام ناب محمدی، در این سوبه نجوای حزن‌انگیز و هم غرور آفرین مسلمانان از بند رسته گوش دل بسپارند. در این راستا رهبر نهضت اسلامی تاجیکستان در یک گفت و گوی صمیمانه به نقش خاطرات خود برای ما پرداخت.

استاد سید عبداللّه نوری درباره نحوه و میزان مشارکت تاجیکها در مراسم حج در سالهای حاکمیت رژیم کمونیستی شوروی می گوید. او ابتدا زمینه‌ای از همان آغاز مذهب ستیزی

ص: ۱۹۳

کمونیستها فراهم می کند:

کمونیستها از همان روزهای اول به قدرت رسیدن، مبارزه بی‌امانی را علیه علما و دانشمندان اسلامی آغاز کردند. در شروع تجاوز ارتش سرخ به تاجیکستان، علما و روحانیون بسیاری به قتل رسیدند و یا به سیبری تبعید شدند. هر نشانی و اثری از مسلمانی تاجیکها، مشمول مجازات بود. مسلمانان دیگر نمی‌توانستند دینداری خود را ابراز کنند. کمونیستها برای پیدا کردن مسلمانان از ترفندهای کثیفی استفاده می کردند؟ مثلًا جشنها و میهمانیهایی به راه می‌انداختند که در آنها اشخاص مشکوک به دینداری دعوت شده بودند لذا آنها را به نوشیدن شراب دعوت می کردند که اگر تمکین نمی کردند در ترفندشان موفق شده بودند و فرد مسلمان بیدرنگ بازداشت و به نقاط نامعلومی تبعید می‌شد. در چنین اوضاعی بجا آوردن مناسک حج بسیار مشکل بود بطوریکه از هفتاد میلیون نفر مسلمان شوروی تنها تعداد انگشت شمار هفده تا بیست نفر به زیارت خانه خدا اعزام می‌شدند. همین تعداد اندک هم همان کسانی بودند که به عنوان ناظر در مساجد به استخدام «کا. گ. ب» درآمده بودند در واقع می‌شود گفت که در ایام حج و در دوران حکومت شوروی کسی به عنوان حاجی واقعی نبود چرا که رژیم، فرد مورد نظر خود را نمی‌یافت.

سید عبداللّه نوری به اینجا که می‌رسد، نشان می‌دهد گنجینه‌ای از خاطراتی از آن دوران دارد واین برای کسانی که می‌خواهند هزارتوی رژیم‌بسته کمونیستی رابشناسند شنیدنی‌است:

یادم هست پدر مرحومم در آن ایام، در خواب دیده بود که به زیارت خانه خدا مشرف شده است، همین خواب به او شوق فوق‌العاده‌ای بخشید و به این خاطر سالها کوشید و حتی پول زیادی صرف کرد، اما نتوانست اجازه سفر بگیرد. پس از چندی بر اثر اصرار و اشتیاق فراوان «کا. گ. ب» روزی پدرم را فراخواند و تهدیدش کرد تا از این قصدش دست بردارد.

بالاخره با همین آرزوی محقق نشده دار فانی را وداع گفت.

نوری با آه سردی ادامه می‌دهد: تشرف به خانه خدا، آرزوی هر فرد مسلمان است ولی فشار کا. گ. ب بر مسلمانان، به حدی بود که کسی نمی‌توانست امیدوار باشد که به زیارت خانه خدا برود. از او می‌پرسم: می‌شود برای میل و اشتیاق تاجیکها به سفر حج با توجه حاکمیت خوفناک کمونیستها حدّی تصور کرد؟ و او می گوید: مردم مسلمان تاجیکستان در سالهای

ص: ۱۹۴

سیاه سلطه کمونیستها و با وجود مشکلات و مرارتها با چنگ و دندان عقیده خود را حفظ می کردند. همانطور که گفتم مردم در آن سالها آرزوی زیارت خانه خدا و ادای فریضه الهی حج را داشتند.

استاد نوری به اینجا که می‌رسد مکثی می کند، دست بر محاسن نگاهی به پایین، من هم خود را جمع و جور می کنم و فکر می کنم چیزی شنیدنی را باید بشنوم: بخاطر میل و شوق زیاد تاجیکها به زیارت خانه خدا، گاهی پیش می‌آمد که برخی از روحانیان برای رسیدن به هدف مقدس سفر حج خود را دولتی کنند و در مساجدی که از طرف دولت تعیین شده بود کار کنند در واقع ننگ انگشت‌نما شدن در میان مردم را بخاطر این فریضه مملو از عشق و رحمت پروردگار به جان و دل می‌خریدند. یاد دارم یکی از استادهای من خود را به (اداره دولتی) نظارت دینی معرفی کرد تا (شاید) بتواند (از این طریق) به زیارت خانه خدا نائل گردد.

اما کا. گ. ب مانع شد و درخواست او را نپذیرفت. به این ترتیب از یک طرف او میان مردم به عنوان کسی که به دولت رو آورده معرفی می‌شد و همه او را به دیده مشکوک می‌نگریستند و عامل کا. گ. ب می‌خواندند واز خود می‌راندند و از طرف دیگر از سفر حج مانده و اجازه سفر نگرفته بود. اگر بخواهم در مورد میزان اشتیاق مردم تاجیکستان سخن بگویم همین بس که اگر کسی از سفر حج باز می گشت، مورد احترام فراوان مردم بود؛ به طوری که به مسافت صد کیلومتر به پیشواز او می‌شتافتند و حتی لباس احرام او را تکه تکه کرده و به عنوان تبرک نزد خود نگاه می‌داشتند.

در این قسمت سخن استاد، بیدرنگ ذهن، گذری ثانیه‌ای اما به مسافت ۷۰ سال حاکمیت کمونیسم می کند که چه چیزی این دلهای عاشق را در برابر مشت آهنین، پایدار و مؤمن به اسلام نگهداشت.

سید عبداللّه نوری حال گریزی می‌زند به دوره کنونی تاجیکستان و اینکه شمار زیادی از تاجیکها هر ساله به زیارت خانه خدا نائل می‌شوند که گذشته از علل سیاسی آن، همین افزایش تعداد زایرین خانه خدا در تاجیکستان و آزادی در سفر حج به برکت جهاد و مبارزه مجاهدین که برای برپایی و احیاء اصول و ارزشهای اسلامی از جمله حج تلاش می کنند، بوده است.

ص: ۱۹۵

س- حج چه نقشی در اتحاد اسلامی ملتهای مسلمان دارد؟

ج- مراسم حج در اتحاد مسلمین و وحدت و یکپارچگی آنان نقش مهمی را ایفا می‌کند. مسلمانان از تبارها، نژادها، ملیتها و زبانهای گوناگون و اعم از فقیر و غنی در کنار هم و در پیشگاه خداوند تجمع می‌کنند. و این صحنه‌ای مشابه روز قیامت است. حج همچون یک انجمن بزرگ است که هر سال حدود دو میلیون نفر به نمایندگی از یک میلیارد نفر مسلمان گردهم می‌آیند و عهد و پیمان اخوت اسلامی خود را تجدید می‌کنند. تجمع آنها یک امر بزرگ سیاسی نیز به شمار می‌آید که کفر جهانی را به لرزه می‌اندازد. امروزه در بیشتر کشورهای اسلامی منافع سیاسی بر منافع اسلامی مقدم شمرده شده و عبادات مسلمانان نیز به نفع منافع سیاسی دولتها، معنا و مفهوم واقعی خود را از دست داده است. سیاستمداران اکنون بخاطر حفظ قدرت و اهداف سیاسی خود، مردم را از مسیر اسلامی منحرف می‌کنند.

س- با توجه به مشکلات گریبانگیر مردم مسلمان تاجیک، مراسم حج چگونه می‌تواند در حل این مشکلات کمک کند؟

ج- در تاجیکستان همچون دیگر کشورهای اسلامی مشارکت در مراسم حج نقش مؤثری در اتحاد مسلمین و بر طرف کردن مشکلات آنان دارد. در کشور ما هیچ اختلافی میان اقشار مختلف مردم وجود ندارد، مگر جایی که دست کمونیستها برای تفرقه‌اندازی بین مردم، دخالت کند. در مراسم حج سالهای گذشته فرصتهایی وجود داشت تا مسلمانان داخل تاجیکستان با مهاجرین این کشور ارتباط برقرار کنند که این امر در نزدیکی آنها و رفع مشکلات تاجیکها مؤثر است.

س- نقش حج در تعمیق بخشیدن به باورهای اسلامی تاجیکها با وجود اقدامات چندین دهه نظام کمونیستی در جهت کم رنگ ساختن فرهنگ اسلامی چه بوده است؟

ج- نظام کمونیستی در دوره حاکمیتش، مبارزه سیاسی خود را علیه اسلام و فرهنگ اسلامی متمرکز کرده بود. تبلیغات آنها بر این مبنا استوار بود که اسلام پدیده‌ای تاریخی مربوط به دوره‌های گذشته است و نمی‌تواند در عصر کنونی حاکمیت داشته باشد و دیگر چرخ تاریخ به عقب باز نمی‌گردد. در همین راستا بود که اتباع تاجیک همچون دیگر جمهوریهای شوروی، اجازه خروج از اتحاد جماهیر شوروی را نداشتند و حتی مجاز به گوش دادن به

ص: ۱۹۶

برنامه‌های رادیوهای خارجی نبودند. در این میان کمونیستها مرتب چنین تبلیغ می کردند که مسلمانان بسیار کم و ضعیف هستند. علی رغم تمامی این تبلیغات اساساً شرکت در مراسم حج به مسلمانان اطمینان قلبی می‌بخشد تا دیگر احساس تنهایی و غربت در دنیا نکنند. در واقع با حضور انبوه میلیونی زایرین خانه خدا در مناسک حج، مسلمانان روحیه مضاعفی می گیرند، ضمن آن که راه مبارزه و آزادی را هم می‌آموزند. همچنین با فرهنگ اصیل اسلامی بیشتر آشنا می‌شوند و از ترفندهای استعمارگران علیه فرهنگشان آگاه می گردند.

س- برای آشنایی بیشترِ مردم تاجیکستان با مراسم حج و فلسفه این فریضه بزرگ الهی، علما و اندیشمندان تاجیک تاکنون چه اقداماتی انجام داده‌اند و برای آینده چه تدابیری اندیشیده‌اند؟

ج- بعد از فروپاشی شوروی، تعداد زایرین خانه خدا افزایش یافت. از طرفی برای زایرینی که از خانه خدا باز می گشتند آیین‌های باشکوه استقبال و سخنرانی برگزار می‌شد که در آنها، از سفر حج برگشته‌ها، برای مسلمانان سخنرانی می کردند و مشاهدات و شنیده‌های خود را بازگو می کردند. همین امر موجب اشتیاق مستمعین می‌شد و در واقع همین مراسم از جمله راههای آشنایی تاجیکها با حج و مراسم حج به شمار می‌آید.

در پایان گفت و گو خواستم برای تمامی مسلمانان جهان از جمله ملت مسلمان تاجیکستان آرزویی از خداوند طلب کنم. ناگهان به یاد این سخن امام راحل- ره- افتادم که حج واقعی را وجه افتراق اسلام ناب محمدی و آمریکایی می‌دانست و برای تاجیکها که از شناخت فرهنگ اسلامی طی دوره‌ای طولانی محروم مانده بودند آرزوی آشنایی واقعی با حج محمدی (ص) کردم. من این آرزو را این گونه بیان داشتم که خداوند به همه ما توفیق آشنایی با حج ابراهیمی و عمل به آن را ارزانی دارد.

ص: ۱۹۷

صلح با ابلیس

در راستای عادی سازی روابط میان کشورهای عربی و رژیم اشغالگر قدس، رژیم عربستان سال گذشته اولین گام را در راه لغو محاصره اقتصادی اسرائیل برداشت و مفتی دربار عربستان، فتوای صلح با اسرائیل را صادر کرد.

حکومت آل سعود برای قانونی جلوه دادن صلح با رژیم صهیونیستی، نیاز به یک فتوای شرعی داشت که شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان این نیاز را مرتفع ساخت و جواز صلح با اسرائیل را در قالب یک فتوا صادر کرد. ابتدا دکتر عبداللّه الرفاعی سردبیر هفته‌نامه سعودی «المسلمون» سال گذشته نامه‌ای برای دفتر مفتی عربستان فرستاد و در آن پرسشهایی در رابطه با صلح با رژیم صهیونیستی مطرح کرد. این پرسشها در واقع نشانگر این بود که رژیم عربستان، زمان اعلام چنین نظری را مناسب می‌داند.

از سؤال‌های هفته‌نامه «المسلمون» و جواب‌های مفتی عربستان چنین استنباط گردید که دولت عربستان سعودی در شرایط فعلی، صلح با صهیونیست‌ها را ضروری می‌داند. از این رو مفتی عربستان صریحاً خواستار صلح با اسرائیل و دیدار از مسجدالأقصی، که هنوز

ص: ۱۹۸

در اشغال صهیونیست‌هاست، گردید.

متن فتوای «بن باز»

عبدالعزیز بن باز در پاسخ به اولین سؤال هفته‌نامه المسلمون درباره «جواز صلح با اسرائیل» نوشت:

«در صورتی که ولیّ امر مسلمین! ضرورت و مصلحت بداند می‌تواند با دشمن بطور دائم یا موقت صلح نماید. خداوند متعال می‌فرماید:

«وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکّل علی اللّه انه هوالسمیع العلیم»

اگر دشمنان به صلح روی آوردند، آن را بپذیر و بر خدا توکل کن. او می‌شنود و می‌داند.

پیامبر خدا- ص- این عمل را انجام داد و با اهل مکه مصالحه کرد و به مدت ۱۰ سال جنگ را ترک کرد. تا از این طریق جان مردم را حفظ و از خونریزی جلوگیری کند. «بن باز» می‌افزاید: پیامبر با بسیاری از قبایل عرب صلح کرد ولی زمانی که خداوند به دست او مکه را فتح کرد عهد خود را با اهل مکه شکست.

«بن باز» اضافه می‌کند:

«ممکن است نیاز و مصلحت اسلام ایجاب کند که صلح دائم برقرار شود ولی در صورت مرتفع شدن این نیاز، صلح فسخ می‌گردد، همانگونه که پیامبر عمل کرد.»

وی در پاسخ به این سؤال هفته‌نامه المسلمون که «آیا زیارت مسجدالاقصی جایز است؟» می‌نویسد:

«زیارت مسجدالأقصی و نماز گزاردن در آن سنت است و انجام این سنت به فراهم شدن شرایط بستگی دارد. پیامبر می‌فرمایند: زیارت سه مسجد واجب است:

مسجدالحرام، مسجد من (مسجد مدینه) و مسجدالاقصی.

«بن باز» در پاسخ به پرسش المسلمون درباره مخالفان فلسطینی سازش عرفات و رژیم صهیونیستی می‌نویسد: به همه فلسطینی‌ها نصیحت می‌کنیم که بر سر صلح با اسرائیل با هم همکاری کنند و برای جلوگیری از خونریزی و تضعیف دشمنان که به تفرقه و اختلاف دعوت می‌کنند، با هم تعاون و همکاری داشته باشند.

ص: ۱۹۹

فتوای مفتی مصر درباره جواز زیارت بیت‌المقدس

بـدنبال صـدور فتوای «بن بـاز» در مورد صـلح با اسـرائیل، محمـد سـید طنطاوی مفتی مصـر نیز طی فتوایی اعلام کرد که در صورت دعوت از او، وی آماده زیارت از بیت‌المقدس اشغالی است. وی در توجیه این فتوا گفت: در صورتی که از بیت‌المقدس دیدار کند هیـچ گنـاهی مرتکـب نخواهـد شـد. وی افزود: اگر به دین و یـا میهن خـود لطمه وارد کنم محـاکمه می‌شـوم زیرا گفتن حرف حق بهترین راه برای رسیدن به حقوق است. دوری کردن از مردم و منزوی بودن دور از شأن آدم‌های عاقل است.

مفتی مصـر در پاسخ به این سؤال که آیا مانعی در راه عادی کردن روابط میان مصر و رژیم صهیونیستی می‌بینید؟ گفت: هیچ مانعی در راه عادی کردن روابط وجود نـدارد؛ زیرا عادی کردن روابط نشانه عجز نیست، بلکه نشانه قدرت است؛ چرا که شـخص نیرومند می‌تواند حق خود را بستاند و در برابر متجاوز ایستادگی کند.

مفتی مصـر در این رابطه فاش کرد که در دیـدار اخیرش از آمریکا با پنج تَن از روحانیون یهودی و مسـیحی ملاقات نموده و درباره چگونگی همکاری میان ادیان گفتگو کرده است.

حمایت شیمون پرز از فتوای «بن باز»

شیمون پرز نخست وزیر رژیم صهیونیستی از فتوای شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان در مورد جواز صلح با اسرائیل استقبال کرد. وی طی اظهاراتی گفت:

«من از این اظهارات بسیار مسؤولانه که ثابت می‌کند قرآن خواهان خود گذشتگی و صلح است استقبال می‌کنم!»

پرز اظهار امیدواری کرد که مقامات سـعودی طبق مضمون فتوا عمل کنند و تأکید نمود که بسیاری از مسؤولین دینی یهود، مسیحی و مسلمان از صلح حمایت می‌نمایند. وی گفت خوب است که حزب‌اللّه لبنان از مفتی سعودی تبعیت و پیروی کند!

پاسخ مستدل علمای سنی و شیعه در رد فتوای «بن باز»

علمای سـنی و شـیعه فتوای «بن باز» در مورد جواز صـلح با رژیم صـهیونیستی را بطور مسـتدل رد کردند. آنها فتوای نامبرده را یک اشتباه بزرگ توصیف کرده و صلح با رژیم

ص: ۲۰۰

صهیونیستی را تعطیل نمودنِ جهاد و فروش بیت‌المقدس و فلسطین به دشمنان عنوان کردند. یکی از علمای اسلام در مورد فتوای «بن باز» گفت: «بن باز» در برابر باطل نه تنها سکوت نکرد بلکه با صدور فتوا آن را شرعی قلمداد کرد. یکی دیگر از علما فتوای «بن باز» را انحراف از اسلام دانست و نوشت: مفتی سعودی خرفت شده و بوی مرگ از جسد او استشمام می‌شود. یکی دیگر از علمای بزرگ اهل تسنن نوشت: صلحی که برای آن دعوت می‌شود در آمریکا ساخته می‌شود. چگونه یک کشور اسلامی که مدعی اجرای احکام اسلامی است از همسایگان خود سبقت گرفته و فتوا صادر می‌کند.

روحانی دیگری می‌نویسد: اسلام از این که مسلمانان در برابر غاصب سرزمین‌هایشان تسلیم شوند بیزار است.

علامه سید محمد حسین فضل‌اللَّه: «صلح با اسرائیل، بمنزله جنگ با اسلام است»

علامه سید محمد حسین فضل‌اللَّه مرجع و روحانی برجسته جامعه شیعیان لبنان، در خطبه‌های نماز جمعه روز ۱۷ اردیبهشت سال ۷۲ گفت: صلح با اسرائیل، یک اقدام نامشروع و ضد اسلامی است که مفهوم دیگر آن اعلان جنگ به اسلام است. وی گفت: علی رغم فشارهای جاری بر مسلمانان، ما هرگز اسرائیل را به رسمیت نخواهیم شناخت و نتایج مذاکرات جاری از نظر همه مسلمین محکوم خواهد بود. وی افزود: مذاکرات سازش در حالی جریان دارد که اسرائیل به کشتار هر روزه مردم لبنان و فلسطین مشغول است.

علامه فضل‌اللَّه همچنین گفت: امت اسلامی دیر یا زود در مورد افرادی که رژیم غاصب صهیونیستی را برسمیت شناخته‌اند، تصمیم‌گیری خواهد کرد و مذاکرات صلح با این رژیم نمی‌تواند به این حکومت نامشروع رسمیت بخشد.

پاسخ شیخ یوسف القرضاوی یکی از علمای بزرگ اهل تسنن مصر به «بن باز»

شیخ یوسف القرضاوی یکی از علمای بزرگ اهل تسنن مصر در پاسخ به فتوای «بن باز» نوشت:

... فتوای «بن باز» درباره صلح با اسرائیل مخالف نظر بسیاری از علمای مسلمین

ص: ۲۰۱

است. «بن باز» در فتوای خود به این آیه قرآن: «وان جنحو اللسلم فاجنح لها» تکیه می‌کند. این آیه بدین معنا است که اگر دشمن خواستار صلح بود ما هم به او پاسخ مثبت بدهیم و به خدا توکل کنیم ولی واقعیت امر چیز دیگری است؛ چرا که این امر بر یهود زمان ما منطبق نمی‌شود زیرا یهودیان غاصب هیچگاه به صلح روی نیاورده‌اند. چگونه یهودیان را صلح طلب بدانیم در حالی که آنها سرزمین مسلمین را غصب و خون آنان را بر زمین ریخته و مردم فلسطین را آواره ساخته و از خانه و کاشانه خود بیرون کرده‌اند. رفتار یهودیان با فلسطینی‌ها همچون رفتار کسانی است که خانه‌ات را غصب می‌کنند و با زور اسلحه تو و افراد خانواده‌ات را از آن اخراج می‌کنند و تو را در بیابان رها می‌کنند، تو راهی برای گرفتن خانه‌ات جز مبارزه با او نداری. ولی با گذشت زمان او به تو پیشنهاد صلح می‌دهد و حاضر می‌شود اتاقی را از خانه‌ات به تو واگذار کند و در مقابل، تو با او صلح کنی. آیا پیشنهاد صلح این غاصب به این معنا است که او واقعاً می‌خواهد با تو صلح کند؟ ... «بن باز» می‌گوید ترک مخاصمه با دشمن بطور دائم یا موقت جایز است. ما می‌گوییم که ترک مخاصمه متوقف کردن جنگ است. آیا رفتار یهودیان با فلسطینی‌ها نیاز به ترک مخاصمه دارد؟ یهودیان علناً به غصب فلسطین اعتراف می‌کنند.

آنها معتقدند که حیفا، یافا، عکا، اللد، الرمله و بیرالسبع سرزمین اسرائیل است. آنها قدس را نیز اسرائیلی می‌دانند و سرزمین مسلمین را جزو دولت اسرائیل می‌دانند و هیچ حقی برای مسلمانان قائل نیستند. یهودیان معتقدند زمین‌هایی که به زور اسلحه غصب شده است از آن خود آنها است. لذا آنچه رخ داده ترک مخاصمه نیست که بن باز به آن معتقد است. ترک مخاصمه از دید نامبرده بدین معنا است که ما حق اسرائیل بر سرزمینهای اسلامی و عربی را برسمیت بشناسیم و حاکمیت آنها را بپذیریم و اذعان کنیم که این سرزمین‌ها تا ابد از دست ما خارج شده است و این را بنویسیم و امضا کنیم. تأیید شهود را نیز بر پای قرار داد ثبت کنیم. ما در اینجا با بن باز مخالفت می‌کنیم زیرا تطبیق حکم شرعی با واقعیّت‌های کنونی صحیح نیست.

به نظر من بایستی شیخ بن باز قبل از این که فتوای خود را در مورد صلح با اسرائیل صادر می‌کرد با کارشناسان در امور سیاست، صلح و جنگ مشورت می‌کرد؛ زیرا این موضوع خطرناک به دشمنی تعلق دارد که حدود پنجاه سال است با او جنگیده‌ایم. می‌بایستی شیخ

ص: ۲۰۲

بن باز با کارشناسان بی‌طرف که هیچ رابطه‌ای با حکام و تسلیم شدگان ندارند مشورت می کرد و از آنها می‌پرسید: آیا یهودیان به صلح روی آورده‌اند، آیا آنچه که اتفاق افتاده ترک مخاصمه است یا اعتراف کامل به دشمن؟ پر واضح است که غاصب سرزمینهای اعراب صلح نمی‌خواهد. اگر دشمن صلح می‌خواست، سرزمینهای مسلمانان را به صاحبان اصلی باز می گرداند، علما شناسایی دشمن غاصب را جایز نمی‌دانند. من نمی‌خواهم درباره صلح با اسرائیل صحبت کنم زیرا صلحی که اعراب با اسرائیل برقرار کردند صلح نبود اسرائیل از اعراب امتیاز گرفت و هیچ امتیازی به اعراب نداد. اسرائیل از اولین روز حکومت خود اعلام کرد که بیت‌المقدس یکپارچه پایتخت دائمی ملت اسرائیل است! مشکلات بیت‌المقدس، آوارگان، شهرکهای یهودی‌نشین و مرزها همچنان لاینحل باقی مانده است. این چه صلحی است که از آن نام می‌برند! صلح با اسرائیل از نظر شرع مردود است. من تأکید می کنم که فلسطین سرزمین اسلامی است. فلسطین تنها به فلسطینی‌ها تعلق ندارد تا هر چه خواستند با آن کنند. فلسطین از آن امت اسلامی است. اگر فلسطینی‌ها از آزادی کشورشان سرباز زنند، بایستی امت اسلامی از فلسطین دفاع کند. اگر مسلمانان نتوانند با زور اسلحه با دشمن مبارزه کنند، باید با بیان و تبلیغات به مقابله با او بپردازند. فلسطینی‌ها این به اصطلاح صلح را رد می کنند. مسلمانان از کار اعراب شگفت زده شده‌اند. چگونه اعراب موضع خود را تغییر داده‌اند؟ دشمن را دوست خود دانستند، دست خود را در دست دشمن گذاشتند! قرآن مجید حکم خود را در این زمینه‌ها صادر کرده است، خداوند می‌فرماید:

«وما لنا الّا أن نقاتل فی سبیل‌اللَّه و قد أخرجنا من دیارنا و أبنائنا»

«چگونه در راه خدا بجنگیم در حالی که از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده‌ایم؟!»

پاسخ دکتر شیخ محمد سعید البوطی به «بن باز»

دکتر شیخ محمد سعید البوطی یکی از علمای بزرگ اهل تسنن سوریه، طی سخنانی فتوای عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان در مورد جواز صلح با اسرائیل را رد کرد. پاسخ دکتر شیخ محمد سعید البوطی بدین شرح است:

در خبرها آمده است که مفتی عربستان فتوای صلح با اسرائیل را صادر کرده است. این بدترین خبری بود که مسلمانان شنیده‌اند. ای کاش مسلمانان این خبر را می‌شنیدند و به آن

ص: ۲۰۳

توجه نمی‌کردند ولی وظیفه اسلامی، ما را ملزم می‌کند چنین فتوایی را رد کنیم. من امیدوارم که چنین فتوایی از سوی «بن باز» صادر نشده باشد. «بن باز» در فتوای خود صلح با اسرائیل را بدون هیچگونه قید و شرطی جایز دانسته است. آیا این حکم شرع است؟ آیا بن باز شرایط صلح میان مسلمانان و غیر مسلمانان را نمی‌داند؟ آیا او نمی‌داند حکم کسی که سرزمین مسلمانان را غصب کرده است چیست؟ عبدالعزیز بن باز می‌داند و جاهل نیست صلح با دشمن دو حالت دارد:

اوّل: در صورتی که دشمن از مسلمانان دور باشد و در کشور خود زندگی کند و وارد جنگی با مسلمانان شده باشد، در این حالت ولی امر مسلمین می‌تواند با این دشمن قرارداد صلح امضا کند همانگونه که پیامبر- ص- در صلح حدیبیه این کار را انجام داد. صلح موقت جایز است، فقها مدت این صلح را حداکثر ده سال تعیین کرده‌اند.

دوم: دشمن به زور وارد سرزمین مسلمانان شده و قسمتی از سرزمین مسلمانان را اشغال کرده باشد. این حالت بر اسرائیل منطبق است اکنون این سؤال مطرح است آیا ما می‌توانیم با این دشمن صلح کنیم؟ صلح با چنین دشمنی در دو حالت جایز است:

۱- غصب سرزمین منتفی، و حق به صاحبان آن بازگردد، و غاصبان از سرزمین مسلمانان خارج شوند و بجای خود بازگردند، بدین معنا که حق به صاحبش بازگردانده شود.

۲- صلح بطور کامل تحقق پذیرد، بدین معنا که همه حکام مسلمین در باره صلح اتفاق نظر داشته باشند.

بنابراین اگر دو شرط فوق الذکر عملی شد صلح تحقق می‌یابد. اسلام دین صلح است پس چگونه بن باز فتوای صلح بین مسلمین و اسرائیل را صادر می‌کند بی آن که شرطی برای تحقق این صلح قائل گردد؟ او صلح را مشروط به نظر ولی امر مسلمین می‌داند، در حالی که غصب سرزمین و اعاده حقوق به صاحبان آن تحقق نیافته است.

ما می‌دانیم صلحی که ما را به آن دعوت می‌کنند در آمریکا ساخته می‌شود. این صلح را دو گروه می‌خواهند که دل خوشی از مسلمانان ندارند. دشمن اکنون گام به گام به جلو می‌رود با یک کشور قرار داد صلح امضا می‌کند سپس با کشوری دیگر ... چرا این صلح همه جانبه نیست؟

ص: ۲۰۴

چرا اتحادیه عرب نقشی در این صلح ایفا نمی کند؟ چرا سخنگوی مسلمانان و حکام عرب نمی‌شود؟ اسرائیل می‌خواهد با یک گروه وارد مذاکره شود و بعد از آن با گروه دیگر! اسرائیل سرزمین ما و قدس ما را اشغال کرد. مقدسات ما را لگدکوب کرد و هنوز ما را تهدید می کند، شهرک نشین می‌سازد، مهاجرین یهودی را می‌آورد، آیا صلح میان مسلمین و اسرائیل بدون قید و شرط جایز است؟! حق ما غصب شده، سرزمین ما اشغال شده، چگونه می‌توانیم با اسرائیل غاصب صلح کنیم چگونه یک کشور اسلامی برای توجیه کار خود تحت پوشش یک فتوا خواهان صلح با اسرائیل می‌شود؟ مصیبت بزرگ این است که اسلام را وسیله‌ای برای پوشش کارهای خود می کنند. شما کار خود را بکنید ولی به اسلام کاری نداشته باشید! فتوای مفتی سعودی چه آثاری بر مسلمانان خواهد داشت؟ مسلمانان چه خواهند گفت؟ آنها خواهند گفت که اسلام دعوت به تسلیم در برابر دشمن می کند. آیا این اسلام است؟ مسلمانان یاد گرفته‌اند که در برابر دشمن تسلیم نشوند. آنها موظفند حقوق خود را بستانند. آنها می‌دانند که نباید با دشمن بدون قید و شرط صلح کرد ولی زمانی که می‌بینند مفتی یک کشور اسلامی صلح با اسرائیل را جایز می‌داند چه خواهند گفت؟ مسلماً اسرائیل از این فتوا خرسند خواهد شد و از آن بطور کامل بهره‌برداری خواهد کرد.

بنابراین اسرائیل خواهد گفت که مخالفین صلح افراط گرا و تروریست هستند؛ یعنی کسانی که با تسلیم مخالفند افراطگرا و تروریست هستند! ما می‌توانیم از این مسأله دو نتیجه بگیریم:

۱- هر گروه و فرقه‌ای اسلام را طبق هوای نفس و اهداف خود تفسیر می کند.

۲- این فتوا یک گروه از مسلمانان را فریب خواهد داد. آنها تصور خواهند کرد که صلح با اسرائیل جایز است. احکام اسلام ثابت و لایتغیر است.

پیامبر اکرم از پانزده قرن پیش، احکام اسلام را تشریح کرده است. شما می‌خواهید با اسرائیل صلح کنید؟ به اسلام چه کار دارید که می‌خواهید صلح خود را با یک فتوا توجیه کنید؟

آمریکا شما را مجبور می کند با اسرائیل صلح کنید، چرا از اسلام مایه می گذارید؟ چرا می‌خواهید با چنین فتواهایی تحت پوشش اسلام به هدف‌های خود برسید؟ چگونه یک کشور اسلامی که می گوید احکام اسلام را اجرا می کند برای صلح با اسرائیل از همسایگان خود

ص: ۲۰۵

سبقت می گیرد؟ برادران! اکنون مسأله صلح نیست. همه ما خواهان صلح هستیم، ولی مسأله صلح نیست. مسأله انحراف مسلمانان است. می‌خواهند شخصیت اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی مسلمانان را طبق خواسته دشمن خرد کنند. این فتوا مخالف دین است، اسلام از این فتوا بیزار است، اسلام از این که مسلمانان در برابر دشمن غاصب سرتسلیم فرود آورند، بیزار است.

علمای عربستان: «صلح با اسرائیل به معنای توقف جهاد و فروش قدس و فلسطین است»

بیست و پنج تن از علمای عربستان سعودی طی بیانیه‌ای فتوای عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان را بشدت محکوم کردند. علمای سعودی در بیانیه خود تأکید کردند که صلح با اسرائیل؛ یعنی ترک مخاصمه دائم و این امر جایز نیست چرا که جهاد علیه یهودیان صهیونیست را متوقف می کند و ترک مخاصمه با هر طایفه از طوایف کفار و یهود مجاز نیست.

در این بیانیه آمده است: تاریخ یهود حکایت از خیانت دارد. یهودیان به حضرت محمد خیانت کردند و مناخیم بگین نخست وزیر اسبق رژیم صهیونیستی در کتاب خود می‌نویسد:

هیچ صلحی در سرزمین اسرائیل با اعراب برقرار نخواهد شد. جنگ میان ما و اعراب ادامه خواهد یافت، حتی اگر اعراب معاهده صلح با ما امضا کنند! نشستن پشت میز مذاکره با یهودیان و برقراری صلح دائم با آنها از نظر علما مردود است و به معنای برسمیت شناختن دولت یهود در سرزمین فلسطین است.

آیا این به اصطلاح صلح می‌تواند دردهای مسلمانان در فلسطین را التیام بخشد؟

علمای عربستان این سؤال را مطرح کردند که آیا در تاریخ مسلمانان چنین بوده است که کفار، یک کشور اسلامی را اشغال کنند و مسلمانان در برابر آنان تسلیم شوند و قرارداد صلح با آنان امضا نمایند؟

هیأت نصیحت و اصلاح عربستان: «فتوای «بن باز» باطل است»

هیأت نصیحت و اصلاح عربستان به ریاست شیخ «اسامهٔ بن لادن» طی نامه‌ای فتوای شیخ عبدالعزیز بن باز را بشدت محکوم و آن را باطل اعلام کرد. این هیأت در نامه خود

ص: ۲۰۶

به بن باز نسبت به سکوت وی در برابر زندانی کردن علما و شیوع معصیت‌ها ابراز تعجب کرد.

در این نامه به شیوع فساد و منکرات و قانونی بودن ربا در عربستان اشاره شده است هیأت نصیحت و اصلاح عربستان خطاب به مفتیان خود فروخته درباری در نامه خود نوشت:

شما در برابر همه این گناهان سکوت کردید و از رژیم حمایت و اظهار پشتیبانی نمودید.

این هیأت، سکوت بن باز در برابر آویختن صلیب بر سینه شاه فهد، ورود نیروهای آمریکایی به عربستان جهت آزادی کویت، کمک عربستان به سران یمن، سرکوب شیخ سلمان العوده و شیخ سفرالحوالی (دو تن از علمای سعودی) را محکوم کرد.

هیأت نصیحت و اصلاح عربستان فتوای بن باز درباره صلح با اسرائیل را فاجعه برای مسلمانان توصیف کرد و نوشت: شیخ بن باز مجوز صلح رژیم عربستان با یهودیان را صادر کرد و این فتوا موجب خرسندی نخست وزیر و وزیر خارجه رژیم صهیونیستی شده است.

هیأت نصیحت و اصلاح عربستان فتوای بن باز را خطرناک توصیف کرد و نوشت:

دشمن صهیونیست در کشور خود نیست که بتوان با آن صلح کرد. او سرزمین دیگران را غصب کرده و ناموس مسلمانان را مورد تجاوز قرار داده است. لذا وظیفه شرعی حکم می‌کند که جهاد در راه خدا تا آزادی فلسطین ادامه یابد و سرزمین اسلامی به مسلمانان باز گردد. صلح با دشمن صهیونیستی یک خیانت است؛ چرا که چنین صلحی به معنای تسلیم بیت‌المقدس و فلسطین به دشمن است. حکام عرب هیچ مشروعیتی ندارند؛ چرا که بر خلاف قرآن و سنت پیامبر عمل می‌کنند. بنابراین نمی‌توانند بر مسلمانان حکومت نمایند.

در پایان نامه هیأت نصیحت و اصلاح عربستان آمده است: کسی که قادر به گفتن حرف حق نیست، بهتر است که از گفتن حرف ناحق پرهیز کند.

یک روحانی عراقی: «بن باز به منافع یهود و آمریکایی‌ها خدمت می‌کند»

شیخ عبدالرزاق عبدالرحمن السعدی روحانی عراقی فتوای شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان در مورد جایز بودن صلح با اسرائیل را محکوم کرد و گفت: بن باز با دعوت از مسلمانان برای صلح با اسرائیل در واقع به منافع یهود و آمریکایی‌ها خدمت کرده است.

شیخ عبدالرزاق عبدالرحمن السعدی طی نامه‌ای به عبدالعزیز بن باز نوشت: «شما با

ص: ۲۰۷

صدور این فتوا یهودیان و کفار را خوشحال کردید» وی اضافه کرد: «این فتوا هدفهای یهود، آمریکایی‌ها و خائنین به اسلام و مسلمین و مزدوران را تحقق بخشید.

شیخ عبدالرزاق از مفتی عربستان خواست به درگاه خداوند توبه و استغفار کند و از کرده خود و صدور فتوا اعلام بیزاری و پشیمانی نماید و از آن عدول کند.

جماعت اسلامی فتوای بن باز را محکوم کرد

فتحی یکن رئیس فراکسیون نمایندگان «جماعت اسلامی» لبنان در پارلمان این کشور فتوای مفتی عربستان سعودی را بشدت محکوم کرد.

دکتر علی الشیخ عمار رئیس دفتر سیاسی «جماعت اسلامی» لبنان در مورد فتوای بن باز گفت: همه ما می‌دانیم که تجاوز صهیونیستها چه هدفهایی را دنبال می‌کند و معتقدیم که بن باز خطرهای صهیونیست‌ها را بخوبی درک می‌کند.

وی افزود: اگر صلح با اشغالگران صهیونیست جایز بود، مسلمانان در گذشته با تاتارها صلیبیون، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و روسها که سرزمین‌های مسلمانان را اشغال کرده بودند صلح می‌کردند.

علی الشیخ عمار اضافه کرد: اوضاع فعلی مسلمانان در فلسطین و منطقه، با اوضاع مسلمانان در دوران زندگی پیامبر قابل مقایسه نیست، تفاوت میان قریش در مکه بعد از هجرت پیامبر و وضع یهودیان در فلسطین فعلی زیاد است. ما معتقدیم که دیدار از مسجدالاقصی برای غیر فلسطینی‌ها در سایه اشغالگری صهیونیست‌ها جایز نیست؛ زیرا این دیدار به معنای برسمیت شناختن سلطه یهود بر بیت‌المقدس و فلسطین است.

تجمع علمای مسلمان لبنان: «صلح با اسرائیل به‌معنای برسمیت شناختن اشغالگری است»

شیخ زهیر کنج مرجع برجسته تجمع علمای مسلمین لبنان طی بیانیه‌ای نوشت:

«مفتی ملک فهد صلح با دشمن صهیونیستی را جایز دانسته است و این به معنای جایز بودن غصب سرزمین‌ها و تحریم غیر مستقیم هرگونه عملیات جهادگرانه یا مقاومت علیه صهیونیست‌ها است.

ص: ۲۰۸

وی اضافه کرد: فقها، نمایندگان پیامبرند، مگر این که به دنیا گرایش پیدا کنند. اگر علما فاسد شوند بدترین انسانها خواهند بود و چه فسادی بزرگ‌تر از حلال کردن حرام است؟

جامعه مسیحیان عرب: «اسلام صلح با اسرائیل را رد می‌کند»

سلیمان هلال الملاوی به نمایندگی از جامعه مسیحیان عرب طی نامه‌ای به شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی عربستان سعودی فتوای او را در مورد جایز بودن صلح با اسرائیل رد کرد. وی در این نامه موضع مسیحیان عرب نسبت به عادی کردن روابط با اسرائیل را تشریع کرد. متن نامه جامعه مسیحیان عرب به بن باز بدین شرح است:

از فتوای جناب عالی که در آن صلح دائم و یا موقت با اسرائیل را جایز دانستید آگاه شدیم. به اطلاع می‌رسانیم که قبل از صدور فتوای حضرت عالی بسیاری از سران عرب تلاش کردند که با اسرائیل صلح کنند و رضایت آن را جلب نمایند. فتوای شما بسیاری از افرادی را که هنوز نسبت به صلح با اسرائیل تردید دارند تشویق می‌کند که به سوی اسرائیل حرکت کنند و با آن صلح نمایند. چه کسی از صلح متنفر است، صلحی که بر اساس عدالت و احقاق حقوق استوار باشد. اما صلحی که غصب سرزمین‌ها و میهن‌ها، خانه‌ها و مزارع را جایز بداند و بر آوارگی مردم صحه بگذارد صلحی نیست که ادیان آسمانی با آن موافق باشند؛ زیرا این صلح به زور تکیه می‌کند و نباید تسلیم زور شد. شما معتقدید که مصلحت اسلام ایجاب می‌کند که با دشمن بطور موقت یا دائم صلح شود و در صورت رفع نیاز این صلح لغو گردد. ولی شما باید بدانید که اسرائیل همه نوع اسلحه از جمله سلاح‌های کشتار جمعی و بمب اتمی در اختیار دارد و می‌خواهد که اعراب هیچگونه اسلحه و تکنولوژی در اختیار نداشته باشند.

ص: ۲۰۹

۲) دفن شدن فاطمه بنت اسد در خانه عقیل

گرفته بود:»

می‌آزردمت.»

که‌مُشک‌وعطر

کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه

کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه

کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه کعبه در آیینه تشبیه

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹